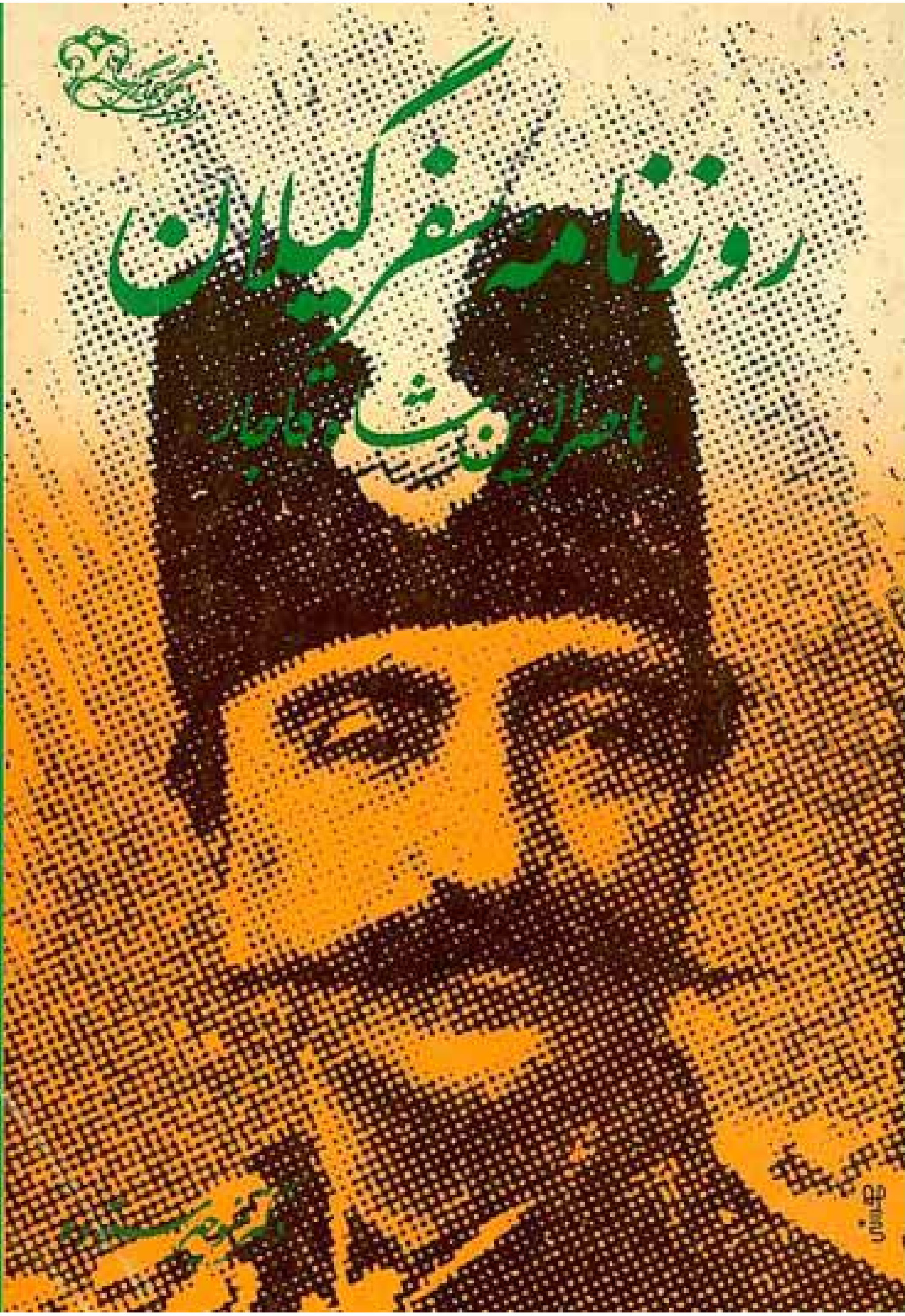


روزنامه سفر گیلان ۴

موسسه فرهنگی جهانگیری در راستای نشر و گسترش تاریخ فرهنگ و تمدن ایران زمین کتابهای زیر را چاپ و منتشر کرده است.

۱ــ کندلوس
۲ــ فرهنگ لکی
۳ــ مینا و پلنگ
۴ــ روزنامه سفر گیلان
۵ــ راهنمای قطغن و بدخشان
۶ــ تاریخ بدخشان
۷ــ سمریه و قندیه
۸ــ تاریخ بنادر و جزایر خلیج فارس
۹ــ استوناوند

موسسه فرهنگی جهانگیری

۹۰۰ ریال

بسم الله الرحمن الرحیم

روزنامهٔ سفر گیلان

دستخط

ناصرالدین شاه قاجار

با تصحیح و تحشیه

دکتر منوچهر ستوده

اسم کتاب : روزنامهٔ سفر گیلان

مؤلف : ناصرالدین‌شاه قاجار

ناشر : مؤسسهٔ فرهنگی جهانگیری

تیراژ : سه‌هزار نسخه

نوبت چاپ : اول

محل چاپ : چاپ گیلان

سال انتشار : ۱۳۶۷ شمسی

پیشگفتار

ای نام تو بهترین سر آغاز

درروزهای تابستان سال ۱۳۵۵ شمسی به اتفاق آقایان ایرج افشار واحمد اقتداری ، از تهران به قصد یافتن «رباط عشق» حرکت کردیم . برای رسیدن به حومهٔ بجنورد ، راه گرگان به مشهد را برگزیدیم . همان روز درعلی آباد کتول به منزل آقای علی اصغرمعززی وارد شدیم وشب را درآنجا ماندیم.

دربازدید کتابخانهٔ ایشان ، آقای افشار به کتاب قطوری به قطع رحلی بزرگ برخوردند که از تورق معلوم شد شماره های مرتب روزنامهٔ ایران دوران ناصری است که دریك مجلد جای داده شده است.

درضمن تورق به سفرنامهٔ ناصرالدین شاه به گیلان برخوردند وقرارشد اینجانب این سفرنامه را به چاپ برساند.

درتهران پس ازجستجو معلوم شد آقای دکتر محمد اسماعیل رضوانی تمام روزنامه های دوران ناصری را مرتب ومنظم جلد کرده دارند . با قرار قبلی به منزلشان رفتم . ایشان شماره های روزنامهٔ جلد شده خود را اوراق کردند وزیر بغل زدند و با اینکه حال مساعدی نداشتند، همپای بنده به دفتر فتوکپی وزیراکس امید ، روبروی دانشگاه تهران آمدند. و با صبرو حوصلهٔ تمام از شماره های مورد نیاز، زیراکس به مخلص مرحمت کردند. احسان و

کرم ایشان فراموش نشدنی است. کثّرالله امثالهم .

پس ازتنظیم شماره های مختلف روزنـامه معلوم شد که این سفرنامه دستخط خود ناصرالدین شاه است ومرحوم کلهر از روی دستخط شاه ، با قلم نستعلیق خوش خویش‌رونویس کرده ودر شماره های متعدد که‌شرح آن‌خواهد آمد ، درادارهٔ انطباعات ، چاپ سنگی شده است .

بسیارمفتخرم که مؤسسهٔ فرهنگی جهانگیری ، باگرانی روزافزون‌کاغذ وسایرهزینه های سنگین ، چاپ این کتاب‌رادرزیرباران‌موشك به عهده گرفت و بنوعی شایسته از عهده برآمد. از خوانندگان توقع دارد که مصحح‌را از لغزشهایش بیاگاهانند واورا رهین منت خود سازند.

والسلام علی من اتبع الهدی
منوچهرستوده
بیست وپنجم فروردین ماه ۱۳۶۷

مقدمه

ناصرالدین شاه به بیماری «مانیا» مبتلا بوده است

بیماری مانیسم که ابوریحان بیرونی‌آن را«مانیا» خوانده وآن رانوعی از جنون می‌داند [1]، نوعی بیماری روانی وعصبی است که به عللی ناشناخته درافراد بروز می کند.

عوارض این بیماری بی‌آرامی وبیقراری ونداشتن سکون وسکوت‌است وبیمار خود را به کوه وصحرا می‌زند تا ازالتهاب ودغدغهٔ درون بکاهد.

ناصرالدین شاه مبتلا به چنین بیماری بوده است.

مادام‌کارلاسرنا در بارهٔ این سلطان که‌آخرین کبادهٔ سلطنت را کشید و دبدبه و کبکبهٔ شاهی را با خود به گور برد می نویسد:

ناصرالدین شاه‌آدمی طبیعتاً خجالتی است وخیلی زود از رو می‌رود و برای گریز ازکم روئی با صدائی بم وغلیظ ، تند تند صحبت می کند وگاهی یك کلمه را چندین بار پشت سر هم تکرار می کند . خون ایـل چادر نشین قاجار دررگهای اوجاری است وبقول عوام «دریك‌جا بند نمی‌شود» وخیلی کم اتفاق می‌افتد اگروقتش‌کاملاً گرفته نباشد حتی ده روزپشت سرهم در تهران بماند .

---

۱ ــ صیدنه ج۱ص۴۶۴ س۶.

اوعاشق کوه پیمائی است ودوست دارد که در کنار جویباری چادربزند ودرمیان ورزشها عشق‌عجیبی به‌شکار دارد وترجیح می‌دهد که همواره درهوای آزاد زندگی کند. [1]

محمد حسن خان اعتماد السلطنه که در سفر و حضر همنشین و دمخور ناصرالدین شاه بوده است ، بیشترازهر کس با حرکات و سکنات او آشناست. نقل قول اودراینجا بیمورد نخواهد بود. در روزنامهٔ خاطراتش می نویسد:

شاه دقیقه‌ای آرام ندارند (ص ۳۳۰)

جز شکارهای پرزحمت نمی‌خواهند ونمی‌طلبند (ص ۱۲۳)

اوقات‌شاه بیشتر به‌شکار وسواری وتفرج‌درباغها وابنیهٔ سلطنتی‌وجاجرود، دوشان تپه ، سرخه حصار ، صاحبقرانیه ، قصر قاجار، سلطنت‌آباد، عشرت‌آباد، اقدسیه ، سوهانك، امامزاده قاسم ، اسد آباد ، توچال ، شهرستانك ، یاباغات و عمارات رجال وشاهزادگان : پارك اتابك ، امیریه ، کامرانیه ، جلالیه، امامیه، داودیه می گذرد. (ص ۱۴۱ و۶۵۳ ، به‌نقل ازمقدمهٔ کتاب)

برای نشان دادن رنج سفرها در اینجا فقط به ذکر موانع و اشکالات و سختیهای سفردوم ناصرالدین شاه به مازندران اشاره می کنیم واین خود دلیلی تواند بود برسفرهای بیجا وبی فایدهٔ اووتراشیدن مخارج سنگین برای دولت وملت.

اعتماد السلطنه دربارهٔ این سفرمی نویسد:

مجدداً خبرآوردند که شاه سوارمی‌شود (روزنامهٔ خاطرات ص ۲۲)

هرگزبه این افتضاح سفرنکرده بودم (ص ۲۲)

[1] ـ آدمها وآئینها در ایران ترجمهٔ علی‌اصغرسعیدی ص۸۲.

ازگردنهٔ چال هرزبالا رفتم ، وسط گردنه ، عمو اسبش وامانده ، پیاده می‌آمد وخسته شده ، دلم سوخت ، اسب جلودار را دادم اوسوارشد (ص۲۳)

من‌اردوآمدم، زیادخسته‌وکسل بودم،چادرها نرسیده‌بود .آفتاب گردان دادم زدند ، قدری خوابیدم (ص ۲۳) فراش بجهت‌اخبار حضوراً شب به‌درخانه آمد. بس که خسته‌بودم ، انعامی‌به اودادم رفت . خودم‌نرفتم (ص۲۳)

میرزاعلی اکبر که شهرمانده بود ، وشب ساعت شش‌آمده ، بود . منزل را پیدا نکرده بود، صبح‌آمد . (ص۲۳)

صحبت ازوضع دولت شد ، هرچه تصور کردیم خوب‌ندیدیم (ص۲۳)

من دچاردودستهٔ حرم شدم . یکی ازعقب یکی ازجلوراه را بسته بودند. من فرصت نموده راه طرف راست راگرفتم . پای گردنه که رسیدم ، جمعیت آدم وشترو‌قاطر‌بقدری بودکه بالا رفتن محال بود (ص ۲۴)

اخبار ازراه رسیده بودکه گردنهٔ زانوس‌که راه دوسه روزدیگرماست، باران بقدری باریده وگل شده‌که عبورمحال است (ص ۲۵)

راه امروزسربلندی وخیلی بد است (ص ۲۵)

ازگردنهٔ (کندوان) که پایین‌آمدیم ، جمعیت وبنهٔ مردم بقدری بود که مشکل بود حرکت کرد (ص ۲۵)

محمد خان ازعقب رسید ، اسب بد هوای مرادوانداند، نزدیك بودزمین بخورم ، خدا حفظ کرد (ص ۲۵)

ازخدمت شاه با حالت تب منزل‌آمدم وچادرم راهنوز نزده بودند،قدری معطل شدم . (ص ۲۵) .

قدری در چادرنشسته، بعدآفتابرونشستم و ازحالت ناخوشی وسفر ملول بودم (ص ۲۶)

با حالت تب والتهاب سوارشدم از گردنهٔ سنگلاخ‌طولانی بالارفتم وپایین آمدم ، بسیارصدمه خوردم (ص۲۶)

جلودارمن هم عقب مانده بود، بالاپوش هم نزد او بود، دیر رسید تغیّر کردم . لند لند کرد حق داشت. او هم «جان دارد و جان شیرین خوش است» (ص ۲۶) .

خلاصه بازحمت زیاد از گردنه‌ای بسیاربد که از گردنهٔ اول طولانی تر وسنگلاخ تربود، پایین آمده، به رودخانه رسیدم (ص۲۶)

امروز من هشت فرسخ و سایر مردم شش فرسخ راه آمدیم . حالت من معلوم است ، تشنه وگرسنه با حالت تب چه بوده است (ص ۲۶).

خلاصه بعدازطی دوساعت راه به اول گردنهٔ زانوس رسیدیم . پناه‌برخدا ازجمعیت وازدحام مردم ! آنچه اصل راه بود بار وبنهٔ مردم گرفته بود. لابد بایست ازپهلوی راه عبور کرد ،آنهم سنگلاخ سختی بودواین گردنه دوفرسخ ارتفاع دارد وبا هزارزحمت خود را بالای گردنه‌رساندم این گردنه ازراههای بد مازندران است (ص ۲۷)

دستخط به علاءالدوله شده بود که قهوه چی‌باشی را بازنجیر وکند به انبارتهران بفرستد. با پیشخدمتهانشستیم، صحبت بردنقهوه‌چی باشی‌بود . یکی می گفت یاغی شده ، دیگری می گفت عریضه عرض کرده که مردم را چرا به گرسنگی وسرما دچار می کنی. دراین سفرهر کس حرفی زد . اما امروز حکم شد مردم زیادی ازسربازوغلام وسوار، متجاوز از هفتصدآدم و هزار مال مراجعت کنند (ص ۲۷).

ازقراری که شنیدم درشکارگاه اسب رم کرده، آسمان را نزدیك به‌زمین

آورده بود . اما الحمدلله چندان صدمه نرسانده ، خیلی من وحشت کردم ، چراکه سه سال قبل خودم زیرنقاره خانهٔ تهران از اسب زمین خوردم ، هنوز مبتلی به دوار سرهستم (ص ۲۸) .

صدمهٔ دیروزقدری کسالت‌آورده ، به این جهت ازطول سفرکه پریروز می‌فرمودندشش‌ماه‌بلکه هشت‌ماه‌خواهدبود،امروز کم شد، کلاردشت نخواهیم رفت (ص ۲۸) .

باران به شدت می بارید ، چادروپوش همه تر شد . خیلی بد گذشت (ص۳۰) .

امشب شاه بیرون شام میل فرمودند . ما راخبر نکردند. ظاهراً اندرون نزاعی میان امین اقدس وانیس الدوله شده . به این واسطه شاه بیرون آمدند (ص ۳۱) .

سه‌شنبه ۲۵ ـ امروز اطراق است . اما اطراق بجهت راحتی است که انسان وحیوان راحت باشند. ما نه خودراحت هستیم نه مالها مان.(ص۳۳).

درفرح‌آباد ، منزل رفتیم، بسیارجای بدی میان درختهای توت بدهواو عفن بود (ص ۳۶) .

اردوی همایون باید امروزقلعهٔ پلنگان باشد فردا خدا عالم است کدام منزل اردوزده خواهد شد وما نخواهیم رسید (ص ۴۳).

پنجشنبه ۱۸ شوال ۱۲۹۲ ، امروزصبح کوچ است.

باران دیروزرا همه می گفتند تا ده روز دیگر این باران هست و عبور میان ساری وبار فروش محال است (ص ۴۸).

بعد ازناهار سه فرسخ راه را هفت ساعته‌آمدیم ، همه راه گل وباطلاق بود (ص ۴۸) .

از دیشب باران می‌آمد، خدائی شد تخت روان گیر آوردم والا مرده بودم (ص ۴۹).

دوشنبه ۲۲ در بین راه قی صفراوی عارض شد، هیچکس نبود که مرا متوجه شود. خاطرم آمد وقتی در تهران نوبه کردم والده‌وعیال‌من بودند باده نفر خدمتکار، حالا دراین صحرا بی‌کس وغریب این‌حالت به من دست داد(ص ۴۹)

ازراه ساخته که جا های‌مهیب وپرتگاههای‌غریب داشت گذشتیم(ص ۵۱)

خلاصه با تخت روان ازمیان بازار (آمل) عبور شد قریب یك ساعت با تخت روان میان کوچه ها گردش کردم تا خانه پیدا شد. دکانها را از ترس قاطرچی وفراش بسته بودند (ص ۵۰).

دوشنبه ۲۹ ـ امروز کتل امامزاده‌هاشم راکه ازراههای سخت دنیااست باید طی کرد ... شاه سوارشدند همه جا راندند باکمال تعجیل تا پای گردنه رسیدند. ازاینجا به بعد راه بسیاربد و مشکل است. برف که دیروز و دیشب باریده بود، یخ بسته بود. پابها قدرت حرکت نداشتند. بعضی جا ها که یك پارچه یخ شده بود. مجبوربراین شدند که نمد اسبها را فرش بکنند واسبهاو قاطرها را ازروی نمد عبور دهند. بقدری راه بد بود که شاه نیم فرسخ پیاده تشریف‌آوردند (ص ۵۳).

با این نقل قولها می‌توان به این نتیجه رسید که‌سفر های‌ناصرالدین‌شاه برای رسیدگی به حال ملك وملت نبوده ودراین سفرها کمتربه عرایض‌مردم رسیدگی می‌شده است بلکه روح بیقرار وناآرام اوکه درزیربام وسقف قصر ناراحت بود، اورابدین سفرها کشانیده است.

البته دیگران علل دیگری برای این سفر ها تراشیده اند و گفته‌اند علت بیرون رفتن شاه ازقصرسلطنتی فراراز خواستهای مهد علیا واختلاف میان

افراد حرمسرا نظایرآنها بوده است ولی ما بدین نظر ها تسلیم نمی‌شویم.

راندیم

ازروزنامهٔ سفر گیلان ما کلمهٔ «راندیم» را بیرون نویس کردیم تا ثابت کنیم که ناصرالدین شاه به صرف حرکت وپیش رفتن علاقه‌ای خاص‌داشت و با اینکه موقعی که براسب سواربود راندن اسب باخوداو بود ووقتی‌درکالسکه وتخت روان وکشتی‌وکرجی سوار می‌شد دیگران اورا می‌رانده‌اند با اینهمه چون شاه خود را درحرکت می‌دید ولذت می‌برد، همه‌جا می‌نویسد«راندیم».

به عبارات زیر نگاه کنید:

صفحه/سطر

۱۶/۱ ـ ازآنجا سواره راندیم.

۱/۲ ـ تاکن که اول منزل است تاختیم.

۱۱/۵ ـ به‌کالسکه نشسته راندیم.

۱۱/۶ ـ راندیم به طرف دست راست به دامنه.

۱۳/۶ ـ بعد ازناهارسواره راندیم.

۲/۸ ـ کسالت مزاج باقی بود کالسکه نشسته راندیم.

۱۷/۸ ـ راندیم، راه کالسکه خوب بود.

۳/۹ ـ خیلی سرد بود راندیم.

۶/۹ ـ از آنجا گذشتیم راندیم به ده دیگررسیدیم.

۱/۱۰ ـ سوار کالسکه شده راندیم.

۸/۱۱ ـ سوارشده راندیم .

۸/۱۳ ـ راندیم برای پل لوشان .

۷/۱۵ ـ پی رودخانه راندیم.

۱/۱۹ ـ بعد راندیم رسیدیم به پل منجیل.

۳/۲۲ ـ بعدازناهارسوارشده راندیم.

۶/۲۴ ـ راندیم طرف دست چپ .

۸/۲۴ ـ میان کالسکه نشستم راندیم .

۱۶/۲۴ ـ راندیم تا نزدیك شهررسیدیم .

۵/۲۹ ـ صبح بر خاسته سوارشده راندیم .

۱۳/۳۰ ـ خلاصه راندیم .

۱/۳۱ ـ با چند نفری ازروسها بودند راندیم .

۸/۳۳ ـ دو فرسنگ ونیم به میان دریا راندیم.

۲/۳۴ ـ خلاصه راندیم روبه طرف پیره بازار.

۹/۳۴ ـ خلاصه راندیم تا رسیدیم به ناوها .

۴/۳۵ ـ راندیم به جانب منزل.

۱۳/۳۵ ـ خلاصه کناره را گرفته راندیم .

۱۷/۳۵ ـ بعد سوار کالسکه شده راندیم.

۱۲/۳۶ ـ خلاصه راندیم از پهلوی کشتی‌آتشی گذشتیم.

۶/۳۸ ـ خلاصه راندیم برای سواحل طالش دولاب .

۴/۴۰ ـ بعد راندیم روبه منزل .

۱۲/۴۳ ـ کشتی را راندیم .

۲۲/۴۴ ـ بالجمله ماهی راندیم .

۲/۴۵ ـ باز خیلی راندیم .

۳/۴۸ ـ وبه جانب عینك راندیم.

۱۲/۵۰ ـ راندیم رسیدیم به‌دربقعهٔ خواهرامام .

۳/۵۱ ـ خلاصه راندیم تا به پل رسیدیم .

۸/۵۴ ـ خلاصه ازراه بغله راندیم .

۸/۵۵ ـ بعد سوار گشته راندیم .

۱/۵۷ ـ مانیز به هرزه بیل راندیم.

۱۴/۵۸ ـ روبه مشرق راندیم .

۱/۵۹ ـ خلاصه روبه منزل همی راندیم .

۳/۶۰ ـ خلاصه راندیم .

۴/۶۰ ـ خیلی راندیم .

۹/۶۰ ـ بالجمله بعد ازصرف ناهار سوار شده راندیم .

۱۹/۶۰ ـ سوار کالسکه بزرگ شدم وروبه‌آقا بابا راندیم.

۸/۶۱ ـ صبح سوار کالسکه شده راندیم.

۱۱/۶۱ ـ بر اسب سوارشده راندیم .

۱۴/۶۲ ـ خلاصه راندیم قدری دیرشده بود.

۱۵/۶۲ ـ بعد ازناهارسوار شده بازراندیم .

۵/۶۴ ـ خلاصه صبح سواره راندیم .

۹/۶۴ ـ بعد ازناهار سوار کالسکه شده راندیم .

۱۱/۶۴ ـ قدری صحبت شد ، بازراندیم .

۱۷/۶۵ ـ بعد سوار کالسکه شده راندیم .

۹/۶۶ ـ صبح برخاسته سوار کالسکه شده راندیم.

دراین سفرنامهٔ مختصر، ناصرالدین شاه ، پنجاه وسه بار کلمه «راندیم» ویك بار کلمهٔ «تاختیم» را به کار برده ، تکرارزیاد این لفظ خود نشان می‌دهد که شاه فقط به فکرراندن بوده وقرار وسکون و آرامش باطنی نداشته است تا بتواند از اصل «فاذا اعشبت فانزل» استفاده کند ولذت‌ببرد.

روزهای سفر گیلان ناصرالدین شاه وشماره های روزنامهٔ ایران دوران ناصری

یکشنبه ۲۰ شوال ۱۲۸۶ در شمارهٔ ۷۱ بیست وپنجم‌ذی‌القعده ۱۲۸۸.

دوشنبه ۲۱ شوال وسه‌شنبه ۲۲ شوال درشمارهٔ ۷۲ بیست وهشت ذی‌القعده .

چهارشنبه ۲۳ وپنجشنبه ۲۴وجمعه ۲۵ شوال درشمارهٔ۷۳ غرهٔ ذی‌الحجه۱۲۸۸.

شنبه ۲۶ ویکشنبه ۲۷ شوال درشمارهٔ ۷۴ .

دوشنبه ۲۸ وسه شنبه ۲۹ شوال درشمارهٔ ۷۵ دوازدهم ذی‌الحجه ۱۲۸۸.

چهارشنبه غرهٔ ذی القعده درشمارهٔ ۷۶ هفدهم ذی‌الحجه ۱۲۸۸.

پنجشنبه دوم وجمعه سوم وشنبه چهارم‌ذی‌القعده درشمارهٔ ۷۷.

یکشنبه پنجم ودوشنبه ششم ذی القعده در شمارهٔ ۷۸ بیست و ششم ذی‌الحجه ۱۲۸۸.

دوشنبه هفتم ذی القعده [1] درشمارهٔ ۷۹ پنجم شهرمحرم الحرام سال ۱۲۸۹.

سه شنبه هشتم ذی‌القعده درشمارهٔ ۸۰ چهاردهم محرم الحرام ۱۲۸۹.

۱ــ کاتب درضبط وثبت تاریخ اشتباه کرده است .

چهارشنبه نهم و پنجشنبه دهم ذی القعده در شمارهٔ ۸۱ هفدهـم محرم الحرام ۱۲۸۹ .

جمعه یازدهم ذی‌القعده در شمارهٔ ۸۲ نوزدهم محرم الحرام ۱۲۸۹.

شنبه دوازدهم ذی‌القعده درشمارهٔ ۸۳ بیست‌و دوم‌محرم الحرام ۱۲۸۹.

یکشنبه سیزدهم و دوشنبه چهاردهم وسه شنبه پانزدهم و چهارشنبه شانزدهم ذی‌القعده درشمارهٔ ۸۵ دوم‌شهرصفرالمظفر ۱۲۸۹.

پنجشنبه شانزدهم ذی‌القعده درشمارهٔ ۸۶ هفتم شهر صفرالمظفر ۱۲۸۹.

جمعه هفدهم ذی العقده درشمارهٔ ۸۸ چهاردهم صفرالمظفر ۱۲۸۹.

شنبه هجدهم ذی‌القعده درشمارهٔ ۸۹ هفدهم‌صفر المظفر ۱۲۸۹ .

یکشنبه نوزدهم ودوشنبه بیستم ذی‌القعده درشمارهٔ ۹۲ بیست ونهم صفرالمظفر.

سه‌شنبه بیست ویکم وچهارشنبه بیست و دوم درشمارهٔ ۹۳.

پنجشنبه ۲۳ ذی‌العقده درشمارهٔ ۹۴ هفتم ربیع‌الاول ۱۲۸۹ .

جمعه بیست وچهارم ذی‌القعده درشمارهٔ ۹۵ دهم شهرربیع‌الاول ۱۲۸۹.

شنبه بیست وپنجم ذی‌القعده درشمارهٔ ۹۷ شانزدهم‌ربیع الاول ۱۲۸۹.

یکشنبه بیست وششم ذی القعده درشمارهٔ ۹۸ بیستم ربیع الاول ۱۲۸۹.

دوشنبه۲۷ وسه‌شنبه بیست‌وهشتم‌ذی‌القعده‌درشمارهٔ ۹۹بیست وچهارم‌ربیع‌الاول

چهارشنبه ۲۹ ذی‌القعده در شمارهٔ ۱۰۰ .

جمعه غرهٔ ذی‌الحجه [1] درشمارهٔ ۱۰۱ دوم ربیع الثانی ۱۲۸۹.

شنبه دوم ذی‌الحجه درشمارهٔ ۱۰۲ .

یکشنبه سوم ذی‌الحجه درشمارهٔ ۱۰۳ یازدهم ربیع‌الثانی ۱۲۸۹.

دوشنبه چهارم ذی‌الحجه درشمارهٔ ۱۰۴ .

۱ــ باز کاتب درضبط و ثبت تاریخ اشتباه‌کرده است .

سه‌شنبه پنجم وچهارشنبه ششم ذی‌الحجه‌درشمارهٔ ۱۰۵ بیست ودوم ربیع‌الثانی

پنجشنبه هفتم ذی‌الحجه درشمارهٔ ۱۰۶ .

جمعه هشتم ذی‌الحجه و شنبه نهم ویك‌شنبه دهم در شمارهٔ ۱۰۷ .

دوشنبه یازدهم وسه شنبه‌دوازدهم وچهارشنبه‌سیزدهم ذی‌الحجه‌درشمارهٔ ۱۰۸ چهارم جمادی الاولی ۱۲۸۹ .

پنجشنبه چهاردهم درشمارهٔ ۱۰۹ هفتم جمادی الاولی ۱۲۸۹.

جمعه پانزدهم ذی‌الحجه‌روزآخرسفردرشمارهٔ ۱۱۰ دهم جمادی الاولی ۱۲۸۹.

سفرنیمه کارهٔ گیلان

نخستین سفرناصرالدین شاه به گیلان ، یکشنبه بیستم شهر شوال‌المکرم سنهٔ ۱۲۸۶ قمری مطابق ایلان ئیل اواخرجدی شروع شدوروز جمعه‌پانزدهم شهر ذی‌الحجة الحرام همین سال به پایان رسید.

درجمادی الاولی سال ۱۳۰۴ قمری بازشاه هوس رفتن به گیلان کرده است ولی این‌سفررابه پایان‌نرسانده وازقزوین‌به تهران باز گشته‌است بهتراست‌شرح این سفررا از روزنامهٔ خاطرات اعتماد السلطنه بخوانیم ، اودراین باره می‌نویسد:

سه‌شنبه ۲۸ جمادی‌الاولی سنهٔ ۱۳۰۴ قمری ... بعد ازناهار خانه آمدم‌مشغول تدارکات سفرشدم.

چهارشنبه ۲۹ جمادی الاولی ، صبح خانهٔ مرحوم ادیب الملك رفتم . با بازماندگان‌آن مرحوم‌وداع‌نمودم. بعدبا سفراهم‌وداع کردم، بعضی را(کارت) گذاشتم. خانهٔ حسام‌السطنه رفتم ازآنجا به خانه‌آمدم.

پنجشنبه سلخ ـ ازدیشب‌متصل‌باران‌می‌بارد ، سیل‌عالم را برداشته. خانه‌ها خراب شده . صبح دارالترجمه رفتم . وداع کردم . بعد خدمت شاه رسیدم. فرمودند اگرسنگ و کلوخ ببارد فردا باید رفت . بعدازناهارخانه‌آمدم.

جمعهٔ غرهٔ جمادی الثانیه ـ امروزبنا بودحرکت فرمایند بسمت گیلان، باران مانع شد. دوشبانه روزاست متصل باران می‌آید. چهل‌مرتبه البته‌تردید بروند یا نروند شده بود. آخرحرکت امروز موقوف شد که یکشنبه حرکت فرمایند. یك سر کرج بروند. نقل‌مکان‌یافت‌آباد موقوف شد. خلق مبارك‌زیاد ازحد تنگ است. دراین چهل سال سلطنت غالباً زمین وآسمان به بخت‌ایشان مساعد بود. حالا تغیر دارند. چرا آسمان به اطاعت ایشان نیست. فی‌الواقع باران هم معرکه میکند البته هزار خانه خراب کرده، کوچه ها و میدان توپخانه وغیره دریاچه شده. من خانه‌آمدم. عصر حمام رفتم. غالب جا های خانهٔ من هم خراب شده. شنیدم‌کار ورثهٔ اللهوردی خان به‌دادن سه‌هزارتومان بشاه ونایب السطنه بخیر گذشت. بعد از گرفتن پنجاه هزار تـومان از ورثهٔ آصف الدوله ومبلغی ضرر که تعارف به امین‌السطان‌دادند اجازهٔ استعمال‌تمثال همایون به نصیرالدوله پسرچهارده سالهٔ آصف‌الدوله وخطاب‌جنابی دادند.وزیر دفترهم ناخوش است. اگربمیرد مفت امین‌السلطان. چراکه هر چند دور شاه ازنوکرهای قدیم خالی شود اولاد زال بیشترجلوه‌خواهند کرد.

شنبه دوم ـ صبح دیدن مشیرالدوله رفتم. یعنی مرا خواسته بود مشاوره کند که کی را بفرستد لندن بجهت تبریك سال پنجاهم‌سلطنت ملکهٔ‌انگلیس، ومقصود این بود شاه میخواهند شاهزاده‌ای را بفرستند که از کیسهٔ خودخرج کند وتعارفی هم به مشیرالدوله بدهند. قرعهٔ این کار را باسم حسام السطنه زده بودند که جوان است وجویای نام‌آمده. من رفتم خانهٔ حسام‌السلطنه، اورا ازاندرون‌بیرون خواستم.تفصیل‌را گفتم .فی‌الفورقبول کرد.به‌مشیرالدوله‌نوشتم. ازآنجا دربخانه رفتم. بعدخانه‌آمدم .چون‌امروز ساعت خوب بودازخانهٔ‌خود بحیاط‌والده نقل‌مکان کردم .عصرجمعی آنجادیدن‌آمدند.حسام‌السلطنه‌به‌تشکر

آمده بود. تمثال باومرحمت شده بود. آقا علی حکمی‌آمد وداع کرد ورفت. ان‌شاءالله فردا صبح حرکت می‌شود. به‌امید خدا صحیح وسالم مراجعت‌شود.

یکشنبه سوم ـ صبح زود از خانهٔ والده که نقل مکان شده بود. به سفر گیلان حرکت نمودم .دم درجمعیت زیادازاتباع خودم‌وسیدوملاو گدابودند. درکالسکهٔ دیوانی که بندگان پادشاهی‌باختیارمن گذاشته‌اند سوارشدم، عارف خان هم با من‌بود. نوکرها. علی، میرزا ابراهیم، میرزا حیدرعلی،عبدالباقی، تقی‌آبدار، مشهدی حسن، استاد حسن، یوسف جلودار، عبدالعظیم وغیره‌وغیره بودند. همه جا راندم تا به مهمانخانهٔ شاه آباد رسیدم. این مهمانخانه هـا از ابنیهٔ دولت است که به مباشری امین السلطان مرحوم ساخته شده. هشتادهزار تومان خرج این راه و مهمان خانه ها شده. آقا باقر که حالا باقرخان است مباشراین راه است. اصل راه تعریف ندارد. مهمان خانه بدنبود. اطاقها گرم بود. پلونرمی هم‌آقا باقربما خوراند. شیرینی ومیوه برای تشریفات شاه حاضر کرده بودند. بعدازناهار که شاه تشریف‌آوردند نمی‌خواستند پیاده شوند. حق نمك آقا باقرمقتضی شد، عرض کردم .شاه پیاده شدند. تمجید زیـاداز راه و مهمان‌خانه هاوآقا باقروامین‌السلطان‌مرحوم وغیر مرحوم فرمودند، در این بین حرم که از عقب می‌آمدند رسیدند. دستهٔ انیس‌الدوله رسیدند و گذشتند، بدون اینکه اعتنائی بشود. دستهٔ دوم که امین اقدس وملیجك عزیزالسلطان‌بود رسیدند. اولاً شاه مبالغی شیرینی ومیوه برای‌آنها فرستاد، بعد خود شاه‌پیاده دم‌کالسکه رفت. عزیزالسلطان را درآغوش گرفتند. ازکالسکه بیرون آورده بوسید، بوئید. دوباره بردند به‌کالسکه رساندند. خودشان مراجعت فرمودند. درکالسکهٔ سلطنتی جلوس فرمودند. طرف کرج راندند. من هم ادیب الملك

برادرزاده را با محمد کریم‌خان اخوی او در کالسکهٔ خود جادادم‌راندم. نزدیك
منزل قریهٔ کلاك است که تیول حاجی للهٔ ملیجك است . این حاجی لله مهتر
سید ابوالقاسم که جد امی‌ملیجك‌است بود. حالاهزار[و] دویست تومان‌مالیات
کلاك تیول اوست . گاوی و گوسفندی حاضر کرده بود . خودش هم با اسب
یراق طلا که سوار بود ایستاده بود . ازآنجا گذشته بره خریدم سه قران . میان
کالسکه گذاشتم. ازپلی عبور شد . آن طرف پل کاروانسرای خشتی بود که
حاجب‌الدوله دوسال است ساخته است. یکصدوهفتاد تومان اجاره باو می‌دهد
مشهدی حسن که بافراشها وآشپزها دیروز آمده بود اطاقی آنجا گرفته است
برای من. اگرچه مجاورطویله است اماخشك‌وگرم بود. منزل کردیم امروز
که درشاه‌آباد مهمان بودم کتاب دیوان خواجه‌دیدم ، تفأل‌زدم . این‌شعرآمد.

بدین شکرانه میبوسم لب‌یار　　که کرد آگه ز دور روزگارم
سری دارم‌چوحافظ‌مست‌لیکن　　به لطف آن پری امیدوارم

به فال نیك گرفتم . یك ساعت ازشب رفته مجدالملك و بکمز رسیدند.
بی‌جا وبی شام وزندگانی،به‌آنها منزل دادم . شام دادم . آسوده شدند.

دوشنبه چهارم ــ دیشب ازنصف شب برف آمد . خیالها را پریشان دارد.
وحشت غریبی به مردم رو داده صبح از کاروانسرا بدرخانه رفتم بندگان
همایون که خون ازبواسیرشان می‌آمدقدری کسالت داشتند.اما ان‌شاءالله‌رفع
خواهد شد. عزیزالسلطان رادراطاق‌دیگرجاداده بودند . تمام خیالشان‌مصروف
اوبود. دوسه روزنامه خواندم . بعدازناهارشاه ،تملقاًمنزل امین السلطان رفتم.
ناهار اورا زهرمار کردم. این جوان بامن‌بد است . اماچه می‌توان کرد.چاره‌ای
نیست .سلیمان خان افشارومجدالدوله هم آنجا بودند . تملقات خنك کردند.

بعد ازناهارصحبت ازقابلت بیزمارك شد . امین‌السلطان فرمود در ایران از قبیل
بیزمارك هست. مقصود خودشان‌بود! من گفتم بیزمارك پسر قابلیت است نه پسر
بخت ! خیلی ازاین حرف بدشان‌آمد . بعد هرچه خواستم اصلاح کنم نشد. از
آنجا منزل آمدم . نایب السلطنه و عضدالملك وامین حضور امروز وارد اردو
شدند .

سه‌شنبه پنجم ــ امروز اگر چه هوا صاف بود اما بشدت سرد بود . با
مجدالملك وبکمزدر کالسکهٔ دیوانی نشسته طرف ینگی امام که منزل امروز
است راندیم. یك فرسخ هم که رفتیم به مهماخانهٔ حصارك رسیدیم که آقا باقر
تشریفات فراهم‌آورده بود. ناهار گرم حاضر کرده‌بود. حرم‌آنجاناهارخواهند
خورد. چون هنوز نرسیده بودندآنجا قدری راحتی کرده شاه تشریف آورد،
حرم هم رسید . مدتی آنجا منتظر شدیم تا شاه بیرون تشریف آورده ،
براه افتادند. ما هم به تعاقب موکب همایون بودیم . سید ابوالقاسم هم با ما
شریك کالسکه شد. دو فرسخ به منزل مانده شاه به ناهار افتادند . من هم سر
ناهارروزنامه عرض کردم. بعد ازناهارشاه، دربام قراولخانه ناهارصرف نمودیم.
احتشام‌الملك دیده شد. نایب‌السلطنه را دیدم. عرض لحیه نمودم بعدبراه‌افتادم.
دوونیم بغروب مانده وارد منزل شدیم. این ینگی امام را ده سال قبل‌دیده‌بودم.
کاروانسرای شاه عباسی [و] امامزاده داشت. هردوطرف خراب، حالا که راه
قزوین ساخته شده ومهمان خانه ها بنا شده همان کاروانسرا مهمان‌خانهٔ عالی
ساخته شده . شاه وتمام حرم درمهمانخانه هستند . قلعه‌ای در جنب مهمانخانه
بنا شده . دوسه خانوارآنجا سکنی دارند. مشهدی حسن زرنگی کرده آنجا
خانه بجهت من گرفته است. اطاق کاه‌گلی که به طویله زیادتر شبیه بود . در
این فصل با برف وزمین گل از قصر خورنق بهتر بود. خانه متعلق به مشهدی
غلامعلی همدانی سرایدارمهمان خانه بود . خیلی خسته‌بودم . شام صرف نموده

خوابیدم .

چهارشنبه ششم ـ صبح بشدت سرد بود. بنه راجلوفرستادم. شاه مدتی بود تشریف برده بودند. من هم به تاخت رفتم به ناهارگاه رسیدم . معلوم شد بواسطهٔ کسالت مزاج مبارك وآمدن خون از بواسیر ناهار رامنزل که همان مهمان خانهٔ قشلاق است میل فرمودند . خلاصه بعداز گذشتن از ناهارگاه حرم دست راست او به شاهسونهای طایفهٔ اینانلو بود. هواهم سرد. برف می بارید . گرسنه بودم. طرف سیاه چادرحرکت شد. درسیاه چادر کثیف شاه محمد نام ناهار خوردم. باز به کالسکه نشسته طرف منزل آمدم، معلوم شد مشهدی حسن جلو رفته بود. درده قشلاق که یك فرسخی زیرمهمانخانه است منزل گرفته است. خانهٔ مشهدی سلطان علی که بیرون ده است برای من ومجدالملك خانه گرفته است . اطاق کاه گلی تمیزی بود . ایلخانی هم دراین ده منزل کرده . این ده پانصد خانوار دارد. هشت رشته قنات دارد. صاحب خانه هم مقنی بود . نصف از یوسف خان نوکرامین السلطان ونصف ازتاجرقزوینی است.

پنجشنبه هفتم ـ منزل امروزحصاراست. صبح زود با مجد الملك وبکمزو سیدابوالقاسم که محض کالسکه انگل من شده در میان گل وبرف راندیم تا به مهمانخانهٔ حصاررسیدم که ازده حصار نیم فرسخ دوراست . چون دوروزبودشاه را زیارت نکرده بودم چادرحاجب الدوله رفتم. حضرات باکالسکه منزل رفتند. ناهارحاجب الدوله راصرف نمودم . شاه تشریف آوردند. جلورفتم. امین السلطان همینکه سیدابوالقاسم را دید گفت دیشب کجا بودی ؟ من گفتم منزل من بود. فریاد زد که سید دیشب رفته بودی عرق بخوری . مقصود توهین من بود. اگر خدا بخواهد تلافی خواهد شد. خلاصه شاه مثل ماه رسید. بمن فرمودند کجا هستی وچه میکنی. تفصیل منزل دیشب را عرض کردم. فرمودند بروآبدارخانه

باش تا حکم مجدد برسد. این مهمانخانه هاچون کوچك است اندرون وبیرون یکی است. لابد چادر امین السلطان رفتم. مجدالدوله هم کاغذی [که] فخرالدوله زنش به اونوشته بود امین السلطان اصرارداشت بخواند وازآن خنده های قاطرچی گری که مخصوص خودشان است می فرمود. شاه مرا احضار فرمود. بادوسه نفردیگررفتم اندرون. دراطاق مخصوص خوابگاه خودشان خوابیده بودند. دوسه روزنامه خواندم بیدارشدند. مشیرالدوله هرمنزل شال وپول حاضر کرده بود. شال زمردی آنجا گذاشته بود بمن مرحمت شد . بعد طرف ده که منزل است رفتم. شب با مجدالملك شام کثیفی صرف شد. این جوان هیچ تطهیر وتقوی ندارد. منزل، بالاخانهٔ کاروانسرای حاجی فرج است. چهار در دارد . الحمدلله سلامت هستم .

جمعه هشتم ـ ورود به قزوین است. برف دراطراف یك ذرع روی زمین است. صبح زود با همان حضرات دیروز در کالسکه نشسته راندیم . وارد شهر شدیم. شهرخراب، اهل شهرفقیر. پسرهای مرحوم ادیب الملك با حاجی میرزا تقی نام که از اعیان قزوین است آشنا بودند . به اصرار مرا ازتهران بخانهٔ او هدایت کرده بودند . مشهدی حسن را جلو فرستادم. خبر آورد خانه خوبی است . دم مهمانخانهٔ قزوین که بنای عالی است پیاده شدم . سوار اسب شده در کوچه های پر گل که خطرناك هم بودعبور نموده وارد خانه شدم که دیوار اطراف تهدید به خرابی می کرد. ناهارمفصل غیر مأکولی حاضر کرده بودند، صرف شد . عصر حمام بزرگ گرم کثیفی رفتم. مغرب که مراجعت از حمام کردم کریم خان اخوی زاده گفت رفتن گیلان موقوف شد. تعجب نمودم. معلوم شد جمعی ازسوارهای ایلات که باید ازراه آقا بابا به کندر[1] بیایند در

۱ ـ اصل: کندی ظاهراً «بکندی» است . متن سفرنامهٔ گیلان ص۹ و۱۰ و۱۱ .

خرزان ملاعلی دره زیر برف و بوران هلاك شده‌اند و چاپارها از پاچنار به‌قزوین که هفت فرسخ راه است هشت روز آمده . خلاصه شب میرزا محمدعلی کدخدا منسوب [1] به سپهسالار مرحوم که با من آشنا بود گفت منزل من جوانکی از اهل قزوین آمد که زن خوشگلی هست ، می‌خواهید بیاورم . گفتم درمن این حالتها نیست.

شنبه نهم ــ برف می‌بارید، صبح که برخاستم ازحسن اتفاق دیواری که تهدید به خرابی می‌کرد خراب شده بود. از لطف پروردگار از خطر عظیمی جان بدربردم . سوارشده ازهمان کوچه عبورنموده‌دربخانه رفتم. شاه درعمارت کوچکی معروف به «عمارت خورشید» منزل فرمودند که طاق اطاق شکاف غریبی داشت . امین السلطان شاه را اینجا منزل داده است که سی‌هزار تومان تعمیرات عمارت قزوین بدست آقا باقر نوکر خودش بشود. مشیرالدوله برای ملیجك یعنی عزیزالسلطان هم شال وپول گذاشته بود . شاه امروز تیمور خان و محمد صادق خان سرکرده که این دوراه گیلان را دیده‌بودند با نایب‌السلطنه احضارفرمودند. بقدری ازاین راه بد گفته‌بودند که‌مافوق نداشت. بعددستخطی بمن دادند که در روزنامه طبع شود که جهت نرفتن گیلان چه بوده . منزل آمدم. پاك نویس کردم حضور فرستادم . فرمایش شد. تلگرافاً به دارالطباعهٔ طهران فرستادم .

یکشنبه دهم ــ امروز هوا منقلب وباد وطوفان بود. بندگان همایون‌در مهمانخانه‌باقبای‌الماس‌وسردوش‌بلریان[2] شاهزاده‌ها‌وملاها‌واعیان‌قزوین‌راپذیرفته بودند. ناهارهم آنجا صرف فرموده سه هزاروسیصدتومان به جمع مالیات‌جدید که تمام ظلم است تخفیف دادند. صد تومان بدست ملیجك‌اول به فقرا مرحمت

۱ ــ اصل : منصوب .　۲ ــ (=: برلیان).

شد. یعنی خواستند ملیجك بجهت حلیله‌شان‌سوغات قزوین بخرند. به‌این اسم دادند. قدری هم به شاهزاده ها انعام مرحمت فرمودند . عمل نان و گوشت و تقسیم تخفیف را به‌آقا باقر گذاشتند. فی الواقع حکومت قزوین را باو دادند. من‌هم درهمان مهمانخانه ناهارخورده خانه‌آمدم . حکیم‌الممالك واردشد.فردا با اوهم کالسکه خواهم بود . شبی الحمدلله براحتی گذشت.

دوشنبه یازدهم ــ امروزبا کمال خفت ازقزوین رو به طهران‌می‌رویم. در مدت چهل سال سلطنت شاه این اتفاق‌رونداده‌بود. صبح برخاسته باصاحب‌خانه وداع نمودم . این بیچاره ها در این چند روز مبالغی خرج مهمان داری من کردند. ندانستم چرا وخجالت‌هم کشیدم چیزی‌به‌آنها تعارف کنم. از کوچه ــ های تنگ وخراب بیرون‌آمدم. درکالسکه نشسته طرف خانهٔ حکیم الممالك رفتم. اورا برداشته با دندان سازوبکمزطرف حصار که منزل من است راندیم. بازدرهمان بالاخانه منزل کردم. میرشکارومجدالملك که‌همسایهٔ من بودندشب منزل من‌آمدند. بازی قمارزدم. هفت‌سال بوداین کاررا نکرده بودم. این‌بکمز به قدری رذل است که مافوق ندارد. بهمین جهت ازصحبت من گریزان است.

سه‌شنبه دوازدهم ــ صبح به نماز و دعای مفصل گذشت . دیشب ساعت عبدالباقی راکه پهلوی رخت‌خواب‌من گذاشته بود دزدیدند . بعد سوار شدم طرف منزل حکیم‌الممالك رفتم. چادرش را انداخته بودند،آفتاب‌رو می گشت. شاه سوارشدند. مرا دیدند. فرمودند سرناهارحاضرباش. روزنامه خواندم . بعد باحکیم‌الممالك وادیب‌الملك کالسکه‌نشسته منزل که‌قشلاق است آمدیم.

چهارشنبه سیزدهم ــ منزل‌ینگی‌امام‌است. صبح ازقشلاق‌باحکیم‌الممالك براه افتادیم. به ناهارگاه همایونی رسیدیم. سرناهار حاضرشدم. روزنامه‌عرض شد. بعد با حکیم‌الممالك ناهارخورده ادیب‌الملك ودانساز را باخود کالسکه

نشاندم منزل آمدم. امروز دواتفاق روداد. اولا سرناهار عزیزالسلطان ازقزوین باین طرف به اسم اینکه ازامین اقدس قهر کرده‌امادرباطن این نیست مخصوصاً او را با شاه می‌فرستند که درانظار مردم اورا عظمی بدهند. درناهارگاه پهلوی آفتاب گردان شاه آفتاب[گردان] قرمز بجهت اومی‌زنند وخیلی ازاین فقره ناله دارند وبد می گویند. دیگراینکه امین‌السلطان وزیر اعظم تصنیفی ازخودشان انشاء کرده به‌آهنگ بسیارقشنگ می‌خواند.

تدارکات هدر رفت　　　اردو گوزید و در رفت

ازاین اعمال باید قیاس کرد سایر اعمال ما را که این مراجعت چه قدر ما را خفیف کرد ومعلوم می‌شود چون به واسطهٔ نایب‌السلطنه که همراه بود این جوان که وزیردربار است اینقدرها شأنی نداشت. این خفت را برای دولت ایجاد کرد. معلوم می‌شود ماخودخواه‌هستیم نه‌دولت‌خواه . مجدالملك کالسکه کرایه کرده بود با یکمز یك سر از این منزل شهر رفت . شب در این منزل دندانساز با من بود . همه را حرف زد.

پنجشنبه چهاردهم ـ صبح با حکیم الممالك کالسکه نشسته درناهارگاه خدمت شاه رسیدیم. الحمدلله خون بواسیرهم قطع‌شده‌بود. مزاج مبارك سلامت بود متجاوزازیکصد اشرفی بدست مبارك به فقیردادند. بازآفتاب گردان قرمز عزیز السلطان را مرادف آفتاب گردان شاه زده بود . بعلاوه مدتی دم آفتاب گردان ایستاده بودند وعزیزالسلطان را سواریابوی کوچك کرده در جلو راه می‌بردند گاهی می گفتند اطرافش را رها می کردند که خودش اسب‌را براند وحظی داشتند که اوسواراست. مثل اینکه پدری اولادش منحصربه فردباشد. پشت آفتاب گردان حکیم‌الممالك باآواز می‌خواند:«یك‌دم‌روان‌شو، قدت‌ببینم!». خلاصه‌بعدازناهارشاه کالسکه نشسته‌به‌سلامتی وجود مبارك‌شاه‌وارد کرج شدیم.

کاروانسرا را گرفته بودند. خانهٔ بسیار کثیفی منزل شد.

جمعه پانزدهم ـ امروز وارد طهران [می]شویم. دیشب بی‌خوابی سرم‌زد. خیال مرا گرفت که مبادا جعبهٔ من که مبالغ کلی نقد و جواهر و طلا دارد نوکرها به عداوت عبدالباقی دزدیده‌باشند. شبانه فرستادم آنهارا بیدار کردند. جعبه را دیدم . بعد خوابیدم . خلاصه صبح بیدار شده ازده بیرون آمدم . شاه تشریف‌آوردند. تفقدی فرمودند . فرمودند سرناهار حاضر باشم ، بعد باتفاق حکیم‌الممالك وتقی خان اخوی زداه ودندانساز کالسکه‌نشسته کنارقوری‌چای ناهارافتادیم،سرناهارشاه‌روزنامه‌عرض‌شد.حبیب‌دیوانه‌به‌شاه‌عرض کردحاجی آقا ناهاربخور، بروقصرقاجار آنجا چای بخور ، شب وارد شهر بشو که خجالت نکشی! بعداز ناهارسوار شدند. شاه باغ اسب‌دوانی‌عصرانه وچای میل‌فرمودند. ازخیابان جلیل‌آباد وارد شهرشدند. سید سقا که غالباً به او پول می دهم جلو آمد خواست خصوصیتی کند . گفت الحمدلله ننه‌ات نا خوش بود خوب شد. خانهٔ طلوزان سرراه بود رفتم. گفتند خانهٔ شما رفته . بدتر پریشان شدم. وارد خانهٔ والده شدم، دیدم الحمدلله نقلی نیست. زکام‌شده است . طلوزان آنجابود. بعد خانه‌آمدم. اهل خانه الحمدلله سلامت بود . امروز حوالی امامزاده حسن، ملك‌آرا وعزالدوله هردوبرادرشاه را دیدم که استقبال‌می‌رفتند وشاه خوششان نخواهد آمد . پریشب از قشلاق به ینگی امام شش نفرفراش را بوران هلاك کرده بود.

شنبه شانزدهم ـ صبح حمامی رفتم. دیروز همان ساعت ورود ریش را از بیخ زدم وبه ریش فاتحه‌خواندم . بعدخانهٔ والده رفتم. ازآنجا خانهٔ‌مشیرالدوله که تاج خانم معروف بحاجی امیر زاده خواهر پدری او فوت شده از افراط به کشیدن تریاك. دربین راه باوبرخوردم . کالسکه نشسته طرف دربخانه رفتم.

من دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم. امروز عمادالسلطنه پسر چهار ماههٔ شاه فوت کرد. بعد خانه آمدم. جمعی دیدن آمدند. شاه زنی از قزوین نوهٔ شیرین جهان خانم دختر خاقان دو سه ماه است فوت شده آورده موسوم به فرخ تاج خانم. می‌گویند کمال میل را به او دارد.[1]

۱ ـ روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه با مقدمه و فهارس از ایرج افشار چاپ سوم صفحات ۴۷۹ تا آخر صفحهٔ ۴۸۳.

نتیجهٔ سفرهای ناصری

از مطالبی که نوشتیم معلوم می‌شود که تمام سفرهای ناصری بیمورد و بیجا بوده و شاه صرفاً برای ارضاء روح نا آرام خود بدین سفرها می‌رفته، مخارج این سفرها سنگین بوده و باری تازه بر دوش دولت و ملت می‌نهاده است. در بیشتر سفرها بعضی از اطرافیان و خدم و حشم از میان می‌رفته‌اند و معمولا جز شخص شاه از این سفرها کسی راضی باز نمی‌گشت و رنج سفر به تن تمام همراهان شاه می‌ماند.

مطالب جغرافیائی که شاه در این سفرها گردآورده، مطالبی دقیق و عمیق نیست و شاه با نظری سطحی و شاهانه به ذکر این مطالب پرداخته است. اگر مرحوم محمد حسن خان اعتمادالسلطنه با او همراه نبود و با نظری دقیق و موشکاف آثار هنری و تاریخی شهرها و دهکده ها را ضبط نمی‌کرد بدون شك سفرنامه های ناصری از هر فایده‌ای خالی می‌شد.

تمام سفرنامه های شاه را اعتمادالسلطنه از زیر نظر می گذرانید و اصلاح و تهذیب می کرد و مطالبی بدانها می‌افزود. ظاهراً روزنامهٔ سفر گیلان است که دستخط شخص شاه بوده و مرحوم کلهر از روی خط شاه در روزنامهٔ ایران رونویس کرده است، بدین جهت عبارات آن نارسا و مطالب آن خام و ابتدائی است و ثابت می کند که کلام الملوك ملوك الکلام نیست.

منوچهر ستوده

بسمه تعالی شأنه

یك‌شنبه بیستم شهر شوال المکرم سنهٔ ۱۲۸۶ مطابق ایلان ئیل اواخر جدی، از طهران به عزم سیاحت گیلان حرکت کردیم. صبح به رسم معمول توپ سواری انداختند. یك دو روز هوای طهران بارانی ومنقلب بود. دیروزودیشب باران شدید بارید ودراین زمستان که هوا قدری خشکی کرده وبارندگی کامل نشده بود، این باران خیلی مطلوب وبموقع نمود وبه سلامت وخیریت این سفر تفأل شد.

ابتدای قصه و اول عزیمت که خیال مسافرت و سیاحت گیلان را به خاطر گذرانیدیم، نیمهٔ رمضان المبارك بود. بطور ایجاز و اختصار، بدون رعایت بعضی تجملات وتشریفات می‌رویم.

ازدیوانخانهٔ تخت مرمر بیرون آمدیم. نایب السلطنه ومستوفی الممالك و بعضی نوکرها که ملازم رکاب نیستند، در دیوانخانه حاضر بودند. میرزامحمد علی خان امین دیوان ـ حاکم لاهیجان ـ هم که تازه از گیلان آمده است، ایستاده بود. از دروازهٔ ارگ خارج شده، به میدان مشق رفتم. هوا باز شد، ابرها متفرق شدند. آفتاب وآسمان طراوت وصفای بهار داشت. افواج حاضر رکاب که در میدان حاضر شده بودند، مشقی کردند. نصرة الدوله وبعضی شاهزادگان تا میدان مشق با من آمده بودند. از آنجا سواره راندیم، در عمارت و باغ طرشت ناهار صرف شد. معیر الممالك با بعضی عرایض خود، درسر ناهار حاضر بود. بعداز ناهار به کالسکه

نشسته، تا کن که اول منزل است تاختیم. بعدازورود به‌منزل، باران شدیدبارید. چون خشکی هوای سابق مردم را اندك به‌وحشت انداخته بود، رطوبت هوا و زمین تفریح نمود. شب بعدازشام پیشخدمتها آمدند، عضدالملك وحکیم‌الممالك وسایرین بودند.

اتفاقاً دفتری ازمثنوی مولوی رومی به‌دستم آمد، قدری ملاحظه کردم، اشعارآن مختلف وپاره‌ای ازطبع وه‌ذاق بیشتر مردم دوراست ودر مراسلات و مکاتبات ومناسبات عبارات به‌کارنمی‌رود. میل کردم که به سلیقه ودقت، درهنگام فراغت وفرصت، ازاشعارمثنوی انتخاب شود. صفحه‌ای ازدفتراول خوانده شد. بعضی‌را پسندیده، گفتم حکیم‌الممالك نوشت.

ملتزمین رکاب که دراین سفربه گیلان می‌آیند، ازاین قراراست:

اعتضادالسلطنه، وزیر امورخارجه، معتمدالملك ، عضدالملك ، محمدامین میرزا، امین‌الملك، ظهیرالدوله، علاءالدوله، مرتضی‌خان قوللر آقاسی، محمدحسین میرزا میرآخور، امین‌خلوت. امین‌حضور، شهاب‌الملك، سعدالدوله، ساری آصلان، کاظم‌خان فراشباشی، نورالدهر میرزا نایب ناظر، سلطان سلیم‌میرزا، میرزا علی‌خان، محمدحسن‌خان مترجم حضور، حکیم‌طولوزان، میرزا کاظم طبیب‌رشتی، دکتر حسین، محمدعلی‌خان بیگلربیگی، میرزا حسنعلی‌خان منشی‌بان، جارچی‌باشی، شاطرباشی وپسرهاش، حسینقلی‌خان سرتیپ، صاحب‌جمع، میرشکاروشکارچیان، امین‌السلطان[1] وعملهٔ آبدارخانه، قهوه‌چی باشی واتباع.

---

۱ ــ آقا ابراهیم امین‌السلطان، رجال ایران ج۱ص۲ تا۷.

دوشنبه ۲۱ شهر شوال‌المکرم سنهٔ ۱۲۸۶ .

صبح از کن سوارشدیم، مسافتی طی کرده به ناهارافتادیم. ازناهارگاه‌به کوه نگاه می‌کردم، شکارزیاد دیده می‌شد، به‌همان‌دیدن آنها اکتفا شده، طبعم به شکاراقبال نکرد.

بعد ازصرف ناهارمیرزاتقی‌خان آمد، تفصیل محاسبات با بعضی فهرست بروات وعرایض متعلق‌به دفترخانه ونوشتجاتی که داشت ملاحظه شده، به‌شهر بر گشت.

سردار کل، تیمورمیرزا، عضدالملك وسایرین رسیدند. قوشچیها ومتفرقه قوش زیادآورده بودند. به شکار کبك وتیهو رفتیم، خیلی کم به دست آمد.

در قوری چای دودست قوش هم‌خودم انداختم. ازآنجا به ملاحظهٔ نهری که مستوفی‌الممالك حفر کرده وازرودخانهٔ کرج برای طهران آب می‌آورد، رفتم. نهری عمیق از کرج تا مزرعهٔ ملکی حاجی ملاعلی مجتهد کنده‌اند.

قریب به نهرمزبور، آفتاب گردان زدند. نمازخوانده، چای خوردم. دو ساعت به غروب مانده، به منزل که عمارت کرج است رفتیم. محمدعلی‌خان از شهرآمده بود، می‌گفت چندروز ناخوش‌بودم. نایب‌السلطنه هم‌آمده بود، به‌شهر معاودت دادم. بعضی نوکرهای درباری هم آمده‌اند که فردا به حضور آمده، مرخص خواهند شد. شنیدم بیچاره محمدحسن‌خان پیشخدمت ـ پسرامین‌الدوله ـ که مدتی به مرض دق مبتلا بود، فوت‌شده است.

سه شنبه ۲۲ شوال المکرم سنهٔ ۱۲۸۶ .

صبح ازخواب برخاستم، رفتم حمام، رخت پوشیده سوارشدیم، بارو بنهٔ مردم متفرقه، کوچه و برزن را گرفته بود. نصرةالدوله، سردار، عمیدالدوله، قوام الدوله وغیره وغیره بودند. خلاصه رفتم صحرا. صاحب منصبان توپخانه، حاجی شکورخان، حسن خان وغیره ایستاده بودند. قدری صحبت شد. بعدیکی یکی، سردار، نصرةالدوله، ناصرالملک و غیره مرخص شده، رفتند. ملک آراهم مرخص شده رفت. بعد درصحرا به ناهارافتادیم. سرایدارباشی هم آمده بود، مرخص شده رفت. در سرناهار قوام الدوله مرخص شده، به شهرمعاودت نمود. قبل ازناهار یک بایقوش باایلدرم گرفتم. بعد ازناهار رفتم قوری چای چیزی نبود. گذشته رفتم ازگی، آنجاهم کبک کمی داشت، چیزی من نگرفتم. تیمورمیرزا، محمدامین میرزا و غیره، معیرالممالک، اعتضادالسلطنه بودند. بعدرفتم ساری قمش، آنجاهم چیزی ندیدیم. رفتم ازنهرآب مستوفی الممالک پیاده گذشته، کالسکه نشستم، راندیم برای کرج. دوساعت به غروب مانده به کرج رسیدیم، آب رودخانه بسیار کم بود.

چهارشنبه بیست وسوم شوال المکرم ۱۲۸۶ .

در کرج اتراق شد، حمام مفصلی رفتم، توی حمام بدهوا و گرم بود، سر حمام سرد بود. بعدازآمدن بیرون، اطاق جنب تالار که منزل ما بودسردوبد هوا بود. تصرف هواشد. کم کم مثل نوبه حالتی بهم رساندم. بسیار کسل شدم.

شب را هم رفتم اندرون خوابیدم، الی صبح بسیار بد گذشت، بد خوابیدم. صبح برخاستم تب رفع شده بود. حکیم طولوزون ازشهر رسیده بود، باحکیم الممالک بجهت معالجه احضار شدند.

پنجشنبه بیست وچهارم شوال المکرم

وامروز که پنجشنبه بیست وچهارم است، بعلت کسالت مزاج در کرج اتراق شد. گنه گنه هم خوردم. میرزا علی خان، شاهزاده پسرپرویزمیرزا، امین خلوت، ساری آصلان وغیره دیشب آمده‌اند. شب را الحمدلله خوب خوابیدم، احوالم خوب بود.

روز جمعه بیست وپنجم شوال

صبح برخاستم[1] هوا ابربود. رخت پوشیده رفتم بیرون، به کالسکه نشستیم، راندیم. معیرالممالک، تیمورمیرزا، امروزرفتندشهر. بالای عمارت کرج، امامزاده وکاروانسرا خرابه‌ای بود. به یحیی خان گفتم سال نو ان‌شاءالله هر دو را تعمیر کند. با وزیرامور خارجه قدری صحبت شد. منزل امروز سنقرآباد است. امین خلوت باکمال اغتشاش ملاحظه شد، رنگ زرد وریش سیاه ولاغر. خلاصه دست راست به مسافت نیم فرسنگ به کوههای پست خوش ترکیب می‌رسد. محال برغان توی همین کوه است. قشلاقات شاهسون اینانلو وقورت بیگلو هم دراین دامنه زیاداست که ملک خودشان است. مزرعه هم‌دارند. ده‌حاجی آباد،

۱ ــ دراصل: خوابیدم .

صفی‌آباد، ولی کرد، طرف دست چپ هم دهات است. درسرراه امامزاده‌ای بود، درختهای کهن زیادی داشت. ده کمال‌آباد وچمن کمال‌آباد، دست‌چپ بود. توی کالسکه ناهارخوردم. راه‌امروزسه فرسنگ بود. چادرزده بودند. آلاچیق کوچك‌خوبی برای من‌زده‌بودند. باران شدید زیادی‌بعدازورود منزل آمد،هوا ملایم است. شب بعدازشام قورق شد.پیشخدمتها آمدند. قدری‌منتخب ازمثنوی شد، میرزا علی‌خان نوشت. شب‌را به‌کسالت خوابیدیم. یحیی‌خان می‌گفت: «شخصی افغان ازبیراهه از کابل اینجاآمده، بعضی عرایض دارد» اعتنائی نشد.

روزشنبه بیست و ششم شوال‌المکرم

امروزبه قشلاق‌رفتیم.احوالم الحمدلله خوب وهواابربود. اما بسیاربسیار خوش‌هوا بود، به‌هیچوجه‌سرد نبود. قدری باکالسکه‌رفتیم کسل‌شدم، بعدسوار اسب شدم، راندیم به طرف دست‌راست‌به دامنه، درصحرا به‌ناهارافتادیم.گاهی باران می‌آمد، می‌ایستاد. پیشخدمتها وغیره همه بودند. این صحرا خرگوش زیادداشت. مهدیقلی‌خان و سایرین می‌تاختند، تازی می کشیدند. بعداز ناهار سواره راندیم، ازمیان ایل ایناللوشاهسون گذشتیم مشهوربه«اوزون اوبه»بود. درخاك هیو میرآخورافتاده‌بود. ماهم ازاراضی هیو گذشتیم، هیو نیم‌فرسنگی پشت کوه بود. بعد از آنجا گذشته‌به اوبهٔ دیگرشاهسون ایناللورسیدیم،دردهنهٔ دره افتاده بودند. بالاتراز اوبه ده اویك بود. ده قشنگی بود، مال داودخان کلهربود. ازاین دهنه راه‌است به‌زیاران قزوین. خلاصه دهات زیادی‌درطرفین جاده بود واوبهٔ شاهسون هم‌دردامنهٔ این کوه زیاداست ودهات ازاین‌قراراست:

بختیار، ترکمان، قوچ‌حصار، خسروآباد، حسن‌آباد، کله‌بهرام، قارپوز-آباد، صفرخواجه.

روزدوشنبه بیست وهشتم شوال ۱۲۸۶

صبح باکمال کسالت ازخواب برخاستم. ضعف زیادی داشتم، حمام رفتم، بیرون‌آمدم. هوا ابربود، هوای کثیفی است. منزل امروزعبدالله‌آباد است، سه فرسنگ می‌شد. راه امروز خشك وصحراست. کوههای دست راست دور شده بود. امروز هوای بدی شد.بادسردی می‌آمد. درصحرا به ناهارافتادیم. حاجی ابراهیم‌خان، عزیزالله‌خان سرهنگ، ازتوی ایل آمده بودند. چهاربه‌غروب مانده وارد منزل شدیم. حاجی محمدحسین امین‌الرعایا جلوآمد. پیرمرد بلندی‌است. الی‌غروب‌بادسرد می‌آمد، اذیت‌می کرد. شب‌بعدازخوابیدن باد شدیدی می‌آمد. پوش‌آلاچیق راگفتم انداختند.

روزسه شنبه بیست ونهم شوال

امروزقزوین رفتیم. یعنی اردو درشمال شهر در هزار جریب افتاده بود چهارفرسنگ ونیم راه بود. ازمنزل که سوارشده قدری راه رفتیم،ده خاك‌علی پیدا شد. گفتند مال‌امین‌الملك است، خریده است. از اجاره‌اش پرسیدم. گفتند هزارتومان است. طرف‌چپ پایین، دهات زیادبود. ازدورصحرای خشك بدی به

نظرمی آمد ولی راه کالسکه خوب بود، اغلب نوکرها وپیشخدمتها وغیره به شهر رفتند. ناهاررا درصحرا خوردم. کسالت مزاج باقی بود، کالسکه نشسته راندیم. دراول باغات وغیرهٔ زن ومرد زیادی آمده بودند تماشا. من در کالسکه بودم، خیلی شلوغ بود. همه جا اززیر دیوارشهر راندیم، الی منزل با کالسکه، هوا ابر بود، سردوکثیف بود وبسیار بدهوائی بود. سرکرده‌های ایلات را با سوارهٔ حاجی ـ سعدالدوله، درعرض راه آورده بودند. سلطان سلیم میرزا باشاهزاده‌های قزوین آمدند. آقا سید باقروسادات وغیره آمدند. امام جمعهٔ قزوین که مدتی ناخوش بود، دیروز مرده است. حکومت قزوین بانسقچی باشی است، هادی خان نایب نسقچی باشی نائب الحکومهٔ قزوین است. میرزا رسول پیشکار است. کدخداها و کلانترقزوین آمده بودند. عرایض که درراه، عارضین داده بودند، نورمحمدخان آورد، احکام نوشته شد.

روز چهارشنبه غرّهٔ ذی‌القعدة‌الحرام

صبح برخاستم، بازبرف می‌بارید. مزاجاًهم کسل بودم، به کالسکه نشستم. میرزا ابوتراب حکیم ـ عموی میرزابزرگ مرحوم ـ آمده بود. کنار کالسکه دیدم. خیلی مسن است، امازرنگ وباهوش است. گفتند نودسال دارد. کالسکه را راندند به طرف شهر، بعد راه روبه مغرب شد، به‌طرف منزل رفتیم. منزل امروز آقابابااست. راندیم راه کالسکه خوب بود.

شاهزاده اعتضادالسلطنه، امین‌الملک وغیره شهر بودند، آمدند، باشاهزاده صحبت شد. خلاصه درصحرا ناهارخوردیم. ناهاررا توی کالسکه خوردم. قبل ازناهارسیدباقر، میرزا رسول، علاءالدوله، پسرامام جمعهٔ مرحوم آمدند. کار

داشتم، بعد که رفتند ناهارخوردم. بعدازناهار رفتیم به راه افتادیم. باد سرد و تندی می‌آمد. هوا بازشد، آفتاب هم شد، امابادمه بسیار بسیار سردی می‌آمد. خیلی سردبود، راندیم. مردم هیأتهای غریب شده بودند. خلاصه درراه ملکی دیده نشد، بجزاول ده نظام‌آباد، طرف دست چپ جاده مال شیخ‌الاسلام قزوین است. بعدازآن نیم‌فرسنگی که رفتیم، آبی بقدر دوسنگ ازشمال می‌آمد، به جنوب می‌رفت، معلوم نشد قنات است یا روداب. از آنجا گذشتیم، راندیم، به ده‌دیگر رسیدیم موسوم به حسین‌آباد. می گفتند مال میرزاعبدالوهاب مجتهد است. نیم فرسنگ ازآن بالاتر، ده‌آقابابا است که منزل بود.

ده‌آقابابا قلعهٔ معتبری دارد. جمعیت و آبادی زیادی دارد. باغاتش همه سنجد است. انگوروغیره هم دارد. آبش قنات است. دو سنگ آب دارد. قدیم مال حاجی آقامحمد ـ ملک‌التجارقزوین ـ بوده‌است، درپیش ظهیرالدوله بیع‌شرط شده، خیلی ده معتبری است، مداخل زیاددارد.

گردنهٔ خرزان بالای همین‌ده‌است، پیدا بود، نزدیک است خلاصه بسیاربسیار سرد وبدهوا بود، باد سردغریبی می‌آمد. هیزم زیادی آوردند جلو آلاچیق آتش کردند، اماهیچ مصرف نداشت. ازسرما وبادالی شب به کسالت گذشت. شب هم زود خوابیدیم. مزاجم کسل بود. سرما و کسالت، مزاج رااذیت کردند.

روزپنجشنبه دوم ذی‌القعدة‌الحرام

باید رفت به‌بکندی. صبح برخاستم، هوا مانندزمهریربود واز شدت سرما وبادازآلاچیق بیرون رفتن ممکن نبود. همه‌چیزیخ کرده وازسرما هنگامه‌ای

بر پا بود. با هزار کسالت رختی در حمام پوشیدم. آمدم بیرون، سوار کالسکه شده راندیم. در آن صحرا بادومه در کمال شدت ازجلو می‌آمد. برفهای دیروز، زمین را سفید ولکه‌لکه کرده بود، هوا آفتاب، اما آفتابش ابداً اثر نداشت، شکر خدا را که راه کالسکه‌باز بود والا امکان نداشت، من بتوانم سوار شده بروم. هنوز مردم از شدت سرما بار نکرده وبه‌راه نیفتاده بودند. عقب کالسکه، عضدالملك، محمد علی‌خان، مهدیقلی‌خان، امین‌السلطان، آقا محمدتقی آبدار وغیره بودند. خلاصه به رودخانه‌ای رسیدیم که همه یخ بود. کالسکه بد می‌رفت، آنجا پیاده شدم، پیاده‌قدری راه رفتم، بازبه کالسکه‌نشستم. دوسه‌ده در طرف دست راست دیده شد. اما ازشدت سرمانشد اسمشان را بپرسم. ده‌آخری که دست چپ‌جاده‌بود، اسمش کوین است مال خانباباخان یوزباشی مافی بود. ازاینجا به‌منزل یك‌فرسنگ بود. قدری هم‌باکالسکه‌رفتم، کالسکه‌ایستاد. معلوم‌شد گردنه‌وسرازیراست. دیگر کالسکه‌نمی‌رود. کلاه‌خز، چکمهٔ‌خزوغیره‌پوشیده، با خرقه سوارشدیم. همه جا سرازیر آمدیم. اینجا هم‌زیاد سرد بود. اما بهتر از صحرای اول‌بود. هرچه سرازیرمی‌رفت بهتربود تارسیدیم به بکندی که مال میرزا محمدعلی‌خان لاهیجی است. خودش هم‌بود. به‌سردری‌ساخته، منزل ما آنجا بود. برای حرم هم چند اطاقی داشت. رفتیم بالا، بخاری داشت، اما دود می‌کرد. ناهاربی اشتهائی خوردیم، خیلی سرد بود.

مجدالدوله ازرشت به اینجا آمده است، شب کسل بودم، زودخوابیدم. به مردم دراین‌راه خیلی بد گذشته است.

روز جمعه سیم ذی‌القعدة‌الحرام

دربکندی اتراق شد. مجدالدوله احضار گشته، قدری صحبت شده رفت. بنابود فردا ازاینجا به لوشان برویم. مجدالدوله گفت «خیلی‌دوراست.»

قرارشد به ملاعلی دره‌برویم. روزرا در کمال کسالت گذراندیم، بالاخانه بود، تاریك، سرد، پردود، شب هم‌به کسالت گذشت.

روز شنبه چهارم ذی‌القعدة‌الحرام

ازخواب برخاستم. دیشب برف باریده‌بود. برسردی و کثافت هواافزوده بود. بسیارسرد وبدبود. با کسالت رخت پوشیده، سوارشده راندم. هوا به شدت سرد بود. قدری راه که‌رفتم، پای اسبم به سوراخی رفت. سکندری خورد، نزدیك بود بیفتم. الحمدلله بخیر گذشت. سرازیرشدیم، به دره‌ای رسیدیم. بقدر یك سنگ‌آب، ازبکندی همه جا، از دره همراه ما، سرازیرمی‌آمد، دره هم‌تنگ بود. هرچه پایین‌تر می‌رفتیم، هوا گرمترمی‌شد، تا ازدوسه‌تنگه گذشتیم، تنگهٔ آخری مثل تنگه واشی بود. زمین و کوهها برف دیشب را داشت، تا رسیدیم به راشدی. دست چپ دهی پیدا بود. رودخانه‌ای ازآن ده می‌آمد، اسم ده یوزباشی کندی واسم رودخانه یوزباشی چائی است. همه جا با این رودخانه رفتیم الی منزل که ملاعلی دره است. بین‌راه تکه بزی چهارساله از کوه دست

چپ پیدا شد. تازیها رفتند، اورابه چرخ انداختند. خوب نزدیك آمده، ولی رد
شده، تفنگ نبود بزنم، متغیرشدم. آخر میرشکار که تفنگ آورد، تکه رفت
جلو. ولی کوچك - آدم میرشکار - بالای کوه بحدی که دوقدم باوی فاصله
داشت، گفتند بزن. ولی چاره نشد. تفنگ را گذاشت توی شکم تکه انداخت.
تکه ازآنجا غلطید الی پایین.

خلاصه نزدیك منزل کبك هم بود. مهدیقلی خان، محمد ابراهیم خان
پیشخدمت گرفتند. هواآفتاب شد. امروزطرفین راه قشلاق طایفهٔ غیاثوند است
ازایلات قزوین. خانهٔ کپری ساخته بودند. امروزچندین دفعه بایدبه یوزباشی
چائی اسب بزنیم. رودخانهٔ مزبورشش سنگ آب داشت.

ده ملاعلی، درخت تبریزی، توت، سنجد وغیره دارد. به ده باغ کموش
جاجرود شبیه بود. رسیدیم منزل، چهارفرسنگ راه بود. یك درخت زیتون سبز
خوبی هم بیرون سراپرده بود. ناهاررا منزل خوردیم. اماچون هیچ اشتهانداشتم،
بسیارکم خوردم وبدحال وکسل بودم. زبانم بارداشت. شب را با کسالت صبح
کردیم. یحیی خان را فرستادم پیش وزیرخارجه استخارهٔ قرآن بکنند، برای
مسهل خوردن فردا. رفت وآمد، استخاره خوب آمده بود. فردا درهمین منزل
توقف می شود.

روزیکشنبه پنجم ذی القعدة الحرام

درهمین منزل ماندیم. مسهل نمك خوردم. الحمدلله تعالی بسیار با فایده
شد. احوالم خوب شد. پیشخدمتها همه بودند. سلطان سلیم میرزا قدری تاریخ

روضة الصفا خواند. محمدحسن خان روزنامهٔ فرنگی ترجمه کرد. مهدیقلی خان
رفته بود شکار کبك، آمد، می گفت «کبك بسیاراست.» کبکهای بسیار بزرگ
آورده بود. هواآفتاب خوبی بود. والی خان پیشخدمت ازطهران آمده بود. می-
گفت«حسین خان در قزوین ناخوش شد ماند.»مجدالدوله دوباره از لوشان به
اینجاآمده است.

روز دوشنبه ششم ذی القعدة الحرام

صبح ازخواب برخاستم. الحمدلله تعالی احوالم خیلی خوب بود. هوا
ابربود، امابسیارملایم وخوب. سوارشده راندیم برای پل لوشان. همه جابارودخانهٔ
یوزباشی چای پایین می رفتیم. دره امروزوسیع بود. کوههای خوب و دره های
قشنگ داشت. تیهوی زیادی داشت، یکی را زدم. خیلی کبك وتیهو دارد. همه
جا ایلات چگنی نشسته اند. باقرخان وغیره آمده بودند. همه جا باوزیر امور
خارجه، شاهزاده اعتضادالسلطنه، مجدالدوله صحبت کنان می آمدیم. دربین راه
به ناهار افتادیم. همه پیشخدمتها وطولوزان وغیره بودند، والی خان می گفت :
«دیروز شکار رفته بودم، دوپلنگ دیدم، قوشم راگذاشته، فرار کردم. قوش هم
گم شده بود. ازمستقبلین چگنی، دیرك بار به پهلوی پیرمردی خورده بود، فوراً
مرده بود.»

خلاصه بعدازناهار باز راندیم باوزیرخارجه، اعتضادالسلطنه ومجدالدوله
صحبت کنان رفتیم. دست چپ بالای تپه کاروانسرائی ساخته بودند. پرسیدم،
گفتند: «حاجی هادی قزوینی ساخته است.» قدری خراب شده بود. اینجاها

خاك‌طارم است. ایشیك آقاسی باشی دوروز بود، از خرزان آمده پایین ، دراین کاروانسرا بود، ملاحظه شد . اینجا را پاچنار می گویند.

خلاصه قدری که راندیم ، به‌دره‌ای بزرگ ورودخانهٔ شاهرود رسیدیم. رودخانهٔ شاهرود از سمت مشرق به‌مغرب می‌رفت . ماهم الی حال روبه‌شمال می‌آمدیم. حال‌پی‌رودخانهٔ‌شاهرودرا گرفته، روبه‌مغرب‌رفتیم. آب‌شاهرودزیاد بودو گل‌آلود. رودخانهٔ‌عظیمی‌است. دربهار خیلی‌آب دارد. حالابقدرصدسنگ آب‌داشت. ازطرف مشرق که این رودخانه می آید، کوههای بلندبرف‌دار پیدا بود وازسمت مغرب، دست‌چپ هم باز کوههای بلند برف دارنمایان.

پل‌لوشان پیدا شد . پل بزرگی‌است . دوچشمهٔ بزرگ‌مرتفع داشت . سه چشمهٔ کوچکتر، ازآجر وغیره، بسیارمحکم.

آن‌طرف رودخانه بلوك عمارلو و خاك گیلان است. این‌طرف خاك‌طارم است. رسیدیم‌منزل، رفتم‌حمام،رخت عوض کردم. هوا بسیار خوب شد. حسین ـ خان ازطهران اینجاآمد، تعریف می کرد، دیده‌شد. اسحق‌خان‌از گیلان آمده بود. ناصر قلی‌خان ـ پسر مجدالدوله ـ هم از خمسه آمده است.

محمدعلی‌خان بیگلربیگی هم از طهران به‌این منزل آمده است. امروز امرا واعیان اردو درمنزل یحیی‌خان جمع بودند، برای نظم قرار رفتن انزلی و نظام کرجی و کشتیها.

پل لوشان را هم حاجی هادی قزوینی درعهد فتحعلی‌شاه مرحوم ساخته است. امروز درکنار رودخانه، سلطان‌ابراهیم‌میرزا دیده‌شد. ازاین ولایتی که درقزوین دارد آمده‌است. واردمنزل شده. شب‌بعدازشام مردانه‌شد. بعدخوابیدم. نصرت‌الله خان طالش کرگانرودی، یك گرگ آورده بود. می گفتند آموخته است بااسب راه‌می‌رود، باتازی به‌شکار می‌رود، به‌ابراهیم خان سپردم.

دوشنبه هفتم ذی‌القعدة‌الحرام [1]

باید برویم منجیل وهرزه‌بیل، سه‌فرسنگ راه‌است، بلکه‌چهارفرسنگ.
صبح از خواب برخاسته سوار شدم . از پل لوشان عبور کرده، باوزیر خارجه ، ـ اعتضادالسلطنه ـ ومجدالدوله صحبت کنان رفتیم. اسحق میرزا ـ میر آخور ولیعهد ـ که از طهران آمده، دیده شد. قرار است باز برود طهران و از آنجا به‌آذربایجان.

خلاصه همه‌جا روبه‌مغرب ، پی‌رودخانه راندیم. در راه لب رودخانه ، حواصیل سفیدی. (درحدود یک‌سطر از متن‌افتاده است) وخسته شدم. چون مدتی‌است احوال نداشتم. حرکت‌زیاد دل‌طپش‌آورده بعدقدری رفتیم بالای‌کال رودخانه، به‌ناهار پیاده شدیم. توی‌آفتاب ناهارخوردم، هوابسیار خوب‌وگرم وصاف‌بود. مهدیقلی‌خان ازشکار آمد، هفت هشت کبك و تیهو، یك قره‌قوش ، یك‌سار بزرگ زده بود. دراین رودخانه شکار از هرجور بسیاراست: اردك، حواصل حقار، خرگوش، خوك. یك‌خوك هم‌توی نیزار کرده بودند، تاما به‌ناهار مشغول بودیم فرار کرده بود.

---

۱ ـ در تاریخ اشتباهی پیش آمده .

روزسه‌شنبه هشتم ذی‌القعده‌الحرام:

منزل هرزه‌بیل بود. محمدعلی خان بیگلربیگی را امروز دیدم. بعداز ناهار سوارشده، جنگل قراآقاج بقدریك‌میدان اسب‌فاصله دیده‌شد. می گفتند جنگل‌بالا بالاست که معیرالممالك همیشه تعریف می کرد، لکن تعریفی نبود. راه‌ودرهٔامروز بسیاروسیع‌است. عرض‌دره‌نیم‌فرسنگ می‌شود. کوههای برف‌دار درطرفین دره وروبرو و عقب، همه‌جا پیدابود. بسیار خوش‌منظر وبا چشم‌انداز است، کوههای دست‌راست بالایش جنگل است، درجزو بلوك عمارلو است. در جلوجنگل زیتون بسیاری دیده شد، راندیم برای آنجا، از آب شاهرود مکرر گذشتیم، آب‌زیاد است، اما سنگ ندارد، خوب می‌توان عبور کرد، تا رسیدیم به‌جنگل‌زیتون. بعضی خوانین طالش‌را یحیی‌خان آورده، منجم‌باشی رانکوهی، میرزا نصرالله مستوفی رشت پسر میرزاموسی نایب وغیره میرزا محمدحسین ـ وزیر خمسه ـ صبح به‌حضور آمدند. خلاصه این جنگل زیتون اسمش جنگل سیاه‌پوش است. ده‌سیاه‌پوش‌هم که جزو طارم‌سفلی وتیول مهدعلیا ودست‌شاهزاده اعتضادالسلطنه است، پشت همین جنگل در دره واقع است، از دور دودش دیده می‌شود. دونفر رعیت‌آورده، سئوال شد، سیاه‌پوشی بودند واز آقا محمد نایب طارم‌شکوه داشتند. خلاصه درختهای زیتون خیلی‌بزرگ وقوی داشت، ازقدیم روی‌مرزها به‌نظام ورديف کاشته‌بودند والبته چهارصدسال قبل ازاین کاشته‌اند. به‌میان‌آنهارفتم،همه‌یك اندازه وسبزوخرم بود، میان‌مرزها زراعت کرده‌بودند، دورمثل دیوارزیتون، وسط زراعت سیاه‌پوش بود، قدری گشتم، محمدعلی خان

پیش من و باقی سوارها بیرون بودند میان زیتونها . بدقبرستان بسیار کهنه‌ای رسیدیم. چند چارطاقی هم بود که هرچندمحکم وازسنگ ساخته‌بودند،خراب شده‌بود، معلوم می‌شد قبرستان نیزهمعهدزیتونهاست وبسیار کهن، کسی‌نمی‌داند ازچه‌زمان است. بعدرفتم روبه‌منزل که هرزه‌بیل است. ازمحاذی منزل گذشته بودم، دوباره کج کرده روبه‌شمال طرف دامنهٔ دست‌راست رفتم وازآب شاهرود گذشته، رفتم‌بالا، اول پایین‌دست' ده‌منجیل پیداشد. بسیار ده معتبر خوب است خانه‌های‌زیاد ودومحله بود یکی‌بالا، یکی‌پایین. درخت‌زیتون سبز درجلگه و اطراف وغیره بسیار وقشنگ‌بود.ده واین درختها، بلکه کوههای اطراف‌منجیل، یکدفعه که به‌نظررسید ازبالا بعینها مثل‌ده وجلگهٔ امامه‌است که دربهار دیده می‌شود. درختهای زیتون ، عوض سیبهای امـامه تك‌تك پیدا ، خیلی ده خوبی است.

هرزه‌بیل درتوی دره، دردامنهٔ کوه، به‌فاصلهٔ نیم‌فرسنگ ازمنجیل‌بطرف بالا افتاده‌است. بسیار بسیار خوش‌منظر وقشنگ‌بود. ده هرزه‌بیل دردامنهٔ کوه، مرتبه به‌مرتبه افتاده، دره و کوه و جلگه ده کـلاً درخت زیتون ، بالای کوه سرو کوهی . از درهٔ هرزه بیل سه‌چهار سنگ‌آب خوبی از یك چشمه از بالای کوه می‌آید.

خلاصه‌هوا وصحرا وده‌وجنگل مثل بهشت بود. وارد منزل شدیم. چادر بیرونی مارا درزیر درخت سرو هرزه‌بیل زده‌اند.

عجب سروی است کهن، تخمیناً هزار سال دارد، خدنگ‌و صاف وسبز و خرم، بالاکشیده، بیست‌ودو ذرع ارتفاع و قطر ساقهٔ آن هم‌خیلی قوی و زیاد است، سروی ازاین بهتر نمی‌شود.

دربین‌راه نزدیك منجیل،حاجی‌ملارفیع آمد. اورا مثل حالتی که ده‌سال

قبل ازاین دیده‌بودم دیدم، قدری صحبت‌شد. آخوند قوی‌قطوری‌هم بود،سئوال شد گفتند ملا ابراهیم قاضی خرگام است.

خرگام اسم اصلی بلوك‌عمارلو است. قطرساقهٔ سرو چهارذرع است و از ابتدای سبزی و برگ‌سرو، ده دوازده ذرع بیشتر می‌شود ، بعداز شام مردانه شد.خوابیدم. امروزتفنگدارهایك‌خوك‌زده‌بودوچون‌هوا خوش ومنزل‌باصفاست، یك‌روز دراینجا اتراق می‌شود.

روز چهارشنبه نهم ذی القعدة الحرام

درهرزه بیل اتراق شد. صبح باران شدیدی بارید . بعدآفتاب شد، هوای بسیارخوب شد. عصرباد سردی‌آمد. شب‌بعد ازشام مردانه شد، خوابیدم.

روزپنجشنبه دهم شهرذی‌القعدةالحرام

ازهرزه‌بیل سوار شده به‌رستم‌آباد رودبار می‌رویم. پنج فرسنگ‌راه بود. سوار که شدیم بادسرد شدیدی‌ازمه کوه باریزش باران‌ریزه‌می‌آمد، بسیاربسیار سردوکمال اذیت‌را می کرد. باوزیر خارجه، مجدالدوله، اعتضادالسلطنه‌صحبت می کردیم، اما سرما نمی گذاشت تسا رسیدیم به‌منجیل. در آخر منجیل اطاق درازی ساخته‌بودند. اسبابهای‌چرخ‌شکسته‌آنجابود،دیگ‌بزرگ‌وبعضی‌چرخها بیرون مانده‌بود محمدحسن خان‌قاجار که مأمور ومحصل بردن این‌چرخهاست

آنجابود، قدری ایستاده، تماشا کردیم. بعدراندیم، رسیدیم به‌پل‌منجیل،حاجی‌ملا رفیع پیاده در سرپل بود ، قدری صحبت شد، پل عالی بسیار خوبی است ، هفت چشمه داشت. روی پل را سنگ فرش خوبی کرده‌اند. رودخانهٔ قزل‌اوزن وشاهرود اینجا به‌هم‌می‌رسند. آب زیاد گل‌آلودی می آید. دربهار به‌همین‌قدر آب‌اضافه‌ومثل‌دریامی‌شود، ازاینجا به‌بعد موسوم به‌سفیدرود می‌شود. بند روی پل وراه‌بغله زیادبود، معطل‌شدیم،خلاصه رفتیم. ازپل که گذشتیم راه‌رو به‌شمال است وراه‌را به‌حکم ما چندسال قبل در حکومت سابق مجدالدوله وقاسم خان والی، ازآخر همین پل الی رشت ساخته‌اند، همه‌جا ازبغلهٔ کـوه است. سه چهار سوار باهم می‌توانند بروند ورودخانه الی‌رستم‌آباد که منزل‌است دردست‌راست، همه‌جا از نزدیك رودخانه راه است،گاهی راه بلند می‌شود به‌بغل کوه می‌رسد، گاهی پایین می‌آید تالب رودخانه و مثل دالانی این مجرای رودخانه واقع شده است که ازدره می‌رود. عرض دره بسیار کم است. در اوایل به‌عرض خود رودخانه است، خیلی‌تماشا دارد، رودخانه ازدره مالامال آب است. اغلب راست می‌رود و بعضی باپیچ و اعوجاج . این‌طرف رودخانه که راه است، محال رودبار است، آن‌طرف رودخانه محال رحمت‌آباد. الی دوفرسنگ دره تنگ‌و طرفین کوههای سیاه بـاسنگ سخت و خشك ، قدری گذشته ،کوههای سمت رحمت آباد جنگل سرو کوهـی می‌شود . دهات رحمت آبـاد هم آن‌طـرف وورودبار این‌طرف، مثل‌سواد کوه مازندران، دربالای کوهها واقع‌است. کوههای رودبار جنگل نداشت بجز زیتون و هردهی جنگل وباغ زیتونی دارد. خلاصه رسیدیم به‌فیلده . چند محله دارد و درسر راه وکنار رودخانه واقع‌است . ده معتبری‌است. بازار و دکان خوب ،کنار راه زیاد داشت. کاروانسراهای خوب داشت. رفتیم کنار رودخانه به‌ناهار افتادیم. بیدمشك تازه زرد شده بود . گفتیم

شاطر چید آورد. درخت نارنج هم دارد. فیلده نارنج زیادی هم داشت ، چیدند
آوردند. تعجب است با این هوای سرد که چندین مرتبه از طهران سردتر است،
درخت نارنج بدون پوشیدن عمل آمده است.

بعد از ناهار سوار شده، از محلهٔ دیگر فیلده رد شدیم. حاجی ملا رفیع باز
پیاده آنجا بود. معلوم شد حاجی فیلدهی است وقدری هم مالك فیلده است.
زن و خانه هم اینجا دارد. بالجمله زیتون زیادی داشت.

از فیلده قدری که دور شدیم به ده «لا که» رسیدیم، آن هم سر راه است. زیتون
زیادی داشت. از لا که که قدری می گذری به لویه می رسی، بعد گنجه، تمام آخر
جوبین است، مال حاجی ملا رفیع است. به جوبین که می رسی، دهنه و درهٔ تنگ
گشاد می شود. رودخانهٔ سفیدرود عریض ووسیع می شود. کوههای طرفین بلند
می شود. بعد جلگهٔ رستم آباد به نظر می رسد. خود رستم آباد توی دره واقع است.
از دور دیده شد. اردو در جلگه افتاده بود. چاپارخانهٔ خوبی والی ساخته است، به
نظر رسید. بوته وهیزم در این صحرا بسیار است. پسر و برادر میرزا محمدعلی خان
لاهیجی آمده بودند با تفنگچی دیده شد. خلاصه الی منزل باد سردی می آمد،
اذیت کرد. دوساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. کوه دلفك رحمت آباد، از
دور پیدا بود، اما ابر بود درست دیده نمی شد. می گویند کوه بزرگی است و
همیشه برف دارد.

امروز مابین فیلده ولاکه جزیره ای از سنگ در رودخانهٔ سفیدرود بود،
آثار عمارت وقلعهٔ قدیم در آن بود. راهش هم از طرف رحمت آباد بوده است.

روز جمعه یازدهم شهر ذی القعدة الحرام

باید به امامزاده هاشم رفت. صبح زود برخاستم، هوا ابر بود، باد سردی
هم می آمد، رخت پوشیده سوار شدیم. با وزیر خارجه، اعتضادالسلطنه، مجدالدوله،
طولوزان صحبت کنان روانه شدیم. قدری که رفتیم راه بازبه بغله افتاد. امروز
راه مثل دیروز است، همه جا از بغله وسفیدرود دردست راست واقع است. اما
هر قدر می رویم، امروز کوهها پست تر می شود وپرجنگل تر. سفیدرود امروز
خیلی تماشا دارد. اعوجاجها که به هم می رسید، جزایری که پیدا می شد، شعبه های
متعددی که به نظر می آمد، عالم غریبی داشت وآب سفیدرود امروز خیلی بود.
الی امامزاده هاشم پنج رودخانه داخل سفیدرود می شد، بلکه شش رودخانه.
پنج از آن هریك، از پنج سنگ الی ده سنگ کمتر و بیشتر آب داشت، آبهای صاف
گوارا. یکی به سیاه رود مشهور است بسیار معظم بود وقدرجاجرود آب صاف
داشت.

خلاصه امروز دربغل راه بنفشه وگلهای دیگر زیاد بود. یك نوع زنبق
آبی کوچك بنفش ملاحظه شد که هیچ جا ندیده بودم. راه ترکیبهای عجیب
می شد. گاهی پست، گاهی بلند، گاهی با رودخانه وزمین مساوی، گاهی مثل
دالان طرفین دیوار بالا آمده بود. گاهی باران می آمد. گاهی می ایستاد. راه
سنگ فرش بود، اما بعضی جاها سنگ ضایع شده بود، گل هم بود، مال به سختی
می رفت، باید تعمیر شود، بخصوص در نقله بر، نقله بر، ده نیست راهدارخانه ایست
برای گمرك ساخته اند، راهدارخانهٔ نقله بر می گویند. و هیچ باری را امکان ندارد

ازاینجا بگذرانند چرا که راه دیگر ندارد.

رفتیم دست‌راست، سرازیری وجنگلی بود، آنجاناهارپیاده شدیم. طولوزان روزنامه خواند. محمدحسن‌خان وغیره همه‌بودند. بعدازناهارسوارشده راندیم، ازسیاه رود گذشتیم. آب دردرهٔ وسیعی می‌آید. پلی داشته است، حال ازوسط چشمه خراب شده، باید تعمیرشود. به‌آب زدیم، اما دربهارامکان ندارد به آب زدن، باید ازپل بروند. بعضی ازطوالش ببری‌زده بودند، بنفشهٔ زیادی آوردند. درآخرسرازیری بود، دیگرراه‌بغله تمام می‌شد، به‌سطح رودخانه افتادیم. کنار رود اسب انداختیم، خیلی آب داشت. قهوه خوردیم. اطراف کوهها وغیره‌همه جنگل است.

حقار سفیدی کنار رودخانه نشسته بود. به محمد رحیم خان زند گفتم: «بروبزن.» تفنگ گرفت، پیاده شد، رفت‌به‌مارق، درخت بزرگی هم آب‌آورده بود نشست، دیاق تفنگ کرده به‌حقارانداخت، نخورد. کل تیپ ومردم همه تماشا می‌کردند. هی می‌آمد، هی به‌عقب نگاه می‌کرد که حقارازآسمان بیفتد.

خلاصه راندیم. راه جنگل زمینی شد. ازراه سنگ فرش می‌رفتیم تا رسیدیم به اردو. امامزاده هاشم دست‌چپ روی تپه، اردو درچمنزاری جلگه مانند افتاده است. دوساعت به‌غروب مانده وارد شدیم. راه پنج فرسنگ بود. ازرستم‌آباد که قدری دورشدیم، ده کلورزبود.

پشت کوههای امامزاده‌هاشم بلوک شفت است. آن‌طرف رودخانهٔ سفیدرود بلوک دیلمان وبعد خاک لاهیجان است ده دوازده خانوارهم بالاترازامامزاده هاشم دردامنهٔ کوه بود.

روزشنبه دوازدهم شهر ذی‌القعدةالحرام

باید ان‌شاءالله تعالی به‌شهررشت رفت. صبح برخاسته، رخت‌پوشیده، سوار شده، قدری که راه رفتم، به‌درشکه‌ای که مجدالدوله حاضر کرده ومحمدتقی‌-بیک نایب کالسکه‌خانه، به اسبهای مخصوصه بسته بود، سوارشدم سردرشکه را بازکرده افتادیم به راه واین زمینی که اردوبود، چمن امامزاده هاشم، ملک سراوان خالصه است. همه‌جا طرف‌دست‌راست ملک سراوان‌بودالی دوفرسنگ. بلوک کهدم رشت است، راه ساخته، اطرافش جوی عمیق مثل خندق است، راه را خوب ساخته‌اند. اما اکثرجاها خندقها را عابرین اهل دهات، ازطرفین راه برای عبوراین طرف آن طرف خراب کرده‌اند. بعضی جاهاهم راه سوراخ شده است. سنگهای راه هم پست وبلند شده است کالسکه به‌زحمت رفت.

امروزطرفین راه وجنگل وتوی آن دوخندق راه ازبنفشه پربود. گلهای سفید بسیارخوشگل هم داشت. دست راست وچپ همه جنگل است ودرخت توت ابریشم. اما بسیاربسیارجنگل گرفته دلتنگی می‌آورد. راه منحصر به‌راه ساخته است. طرفین راه جنگلها ودرخت توت بدگل شده،هواهم ابروسردبود. ازامامزاده هاشم الی شهررشت شش فرسنگ راه است . همه به‌یک نهج ونسق. هیچ ترکیب راه‌وطرفین راه‌الی شهرتغییرندارد. درراه پنج‌سوار، خوب می‌تواند با هم راه بروند. وزیرخارجه، اعتضادالسلطنه، امین خلوت، مجدالدوله وغیره بودند. کوهها امروزهیچ پیدا نیست ازطرفین راه، خلاصه راندیم. اما الحمدلله که‌باران ازآسمان نیامد، نارسیدیم به‌چاپارخانهٔ کهدم که‌قاسم‌خان والی‌ساخته

است. بسیار بسیار چاپارخانهٔ خوبی است. دست راست جاده بود. مثل عمارت بسیار بسیار عالی است، خیلی خوب ساخته بود.

حبیب‌الله خان تنکابنی آنجا دیده شد، تازه آمده است. از راه کنار دریا و لاهیجان، از راه نصرالله آباد. راه لاهیجان و نصرالله آباد لاهیجان را بسیار بد تعریف می کرد. بعد راندیم. بین راه بازار زیاد است. دوشنبه بازار، بازار شنبه وغیره و غیره. مردم زیادی بودند. راندیم طرف دست چپ، توی جنگلی به ناهار افتادیم که ملك ده‌بند مشهور به شاه آقاجی است، مال میرزا عبدالوهاب مستوفی است. ناهار خوردیم. حکیم روزنامه خواند. بعد از ناهار باز رفتم میان کالسکه نشستم. راندیم، یك نهر بزرگی که اسمش سیاداش یا صیقلان رودبار است، ازقدیم از سفیدرود سوا کرده، به‌شهر رشت برده‌اند و از آنجا هم به‌دهات دیگر می‌رود. ده‌سنگ بیشتر آب دارد، نصف راه دیده شد، گاهی از نزدیك راه، گاهی دور می‌شد تا نزدیك سنگر که والی دو عمارت خوب ساخته است. از پلی که روی این رودخانه ساخته‌اند گذشتیم. خیلی راه رفتم، قبل از رسیدن، سنگر بازار و حمام شاه آقاجی دیده شد. خیلی بازار و حمام معتبری بود. خلاصه از سنگر که خیلی می گذری، عمارت خلعت پوشان است که والی در دست چپ راه ساخته است. بسیار خوب عمارتی است. آنجا به‌بعد باز بازارده است. راندیم تا نزدیك شهر رسیدیم.

نعمت‌الله خان شفتی با تفنگچی شفت که لباسهای خوبی داشتند و در قراولخانه‌های شهر می نشینند، آمده بودند. بعد سوار اسب شدم. با وزیر خارجه، اعتضادالسلطنه و غیره رفتیم. به اول شهر که رسیدیم، در دست چپ صف کشیده بودند. حاجی ملارفیع، حاجی ملاطاهر، حاجی میر عبدالباقر و سایر طلاب و علمای بسیار بودند. آنجا قدری ایستاده حرف زدم. همان نهر که سابق نوشتم از مغرب

آمده، به مشرق می‌رفت، در اول شهر پل معتبری بود گذشتیم، زن و مرد زیادی بودند.

اینجا اول محلهٔ زاهدان رشت است که خانهٔ حاجی ملارفیع هم این‌جاست. حاجی حاکم ایستاده بود، افتاد جلو. خلاصه گیلانیها و میرزا محمدعلی خان وغیره همه جلو بودند. از توی شهر نرفته، از کنار شهر افتادیم به‌راه ناصریه، راه باریکی بود. طرفین راه شلتوك‌زار و گل و آب بود. قصر ناصریه که در صحرای کرك‌دراست، از دور پیدا بود، خوب ساخته بودند، عمارت دیگر پایین‌تر بود، گفتند فراشخانهٔ والی است. از آنهم پایین‌تر عمارتی بود مال میرزا عبدالوهاب مشهور به‌باغ صفا، همهٔ اینها را از دور دیدیم. از طرف مغرب شهر می‌رفتیم. بعد رو به مشرق کرده، داخل شهر شدیم. خانه‌های بسیار خوب به‌نظر آمد. میرزا محمدعلی خان معرفی می کرد. خانهٔ خود میرزا محمدعلی خان، خانهٔ میرزا خانلر کارگزار خارجه است. هر کس از طرف وزارت خارجه مأمور است آنجا می‌نشینند. از دم کاروانسرای ارامنه گذشتیم. از خانه‌ها و کوچه‌های خوب عبور شد. دو نفر عکاس فرنگی متصل توی کوچه عکس می‌انداختند.

رسیدیم به نقاره‌خانه و از در تکیه‌ای که اعتمادالدولهٔ مرحوم ساخته‌است، وارد به میدانگاه و جلوخان عمارت دولتی هدایت‌خانی شده، زن و مرد زیادی ایستاده بودند. بعد پیاده شده، داخل عمارت شدیم.

روز یکشنبه سیزدهم شهر ذی‌القعدة‌الحرام

صبح برخاستم، برف شدیدی می‌آمد، شکر خدا کردم که دیروز برف و سرما نشده، آن روز تا شب بارید. امروز حاکم بادکوبه ـ قولی بکین ـ با اتباع زیادی که همراه داشت، به حضور آمدند، بعد از آنها قونسولهای رشت از این قرار آمدند: انگلیس، روس، فرانسه، بعد شب شد.

بعد از شام علیرضا خان، محمدعلی خان به حضور آمدند، قدری صحبت داشته، بعد خوابیدیم.

روز دوشنبه چهاردهم شهر ذی‌القعدة‌الحرام

صبح برخاستم، باز علی الاتصال باران می‌آمد، از دیروز الی حال هیچ قطع نشده، باد و کولاك هم به شدت بود. امکان نداشت پیشخانه و بار و غیره به انزلی برود. زیاد سرد و بد هوا بود.

امروز حاجی ملا رفیع و علمای دیگر رشت وغیره به حضور آمدند که اسامی آنها از این قرار است:

علمای رشت، حاجی ملا رفیع، حاجی ملا طاهر، حاجی میر عبدالباقی، پسر حاجی میر عبدالباقی، ملا محمد علی امام جمعه، میرزا علی نایب الصدر، میرزا محمدتقی، پسر حاجی ملا صادق مرحوم، ملا میرزا حسن، پسر حاجی ملا ـ

رفیع، داماد حاجی، برادر حاجی.

علمای لاهیجان: آقا سید احمد، آقا میرزا حسن.

علمای فومن: ملا محسن، آقا سیدرضی.

واسامی صاحب منصبان روس که دیروز به حضور آمده بودند از این قرار است: جنرال قولی باکین ـ حاکم بادکوبه، کولوبوف ـ رئیس مهندسین قفقاز ـ ویخمون ـ حاکم شیروان و شماخی ـ بی‌بی کوف ـ حاکم لنکران ـ هشت نفر دیگر هم از اعاظم ارباب قلم وغیره بودند.

عمال و اعیان گیلان هم امروز به حضور رسیدند. آنقدر بودند که اسامی آنها را نمی‌توان نوشت.

روز سه شنبه پانزدهم شهر ذی‌القعدة‌الحرام

صبح چون برخاستم دیدم برف بقدر یك ذرع و نیم در زمین ایستاده و باز می‌بارد و هیچ خیال بازشدن ندارد.

روز چهارشنبه شانزدهم شهر ذی‌القعدة‌الحرام:

صبح برخاستم هوا صاف بود و آفتابی، بی‌باد می‌تابید. شکر حضرت باری تعالی را کرده، سوار شدیم. از شدت برف به صعوبت تمام از کوچه‌ها عبور می‌شد. به راه ناصریه افتادیم، تا رسیدیم به آنجا. عمارتی است مثل کلاه فرنگی،

ازچوب ساخته‌اند. ازدوطرف غلام گردش دارد. یك تالار طولانی در وسط و دوسه گوشوارهٔ کوچك‌دارد. ناهارخوردیم. همهٔ پیشخدمتان‌بودند بجزعکاسباشی که رفته بود عکس حاکم بادکوبه را بیندازد.

شاهزاده اعتضادالسلطنه، مجدالدوله، محمد امین میرزا و غیره و غیره بودند. بعد ازناهارقدری راه رفتیم.

رودخانهٔ گوهررود که ازجنوب می‌آید وبه شمال می‌رود، از نزدیکی عمارت ناصریه می گذرد. آبش سیاه رنگ بود. عرض رودخانه چهار ذرع حالا که زمستان‌است، دربهارزیادمی‌شود. این رودخانه می‌رودبه‌مرداب‌انزلی.

عمارت ناصریه‌آنطوریکه‌تعریف‌می کردندخوب نیست. عمارت‌متوسطی است. صبحها ازبس برف داشت. هیچ‌چیزمعلوم نبود مگرسفیدی. خلاصه‌سوار شده ،رفتم به‌باغ صفای میرزا عبدالوهاب‌مستوفی. آنجاهم وضع عمارت‌ناصریه است، قدری کمتر ویك مرتبه است. گوهر رود ازنزدیك آنجا هم می گذرد و نماز کرده، چای خوردم. وزیرامورخارجه‌آمد، قدری کار داشتم. رفتن انزلی ان شاء الله به‌پس فرداقرارشد.

ده سلیمان داراب وبلوك ورزل،آن‌طرف گوهررود، مقابل ناصریه‌است.

دوساعت به غروب مانده آمدیم منزل. ازدم خانهٔ‌آقا احمد سمسار باشی وغیره خانه های خوب و تکیه وغیره دیده شد.

داخل سبزه میدان شدیم. بسیارخوب میدانی است. دورش همه خانه‌های خوب.خانهٔ‌حاجی آقا بابای ملك‌الاطباء دراین‌جاست. خانه‌ای‌آنجا بود،محمود خان فومنی عرض کرد مال حاجی حسن خان قاجار است وازعهد خاقان‌مغفور تا کنون همین جا سکنی دارد. دورسبزه میدان همه درخت است، به نظام، اما حالا سفید میدان است که مملو ازبرف است.

میرشکار رفته بود راه پیره بازار ومنکوده وغیره را ببیند. وقت غروب آمد ومی گفت اگرفردا نروید راه گل می‌شود، دیگرنمی‌توان رفت. اخبارو اعلام شد که فردا برویم.

روزپنجشنبه شانزدهم شهرذی‌القعدةالحرام[1]

صبح برخاسته، سوارشده، راندیم. هوا خوب بود. زمین کوچه وغیره یخ کرده بود. ازروی برفها به صعوبت زیاد رفتیم. از کوچه‌های شهر گذشته، به راه ساختهٔ پیره‌بازارافتاده، روبه‌شمال‌راندیم. وزیرامورخارجه، شاهزاده‌اعتضاد-السلطنه وغیره بودند. صبح بسیارسرد بود. راه منحصربه راه ساخته است. دور راه هم نهرعمیقی کنده‌اند. برف ویخ هم زیاد است. دیگرازراه خارج نمی‌توان شد. قدری ازشهردورشدیم،دست راست قریهٔ‌بوساربود که مال مجدالدوله‌است. رودخانهٔ بزرگ بوسار، ازدورعمارت می گذرد وبه‌مرداب می‌رود. مجدالدوله کلاه فرنگی خوبی، با یك برج بلندی برای خوابگاه تابستان مثل نفارهای مازندران ساخته، ازدورپیدا بود

ازبوسار گذشته طرفین راه همه جنگل است ودرختهای مختلف دارد اما جنگل انبوهی نیست وازتوی جنگلها آبادی وده‌پیدا بود. میرشکاردرجلو بود تا رسیدیم به‌جائی که راه ساخته شده‌تمام شد و گل وجنگل وباطلاق شد. بقدرهزارذرع است که ساخته نشده است، بسیارزحمت داد، تا با هزارزحمت‌از گل خلاص شده بازبه راه ساخته افتادیم، پانصد ذرع دیگر که ساخته بودند

۱ ـ درتاریخ اشتباه شده است.

طی‌شد به‌کاروانسرای‌پیره بازاررسیدیم، مال‌التجارهٔزیادی ازارامنه‌وغیره اینجا بود از کاروانسرا رد شده درکناررودخانهٔ پیره‌بازار، مردم زیادی ازسرباز و سواروبارو بنهٔ مردم‌وغیره آنجا بودند. آجودانباشی وحکیم طولوزان وغیره همه آنجا بودند.علاءالدوله مقیم کرجی بود. آنجا پیاده شده .رفتم‌توی‌نویدی که مجدالدوله ساخته است. نوید کرجی بزرگ قشنگ را می گویند. نوید خوبی بود. میرعلی‌اکبرخان دریابیگی با پاروزنهای بسیار قوی خوش‌لباس قشنگ بودند. رفتم توی‌اطاق‌نوید نشسته‌ناهارمختصری‌خوردم، بعدازناهاربنای حرکت شد درنوید کسانی که باما بودند : اعتضادالسلطنه، وزیر امورخارجه، یحیی‌خان، علیرضاخان ، محمد حسن‌خان ، آقاعلی ، میرزا عبدالوهاب‌خان ، کاظم‌خان‌فراشباشی، آقاابراهیم، محمدعلی‌خان، حکیم‌الممالك، دهباشی‌باتفنگ، قهوه‌چی‌باشی، امین‌الملك، مجدالدوله، حکیم‌طولوزان بودند. راندیم روبه نقطهٔ شمال. بسیار خوب پارو می‌زدند و کشتی راحتی بود . اطاق بامنظری داشت ، پنجره های‌شیشه. خلاصه‌راندیم. رودخانه‌ایست‌به عرض‌ده‌ذرع، اطراف‌رودخانه درخت وجنگل. اغلب‌جاها درختها کج شده ، نوید به درخت می‌خورد ، صدای غریبی می‌داد . بقدریك ساعت ونیم ازرودخانه رفتیم. دو اردكهم من زدم.

یکی را گرفتند ، دیگری به دست نیامد. راندیم تا رسیدیم به‌اول‌دهنهٔ مرداب.

اینجا رودخانه وسیع شد ، کم کم مرداب شد، نیزارزیادی بود. اطراف آن مرغ زیادی ازهرجورداشت ، اما نزدیك نمی‌آمدند.

خلاصه همینکه به مرداب رسیدیم، اغلب جا ها یخ بسته بود و دردهنهٔ مرداب کشتی‌آتشی کوچك روسها پیدا شد. کشتی آتشی کوچکی بود و ناو قشنگ اطاقدارهم داشت .آنچه درنوید بودیم ، رفتیم به کشتی آتشی . قولی-

بکین قوبرناطور[1] با چند نفری ازروسها بودند ، راندیم، بسیار بسیار خوب راه می‌رفت ، هیچ معلوم نبود که حرکت‌می کند. رفتیم‌تارسیدیم به کنارهٔغازیان، سیاسوسر، میان محله . طیوربی حساب ازقره غازوغیره بود درخشکی ودریا. روی درختهای سیاسوسرآنقدرقره غازنشسته بود که سیاه شده بود. توی دریا هم بسیاربود. چند عددی با تفنگ زدم . تفنگ که می‌انداختم، متصل از زیر دریا قره‌غاز درمی‌آمد، می‌پرید. واقعاً کرور کرور قره غاز.

درجلوغازیان وسیاسوسرطورصید ماهی به‌مرداب انداخته‌بودند.خلاصه راندیم ، دو ساعت به غروب مانده به اسکلهٔ انزلی رسیدیم. دو کشتی بزرگ بخارتجارتی مزین قشنگ خوب در نزدیك خشکی لنگر انداخته بودند که منزل‌قوبرناطور[1] وصاحب منصبان روس همانجا بودند. یك کشتی بخار بزرگ دیگر دربار گاه در دریا بود ،آنجا لنگرانداخته بود .

خلاصه کنارهٔ دریا واسکله جمع کثیری ازاهل انزلی وروس و ارمنی بادکوبه وغیره وغیره بودند.

بالجمله به‌عمارت‌دولتی معتمدی که بسیارنزدیك وخوب بودرفتیم، مربع وبزرگ و ودومرتبه‌با اطاقهای زیادخوب قشنگ بود.عمارت، دریای بزرگ تا دهنهٔ دریای مرداب غازیان وغیره همه پیداست.

عمارت را گردش نمودیم. درخت نارنج زیادی بانارنج درحیاط عمارت بود. اما برف‌آنجاهم زیاد باریده است، مثل رشت، اکثردرختها را شکسته‌بود. زمین واطراف هم همه برف بود.

۱ - Guvernator به تلفظ روسی، حاکن ، فرمانده

روزشنبه هجدهم شهر ذی‌القعدة الحرام [1]

صبح برخاستم، هواآرام وبسیارخوب‌بود. کنارمرداب برای ما چادرزده بودند، سوار شده رفتم. تفنگچیهای طوالش صف کشیده بودند، ملاحظه شد. توپچی وغیره بالطف‌اللهٔمیرزا سر کرده ـ پسرداراب مرحوم ـ آنجا بودند.رفتم چادر، درآفتاب فرش انداخته، ناهارخوردم. چون هوا خوب بود، خواستم سوار کشتیهای بزرگ دودی شده برویم به دریا.

یحیی خان و طولوزان رفته، قوبرناطور را خبر دادند. کشتیها را آتش کردند.

یك کشتی هم که دربارگاه بود، اوراهم اخبار کردند. اما سه‌ساعت‌طول کشید تا کشتیها حاضرشدند. بعد از ناهاربیکاربودم، سوار اسب میمون شده، نوکرها پیاده، مهدیقلی خان، علیرضا خان، آقا وجیه، ابراهیم خان، سوار اسب طالش شده، کناردریا را گرفته، بقدر نیم فرسنگ رفتم. این کناره سنگ هیچ ندارد. بعد ازساعتی بر گشتم به چادر، باز کشتیها حاضرنشده بودند. پیشخدمتها همه‌بودند.نماز کردم، بعدازنمازنیم ساعت‌دیگرطول کشید تا کشتی حاضرشد. سه‌ساعت ونیم به‌غروب مانده سوارشدیم. قوبرناطوردر کشتی مابود. خلاصه در کشتی که نشستم، دراسکله‌چنددقیقه معطل شدیم، بجهت تعیین عمق آب به احتیاط می‌رفتند تا به اصل دریا برسند.

بعدازچند دقیقه کشتی راه افتاد. ازروسها هورای‌شادی بلند شدتا اینکه

۱ ـ دراصل: روز جمعه هفدهم شهرذی‌الحجة الحرام.

رفتیم انزلی وبندروغیره ماند عقب. کشتی موزیکی هم ازعقب آمد، رسیدیم به آن کشتی دیگر که دربارگاه‌بود. اوهم ازعقب ما آمده. این کشتی بسیارتند است، به‌این جهت ازهمه پیش افتاد.

خلاصه کشتی که‌مابودیم،اطاق بسیاربسیارقشنگی داشت. من گاهی‌بالای بام اطاق می‌رفتم، گاهی دراطاق اول که بالای اطاق‌بودم، نزدیك بود احوالم‌به هم بخورد. آمدم به‌اطاق پایین، احوالم خوب شدوتا آخرالحمدلله خوب بود.

بالجمله بسیاربسیارهوای‌آرام‌خوبی‌بودوخیلی خوش گذشت. دوفرسنگ ونیم به میان دریا راندیم. گاهی آن دو کشتی‌هم نزدیك به ردیف کشتی ما می‌آمدند. آب دریا که میان این دو کشتی بود، تماشای زیادی داشت، مثل رودخانهٔ عظیم تندی بود. وقت غروب مراجعت به‌منزل شد. امروزبسیاربسیار خوب وخوش گذشت.

روز یکشنبه نوزدهم شهرذی‌القعدة الحرام [1]

صبح برخاستم هوا سردوابربود. رفتم درچادربیرون ناهارخوردم. بعداز ناهارعلما و کدخدایان انزلی را بدین تفصیل یحیی‌خان معتمدالملك به‌حضور آورد: آخوند ملامیرزامحمد، آقامیرحسن، شیخ‌محمد، میرسیدعلی‌خان‌دریا ـ بیگی،میرابوالحسن‌خان،میرزا اسمعیل، میرزا رفیع. بعدوزیرخارجه واعتضاد ـ السلطنه‌آمدند. گفتم درچادربنشینند، بعضی فرمایشات را درامور گیلان انجام بدهند.

۱ ـ در اصل: روزشنبه هجدهم شهرذی‌الحجة‌الحرام.

خودم سوار کشتی‌دودی کوچك شده، امین‌خلوت، مهدیقلی‌خان، میرشکار بودند. خلاصه‌راندیم‌رو بطرف پیره‌بازار که‌درآخرمرداب‌صیدماهی‌شیل‌می کنند تفنگ دستم بود. اول یك کلاغی ازبالا آمد زدم افتاد توی آب، بعد مرغهای سفید ماهی‌خوارآمدند با هرلوله یکی را روی هوا زدم افتاد توی آب. بعد مرغابی کوچکی روی آب بود زدم مرد. قایق عقب‌رفت گرفت آوردند، مرغ آبی عجیبی بود، اسمش نفتی‌جل است. بسیار کوچك است دم ندارد، پربسیار کوچکی دارد بقدرپر گنجشك، رنگ بدن ماشی. اما حالت پرودم وغیره‌مثل اینست که جوجه وبچهٔ مرغابی است. بسیارچیزغریبی بود.

حکیم طولوزن مرخص شد فردا برود طهران. خلاصه راندیم تارسیدیم به‌ناوها و طور صیادی، از کشتی بخار پیاده شده، به‌ناو نشسته رفتم نزدیك ناو صیادها، طوری انداخته بودند که دور دایره طور هزار ذرع بیشتر بود. همان سر چوبهای طور پیدا بود. عملجات قوی هیکل خلخالی و اردبیلی که لباس پوست پوشیده بودند، باقوت تمام آن طور را که خیلی سنگین و کلفت بود می کشیدند توی‌ناو جمع می کردند. بعداز مدتی ماهیها یکی‌یکی، دوتا دوتا بیرون می‌آمدند. ماهی‌سیم، سوف، کپور، ماهی سفید، اسپله می گرفتند. ماهی سوف بیشتر بود. ماهی کپورپوست کلفتی دارد وزرد رنگ.

خلاصه نیم ساعت بلکه بیشتر کشید که طور جمع شد. خزانهٔ زیر طوریعنی آخرطور بالاآمد. خیلی غریب بود، سه‌هزار بل‌متجاوز ماهی درآن بود. رفتم‌باز به کشتی بخار، راندیم برای کناره که مرغ‌زیادی داشت. مرغ‌سقا واقسام مرغها خیلی‌بودند. به‌مرغهای سقا گلوله‌رس می‌رسیدم باتفنگ یك‌لوله گلوله‌زنی و شکاری می‌انداختم نمی‌خورد. آخر سوار قایق شده، رفتیم نزدیك

نی‌ها رسیدیم به‌یك‌دسته مرغ‌سقا. باوجود تکان قایق، تفنگ‌را به‌دوش میرشکار گذاشته، انداختم به‌یك مرغ، تیرخورده خوابید.

قایق را نزدیك برده، گرفتم. بسیار بزرگ مرغی است اما کثیف است. آمدیم بازبه کشتی بخار، راندیم بجانب منزل. نیمساعت به‌غروب مانده رسیدیم. شب بعداز نمازوشام، روسها کشتیها را چراغان کرده بودند. بسیار قشنگ‌بود. آتشبازی خوبی کردند. ساحل غازیان را هم چراغ زده بودند، چراغ قرمز، خیلی‌خیلی صفا داشت. زیادهم طول کشید. در آخر مه‌پرزوری از دریا آمد. حالت‌مه وچراغان دریا خیلی‌صفا داشت.

روز دوشنبه بیستم شهر ذی‌القعدة‌الحرام [1]

به‌عزم گردش کنار دریای بزرگ خیال سواری داشتم. رفتم چادر، هوا پرمه و تاریك وسرد بود. کالسکه آورده بودند. براسب کبود پیشکشی ایلخانی فارس سوار شده، کل‌سواره هم براسبهای طالش بودند.

خلاصه کناره را گرفته راندیم. هوامه وتاریك وسردبود. این‌ساحل بقدر چهارفرسنگ مسافت به‌طالش دولاب می‌رسد. بالجمله یك فرسنگ راه که طی شد، در کنار دریا آفتاب گردان زدند و به ناهار پیاده شدیم. حاجی حیدر اصلاح محاسن نمود. یحیی‌خان عرایض مستوفی الممالك را فرستاده بود. علیرضا خان و عکاس‌باشی نشسته خواندند. بعد سوار کالسکه شده راندیم. عجب‌راه راحتی است. زمین ماسه بی‌سنگ وگرد است. قدری راه رفتم. دیدم

۱ ــ دراصل: روز یکشنبه نوزدهم‌ذی‌الحجة الحرام.

سرما و مه ازاندازه و مزه خارج است. بر گشتیم به‌منزل. دوساعت و نیم به‌غروب مانده، وارد منزل شدیم. نیم‌ساعت به‌غروب مانده، یحیی خان ، اعتضادالسلطنه ، امین‌السلطان، در اندرون احضارشدند. بعضی کارها داشتم فرمایش شد.

روز سه‌شنبه بیست‌ویکم شهر ذی‌القعدةالحرام

صبح رخت پوشیده رفتم چادر، ناهار آنجا صرف‌شد. هواآفتاب وصاف‌بود. بعداز ناهار کشتی بخار کوچك حاضر شد. به‌قایق نشسته رفتیم. قایقهای روسی و لتکه وناوهای کوچك زیاد به‌بخار بسته‌بودند. درسایر ناوها و کرجیها نیز از تفنگ‌دار وغیره، مثل محمدرحیم‌خان ، حبیب‌الله خان ساری اصلان، آقاوجیه جمعی بودند. میرشکارپیش‌من‌بود. در کشتی‌ماهم‌ازقبیل: امین‌الملك، کشیکچی - باشی، امین حضور، محمد حسن‌خان، میرزا علی خـان ، مهدیقلی خان، ده‌باشی، امین‌السلطان ، آقا محمدتقی بودند.

در کشتیهای بسته به‌ماهم خیلی بودند . خلاصه راندیم از پهلوی کشتی آتشی‌قورناطور گذشته. معتمدالملك‌برای‌ابلاغ‌نشان‌صورت‌به‌قورناطور، آنجابود. همه‌آنجا ایستاده بودند. ازآنجا رد شده، نفار انزلی و میان پشته راگرفته، رو به‌مغرب رفتیم. دست‌راست انزلی دست‌چپ میان‌پشته است. آبادی زیاد انزلی دراین‌سمت‌است، کشتی زیادلنگر انداخته، جاهای‌خوب، درخت نارنج بسیاربا باربیشمار ازتوی خانه‌ها پیدابود وهمین‌طور تایك‌فرسنگ به‌عمارات و آبادی درمرداب همه‌جا اغلب نیزار است مثل کوچه و تا دو فرسخ آبادی و خانه و باغ است. آنجارا چهار فرضه می گویند. البته سه‌هزار خانوار مابین انزلی و

میان‌پشته وچهار فرضه می‌شود. توی ناوها تماماً تفنگچی بودند . یعنی نو کر نشسته تفنگ خالی می‌نمودند وصدای تفنگ بی‌فاصله بگوش می‌رسید.

پرلای زیادی داشت. نفتی‌جل هم که مازندرانیها حسن کلی می گویند داشت. مرغابیهای عجیب یاشل یاش ، قراقاز، حقار سفید وغیره خیلی بودند.

کشتی‌بخار درآخر نتوانست برود. سوارناو روسها شده، محمدحسن‌خان میرزاعلی خان ، ده‌بـاشی بودند . کوچهٔ گشاده را گرفته خیلی رفتم به بالا ، ده‌دوازده‌پرلاویك نفتی‌جل‌زدم. خیلی رانده‌باز بر گشتیم. به کشتی دودی چای وعصرانه خورده راندیم به‌منزل. دوساعت‌به‌غروب‌مانده وارد منزل‌شدیم. روسها شب را نیز بر روی آب چراغـانی کشتیهای کوچك کرده بودند و کشتیها را می کشیدند برای تهنیت نشان قورناطور.

روزچهارشنبه بیست‌ودوم شهر ذی‌القعدةالحرام [1]

هوابسیار خوب‌بود، درچادر ناهارخوردم. یکی‌از طوالش دیروز پلنگ بسیار بزرگی زده بود، آورده بودند، تماشا کردیم، خیلی بزرگ پلنگی بود. حاجی‌محمد تقی‌خان ـ حاکم اردبیل ـ که دیروز آمده بود، دیده‌شد.

خلاصه بعداز ناهار کشتیهای دودی‌بزرگ حاضر بودند. اول نوکرهای حاضر را فرستادیم به کشتیها، بعدخود سوارقایق شدیم. درکشتی من اشخاصی که روزاول بودند همه‌بودند:

۱ـ دراصل : روز سه‌شنبه بیست ویکم شهرذی الحجةالحرام .

محمدعلی‌خان، محمدحسن‌خان ، محمدحسین میرزا ـ پسر میرآخور ـ آقاوجیه، طولوزان وغیره، این‌دفعه علاوه‌شده بودند:

محمدتقی‌خان افشار، دکترحسین، والی‌خان،محمدامین میرزا نیز بودند. درکشتی‌ما این‌دفعه مجدالدوله نبود. چندروزاست رفته‌است راه‌رشت رابسازد. قونسول انگلیس وفرانسه امروز درکشتی‌ما بودند.

خلاصه راندیم برای‌سواحل طالش دولاب. شش‌فرسنگ رفتیم تا به‌دهنهٔ سفیدرود رسیدیم . آنجا ساحل بسیار مهیب قشنگی دارد و جنگلهای سخت نزدیك دریا از درختهای بلند. پشت این جنگل کوه است و نصف نزدیك کوه جنگل انبوه است ونصف‌دیگر پربرف. بسیار کوههای مهیب عجیب عظیم دارد. ساحل غریبی‌است. قدری ازساحل‌سفیدرود گذشته،به‌انزلی برگشتیم نیم‌ساعت به‌غروب مانده‌به‌آنجارسیدیم . الحمدلله بسیاربسیار خوش گذشت. همه‌جاموزیك زدند . بسیار تماشا داشت . چون شب شد بادگرم شدیدی وزیدن گرفت و تا صبح می‌آمد.

روز پنجشنبه بیست‌وسوم شهر ذی‌القعدة‌الحرام [1]

امروز صبح همان بادگرم دیشب می‌آمد وهواخیلی خوب‌بود. درخارج چادر ناهار صرف شد. سیف الملك ـ حاکم استار ـ آمده بود، به‌حضور رسید. حاجی‌محمد تقی‌خان ـ حاکم اردبیل ـ بامجتهد اردبیل وخادم‌باشی مقبرهٔ شیخ صفی به‌حضور آمدند . خادم باشی پیرمردی است بسیار شباهت به‌حاجی میرزا

در اصل : روزچهارشنبه بیست‌ودوم‌شهر ذی الحجةالحرام .

آقاسی مرحوم دارد. هم از حالت و هم از حرف زدن . مرد بامزه‌ایست . قریب هشتادسال دارد وبابنیه و کمر راست ودندان بی‌عیب.

توبهارا در کناره چیده بودند و نشانه را سمت غازیان گذاشتند ، بعد انداختند . من هم دوسه تیر قراول رفته زدم . مخصوصاً پردهٔ بیرق را زدم و سوراخ شد.

یك کشتی بخار پست، بارهم زیاد داشت ، از مازندران وارد بارگاه شد. لتکها رفت وآمدی کردند. بعدازساعتی رفت رو به‌بادکوبه.

عصری سوار قایق شده با جمعی به‌باستیان غازیان رفتیم ، چای و پرتقال خورده؛ قدری پیاده درکناردریا راه‌رفتیم، بعد برگشته آمدم منزل.

روزجمعه بیست و چهارم شهرذی القعدة الحرام [1]

طرف‌صبح بازهمان بادگرم می‌آمد وهوا خوش‌بود. سوار کالسکه شده، از کنارهٔ دریا به‌سمت طوالش راندیم.

محمدعلی‌خان، مهدیقلی‌خان،محمدحسن‌خان، آقاوجیه، حکیم‌الممالك، موچولخان،نورمحمدخان‌بودند.خیلی‌راه‌رفته، بعدسوارشدم.قدری‌دست‌چپ‌رفتم مرداب‌پیداشد. به‌ده‌باشی گفتم‌برود منزل، کشتی آتشی وقایق‌هارا بردارد بیاورد به‌آخر مرداب،اورفت. ما آمدیم کنار دریای بزرگ ، آفتاب‌گردان زدند ، ناهار خوردیم.

۱ ـ دراصل : روز پنجشنبه بیست وسیم ذی‌الحجة .

دریا خیلی مواج وصفابود، تماشا کردیم اینجاها کمی سنگ‌دارد. بعد ازناهار ازشمال دریابادسرد بسیارتندی آمد، دریا بهم‌خورد. امواج ازهرطرف درحرکت آمد. برخاستم قدری توی کالسکه نشسته، تماشای دریا را کردم. بعد راندیم روبه‌منزل. اسبهای کالسکه، چون ریگ‌زار بود، خسته می‌شدند و نمی‌رفتند. بقدر یك میدان که رفتیم بخیال آمدن ده باشی و آوردن کشتیها پیاده‌شدم، دوباره آفتاب گردان زدند. نماز کردم، چای خوردم. میرشکاراصرار غریبی داشت که کشتی به‌این‌مرداب نمی‌تواند بیاید. دراین اثنا ده‌باشی پیاده، نفس‌زنان ازبالابه‌سمت ناهار گاه آمد، گفت: «کشتیها را آوردند. همین بالادر نزدیکی ایستاده‌اند.»

بعد ده‌باشی بازسوار شده رفت، اخبار کرد، بازآمد. سوار شدیم، ده‌باشی را جلوانداختیم. رفتیم رو به‌مرداب. پانصد ششصدقدم که رفتیم‌درآن راه‌بسیار خوب، به‌قایقها رسیدیم. باد هم بالمرّه نمی‌آمد. قایقها را روسها آورده بودند، نشستیم. کشیکچی باشی، حکیم‌الممالك، محمدعلی‌خان، مهدیقلی‌خان، محمد-زمان‌بیك، محمد حسن‌خان، موچولخان، ده‌باشی، درقایق من نشستند. میرشکار، رحمت‌الله‌خان، آقاوجیه هم‌بودند.

خلاصه چندزاغچه ازطرف هوا آمدند، زدم. انداختم یکی زنده افتاد. رفتم گرفتم، زاغچه، غریبی‌بود، کوچك، چشمهای سفید مثل برف، رنگ‌بدن سیاه، سرو گردن الوان، تابه‌حال ندیده‌بودم، یك پرلا هم زدم. کشیکچی‌باشی هرچه انداخت نزد. تارسیدیم به‌کشتی آتشی، سوارشده راندیم. ازبغاز گذشته، دردم‌چادر پیاده شدیم. دریا صدائی غریب داشت. باد سراپرده و چادر همه را انداخته بود، رفتم اندرون.

یوسف‌آغا، ابراهیم و غیره، آتشبازی درساحل غازیان کرده بودند. بد نبود، باد چراغها را خاموش می کرد.

روز شنبه بیست وپنجم شهرذی القعدة الحرام [1]

ناهار را درآفتاب گردان که برلب‌دریا زده بودند، صرف نمودیم.

وزیر خارجه وغیره که احضار شده‌بودند، آمدند. فرمایشات لازمه‌شد و نوشتجات را خواندند. هوا ابر وخیلی سردبود. هوای دریا ومرداب نیز خالی ازاغتشاش نبود. طوالش گاوی چند آورده، به‌جنگ انداختند.

تماشای جنگ گاوان‌شد. خوب‌می‌جنگیدند. نماز گزارده تا گمرکخانه پیاده رفتم. جوانکی رشتی بندباز، چوبهای بلند برزمین کوبیده، مثل طهران به‌بازی مشغول بود.

خلاصه‌درقایق نشسته، به کشتی دودی‌رفتیم. محمدحسن خان، میرزاعلی-خان، محمدعلی خان، حکیم‌الممالك، عکاشباشی، مهدیقلی خان، آقاوجیه، آقا ابراهیم، میرشکار، ده‌باشی و غیره درکشتی دودی بودند. بعد از رفتن تا وسط مرداب، چون‌هوا سردبود، بزودی برگشته، یك ساعت به‌غروب به‌منزل وارد گشتیم.

۱ ــ در اصل: روزجمعه بیست وچهارم‌شهر ذی الحجه.

روز یکشنبه بیست و ششم ذی القعدة الحرام [1]

صبح بیرون آمدیم، چون ناهار خورده شد، با دوربین به تماشای کنارهٔ غازیان مشغول شدیم. تقریباً پنجاه هزار غاز و حواصل و کلاغ ملاحظه شد، ولی اکثر قره غاز بودند. بعد رفتیم به چادر بزرگ. وزیر خارجه، اعتضادالسلطنه آمدند. علما و ریش سفیدان فومن را محمود خان به حضور آورد و مجتهد اردبیل و خادم باشی، خلعت و عصای مرصع گرفته، آمده، مرخص شدند. حاجی محمد تقی خان ـ حاکم اردبیل ـ سیف الملك ـ حاکم آستارا ـ وغیره خلعت پوشیده آمدند، مرخص شدند. قوبرناطور و صاحب منصبان روس نیز به حضور آمده، مرخص گردیدند که روز حرکت ما بروند.

هوا امروز آرام و صاف و آفتاب شفاف بود. مردم امروز غالباً رفتند. از جمله محمدحسن خان، موچولخان، امین حضور، عکاشباشی رفته اند.

نوید را امروز حاضر کردند. بعد از ادای فریضه، پنج به غروب مانده سوار شدیم. عضدالملك، حکیم الممالك، رختدار، آقا ابراهیم، ده باشی، میرشکار، دریابیگی، باما به نوید نشسته، روانه گشتیم. یك مرغ آبی، یك پرلا، یك حقار بود زدم. بعد از ساحل میان پشته رفتیم. پهلوی جزیرهٔ ترب گوده که نیزار است، افتادیم، چای و میوه در آنجا صرف شد. چون باد به سمت انزلی می وزید، بادبان کرده، تند رفتیم، چون قدری مسافت طی شد، باد افتاده، پردهٔ شراع را انداخته، پارو زدند. یك ساعت به غروب مانده به منزل وارد شدیم.

شاهزاده اعتضادالسلطنه، امین الملك، در باستیان غازیان بودند. به دریا توپ با گلوله می انداختند. میرشکار اظهار داشت که آقا صادق سورکی ـ قورقچی

میانکاله ـ که شرح حالش در روزنامهٔ سفر مازندران نوشته گشت، نزدیکی اشرف ببری کشته است.

روز دوشنبه بیست و هفتم شهر ذی القعدة الحرام [1]

امروز وارد رشت باید گشت. الحمدلله هوا صاف و خوش بود، مثل بهشت، نه از هیچ طرف لکهٔ ابری پیدا بود و نه از هیچ جا ذره ای باد می آمد. از برای سفر دریا مانند نداشت. شکر خدای بجای آورده، از منزل بیرون آمده، سوار کشتی قایق شده رفتیم. کشتی کوچك بخار قوبرناطور، جلو کشتی آتشی ما ایستاده بود. چند کرجی قایق وغیره نیز مخصوصاً به کشتی آتشی بسته بودند.

حاجی سعدالدوله، رحمت الله خان، میرشکار، وزیر خارجه، شاهزاده ـ اعتضادالسلطنه، معتمدالملك، امین الملك، محمدعلی خان، عضدالملك، مهدیقلی ـ خان، آقاابراهیم، ده باشی، قهوه چی باشی، به کشتی ما نشسته می آمدند. از راه مبارك آباد و منکوده که مال ملامیرزا حسن است، باید برویم. کشتی را راندیم. رودخانهٔ مروهنداس را وارجینه [2] کرده بودند.

خلاصه رسیدیم به جائی که طور صیادی شیرازی انداخته، صیادان می کشیدند. از کشتی ما تا جای کشیدن طور دور بود. آقاابراهیم را گفتم کرجی کوچی بفرستد بروند، ماهی سیم از صیادان بخرند بیاورند. من در اطاق کشتی نشسته بودم. قدری که گذشت، ده باشی را که در کنار کشتی ایستاده بود دیدم،

۱ ـ در اصل: روز یکشنبه بیست و ششم ذی الحجة الحرام.

۲ ـ وارجینه اصطلاح اهل گیلان است. مقصود بریدن شاخه درخت و برداشتن ریشه هاست که در رودخانه ها بهم می رسد.

ازراه باریکه، رو به‌طرف‌وسط کشتی دویده، خم گشته چیزی برداشت. دیدم که یك‌ماهی سفیدبزرگ است که ازدریا جستن کرده، به کشتی افتاده است. رفت گرفت آورد، انداختیم توی اطاق بهرطرف می‌جست، بسیار به‌فال‌نیك گرفتم. درحقیقت ماهیئی بود که حضرت الهی‌مرحمت فرموده بود. عجب اینجاست که دراول‌بار، ازطرف یسار کشتی که عضدالملك و معتمدالملك و آقا ابراهیم، در راهروی باریکی ایستاده‌بودند، جسته آنجاافتاده‌بود وبه‌دست وشانهٔ آنها آشنا شده، نوبت‌دیگر به‌دریا جسته‌بود. بعدازآن اززیر کشتی به‌تندی بر گشته، بار دیگر ازجانب یمین، جستن کرده، به‌راهرو باریك کشتی افتاده بود وروسها که به‌آنجا نزدیك بودند نفهمیده بودند. ده‌باشی که دور بود، دیده و دویده گرفته بود. بسیار کیفیت عجیبی بوده، مایهٔحیرت همه شد.

خلاصه چون قدری دیگر رفتیم، کشتی دودی ایستاده، دیگر نمی‌رفت، ما ازآن پیاده شده، سوار قایق روسی شدیم. سایرین نیز هرچند نفر به‌یکی از قایقها و کرجیهای دیگر سوارشده، قوبرناطور وداعی کرد. تادومیدان اسب، باقایق روسی‌رفتیم تاداخل رودخانهٔ‌منکورشدیم. بعدازآن چون رودخانه‌تنگ بود، قایق‌روسی به‌سختی می گذشت. پیاده شده در کنار رود که نیزار وجنگل بود، صرف‌ناهار نمودیم. الحمدلله ناهار را بمیل و اشتها خوردیم.

بعدازآن سوار کرجی شده، عضدالملك، معتمدالملك پیش من بودند. سایرین نیزاغلب را از عقب باطناب می کشیدند. این رودخانه تنگ‌و کم‌عمق وپرپیچ وخم‌بود. رودخانه و دهنهٔ پیره‌بازار هیچ نسبت به‌این رودخانه ندارد و بمراتب بهتراست.

خلاصه دراین رودخانه ماهی سفید خیلی‌بود و هردم به‌هوا می‌جستند. بالجمله‌ما می‌راندیم، آفتاب‌تابنده وهوا گرم بود. رودخانه پست‌واطراف‌جنگل

بلند، طبیعت‌راخفه‌می کرد. تارسیدیم‌به‌منکوده ومبارك‌آباد. میرزا خانلرخان، میرزا عبدالوهاب‌در کناره بودند. گفتند جای بیرون‌آمدن دوراست. بازخیلی راندیم. هرچه پیش رفتیم، آب و عمق رودخانه کمتر و پرپیچ و خم‌تر می‌شد، به‌زحمت زیادرفتیم تابه‌جائی که ملامیرزاحسن راه ساخته و به‌راه پیره بازار وصل کرده است.

خودملا میرزاحسن بامجدالدوله و ایشیك آقاسی‌باشی آنجا بودند. از رود بیرون‌آمده، درکالسکهٔ درشگه‌ای که حاضر بود سوارشدیم. راه‌را بسیار خوب ساخته‌اند. بعداز منکوده، ده‌فخب وبعد پیله‌داربن وبعد لوبار وچار کنه وازآن‌به‌بعد رشت است. فاصلهٔ از منکوده الی‌شهر رشت دو فرسنگ می‌شود. همه‌جا مردم پشت‌سرهم به‌تماشا ایستاده بودند. راه منکوده درپل ده‌مرده به‌راه پیره‌بازار می‌رسد. خلاصه دراول شهر سوار اسب شدم. از بازارها و کوچه‌های خوب وکاروانسرای‌حاجی‌ملا رفیع که بسیارعالی ومرغوب ساخته‌است، گذشتیم وبه‌جلوخان عمارت داخل گشتیم. شمارهٔ زن‌ومرد تماشاچی به‌حساب نمی‌آمد. ازروی تخمین ومظنه قریب به‌یقین سی‌هزار نفر بودند. هنگامه‌ای غریب بود. یك‌ساعت ونیم به‌غروب مانده وارد شدیم. هوا بسیار خوب بود. شکوفهٔ زیادی شکفته، بیدمشك به‌اتمام‌رسیده. درختهای بلند ازروی‌دیوارهای اندرون‌بیرون آمده، سبزوخرم. بیدمشك‌برفرازدیوار روئیده، هرگونه گل وسبزه دردیوارها نمایان است و گل گیلان حالا تاآن زمان که به‌انزلی رفتیم بالمرّه عوض شده است: آن‌برف وسرمابه‌سبزی وخرمی مبدل گشته‌وآن‌حالت زمستان،به‌طراوت بهارمحول شده است.

روز سه‌شنبه بیست و هشتم شهرذی القعدة الحرام [1]

صبح که ازخواب برخاستم هوا قدری ابر وخیلی خوب بود. بعداز ناهار ایشیك آقاسی باشی، حاجی شهاب‌الملك و اللهیارخان پسر مرحوم صادق خان را به‌حضور آورد. دلجوئی‌شد. پنج‌ساعت به‌غروب‌مانده به‌بازدید علما رفتیم.اول به‌خانهٔ حاجی ملارفیع که‌بسیاردور ودرمحلهٔ به‌زاهدان مشهور واقع‌بودرفتیم. خانه‌ای ممتاز وعمارتی رفیع‌بود. یك‌درخت پرتقال باردار اززیر دیوار عمارت بیرون‌آمده، یك‌درخت ترنج باردار نیز درپهلوی آن قد کشیده. بعدازآن به‌کتابخانهٔ حـاجی که دربالای عمارت واقع وازفقه واصول وغیره کتب بسیار را جامع‌بود [رفتیم]. پس‌ازملاحظه کتابخانه به‌تالاری که حوض‌داشت ودرپاشویه بنفشهٔ‌بسیار ریخته بودند رفتیم. پیشخدمتان همه حاضر بودند. امین خلوت نیز حضور یافت. لوله‌ای از حلبی بـالای حوض تعبیه کرده بودند که چون باران آمدی، باران‌پشتبان[2] ازآن‌لوله به‌داخل حوض‌ریزان شدی. چون‌قدری درآن تالار نشستیم برخاستیم وبه‌خانهٔ حاجی میرعبدالباقی رفتیم وبعد ازآن به‌خانهٔ امام‌جمعهٔ رشت وازآن به‌بعد به‌خانهٔ حاجی‌ملاطاهر وچون بازدیدعلمابه‌جای آمد، به‌منزل‌باز گشتیم. امروز بازارهای آباد وعمارات‌رفیع بنیادو کوچه‌های خوب وجاهای مرغوب رشت درعرض‌راه ملحوظ گشت.

۱ـ دراصل : روز دوشنبه بیست و هفتم ذی‌الحجه .
۲ـ منظور پشت‌بام است.

روز چهارشنبه بیست ونهم شهرذی القعدة الحرام [1]

دیر ازخواب برخاستم. هوا ابر وابرمترشح بود. وزیر خارجه، شاهزاده اعتضادالسلطنه، ایشیك آقاسی‌باشی بموجب احضار حاضر شدند و فرمایشات را اصغاء نمودنـد . بعد سوار کالسکه، ازراه سبزه‌میدان بـه‌ناصریه رفتیم . اغلب پیشخدمتان حاضربودند. صحرای ناصریه سبزوخرم وهوا خوب وخوش بود.

خلاصه شش ساعت به‌غروب مانده ناهار خورده شد و بعد قدری گردش کردیم، هوا سرد بود، بعداز قلیل خوابی برخاستم. امین خلوت، امین‌الملك ، امین‌حضور، محمد حسن‌خان، حکیم‌الممالك جملگی حاضر بودند. بعداز ادای فریضه، سوارکالسکه شده، دوقراول خروس بزرگ ، غلامان رحمت‌الله خان، آن طرف گوهررود، نزدیکی ناصریه زده بودند. خروسهای بزرگ بودند. اما عرض نمودند که صید آنها خـالی از صعوبت نیست . باید خیلی پیاده رفت تا صید نمود.

درچهار فرضهٔ انزلی قرقاول بسیاراست . اما ما بواسطهٔ سیاحت مرداب و دریا به‌خشکی می‌رفتیم . هنگام غروب‌آفتاب باز اعتضادالسلطنه، ایشیك آقاسی باشی، مجدالدوله، معتمدالملك آمدند. از فرمایش که بود مستحضر شدند.

۱ـ در اصل : سه‌شنبه بیست وهشتم ذی الحجه.

روز پنجشنبه غرّهٔ ذی الحجة الحرام [1]

صبح که ازخواب برخاستم هوا صاف وآفتاب تابیده وخیلی مناسب سواری بود. ناهار درمنزل صرف نمودیم وسوارکالسکه شدیم و به‌جانب عینك راندیم. از پیشخدمتان:امین‌الملك، امین‌حضور، محمدعلی خان عکاسباشی، محمد حسن‌خان ، حکیم‌الممالك و غیره همه بودند . در وسط پل عینك گفتم آفتابگردان زدند.

پیشخدمتان وسواران آنجا ماندند. ما ازپل رد شده، به‌راه افتاده، رفتیم. دراول راه‌باریك وپرآب بود. آب تاسینهٔ اسب را می گرفت. اما گل وباطلاق مطلقا نداشت.

طرفین راه‌بنفشهٔ آبی وقرمز ودرخت شمشاد وسبز وخرم وغیره‌بسیاربود وخیلی صفا و طراوت داشت. از روی اسب دست به‌بنفشه می‌رسید و سوار گل می‌توانست چید. ما خیلی گل چیدیم و رفتم تابه‌ده احمد گوراب برسیدم. در دست‌چپ راه‌بود وطرفین راه‌درخت‌توت‌و جنگل است. بالجمله راه غالباً آب و بسیار گلهای بنفشه و غیره و شمشاد در یمین و یسار روئیده . این راه می‌رود به‌پسیخان وازآنجا به‌فومن وتولم‌وشفت وخیلی‌هم محل تردد وعبور قوافل‌است رسیدیم به‌دریاچه‌ای که منتهای عینك‌بود.

۱. در اصل : روز چهارشنبه بیست ونهم ذی‌الحجة الحرام.

خلاصه باز گشتیم به‌آفتابگردان که دروسط پل زده‌بودند ونماز گزارده، میوه‌خورده، بازسوار شدیم . این نوبت پیشخدمتان وغیره را رخصت دادیم که همراهی نمایند وازهمان راه‌که بازآمده بودم باز رفتیم. حکیم‌الممالك،دکتر وغیره بودند. سایرین‌هم ازعقب می‌آمدند. ازاحمد گوراب گذشته روبه‌پسیخان خیلی‌بالاتررفتیم. همه‌جا راه‌تنگ و آب‌بسیار بود و بعضی جاها مثل رودخانه تاسینهٔ اسب آب‌می‌زد وجائی‌که توان نشست وصرف چای نمود به‌دست نیامد. راه ازدوطرف بنفشه‌زار است. قرمزرنگش پیازدار است. امین‌حضور راهی‌عرض نمود که ازآن‌طرف دریاچهٔ عینك بود. رفتیم ودوجا پیاده گشتیم.

بعضی ازراه باطلاق است، لیکن باقی تمام خوب است. از هرطرفی بنفشه بسیار است.

محلات رشت ازاین قرار است:

محلهٔ زاهدان، محلهٔ خمیران زاهدان، محلهٔ‌بازار، محلهٔ استادسرا،محلهٔ کیاب، محلهٔ خمیران کیاب.

در روزنامهٔ تلگرافی طهران نوشته بودند که در چهارده ذی‌القعده در اصفهان زلزله‌شد. اما الحمد لله خرابی روی نداده، درابرقوه هم زلزله شده ، محمد ابراهیم‌خان یزدی ــ حاکم ابرقوه ــ ازاطاق بیرون‌آمده، فریاد می‌زند که‌بیائید بیرون وخود درمیان‌حیاط می‌ایستد. آجری از بام برسرش خورده، همانجا تلف‌شد.

روز جمعه غرّه ذی‌الحجة الحرام[1]

امروز باید از شهر رشت به‌عزم مراجعت به‌طهران روانهٔ امامزاده هاشم گشت. صبح ازخواب برخاستم. هوا ابر وبسیارملایم و خوب بود، نه‌باد بود و نه‌باران، سوار شدیم، دردم در، وزیر خارجه، مجدالدوله، معتمدالملك، کل اعیان گیلان وطوالش خلعت پوشیده و بعضی‌شمشیر طلا، برخی نشان و حمایل گرفته، حاضربودند، هنگامه‌ای بود. معلوم است درباز گشت ما از شهر رشت به‌طهران جمعیت وازدحام واشراف واعیان وتماشاچی وعرضچی وارباب توقع و استحقاق وتکدی چه‌قدر خواهدبود.

مجدالدوله معزولاً پیاده دریك‌طرف رکاب، وزیرخارجه با نایب‌الوزاره- میرزا عبدالوهاب‌خان شیرازی- وغیره‌وغیره منصوباً دریك‌جانب، گیلانی‌وغیره خلعت پوشیده، ازپیش وعقب. عرضچی و تماشاچی و گدا از طرفین، نوکرهای رکابی‌ازجوانب،راندیم،رسیدیم‌به‌دربقعهٔ‌خواهرحضرت‌امام‌ثامن‌علی‌بن‌موسی‌الرضا صلوات‌الله علیهما. پیاده گشته، به‌زیارت رفتیم. حاجی ملارفیع حاضر بود. بقعه خراب‌بود، حکم به‌عمارت وآبادی او نمودیم.

پس‌از زیارت سوارشدیم. وزیر خارجه، گیلانیهاوغیره همه‌مرخص‌شدند. وزیرخارجه رخصت یافت که ده روز دیگر برای انجام امور گیلان در رشت بماند، میرزا عبدالوهاب‌خان - نایب‌الوزاره- نایب‌الحکومه شد.احمدعلی‌بیگ

---

[1] - کاتب یا ناصرالدین شاه باز در نقل تاریخ اشتباه کرده است.

آدم‌وزیر - بالقب‌خانی رئیس دیوانخانه‌شد. معتمدالملك، مجدالدوله،نورمحمد - خان، ساری‌اصلان، کشیکچی‌باشی، اعتضادالسلطنه وغیره ماندند که فردابیایند.

خلاصه راندیم تا به‌پل رسیدیم، از پل گذشته، به‌کالسکه نشسته، روانه گشتیم. هواخوش، راه‌خشك، ازآنجا بـه‌امامزاده هاشم همه‌جا بنفشه و پامچال رنگارنگ، گل وشکوفهٔ الوان بسیاربود. زمین‌پر گل، هوا خوش، آسمان ابر، ناهار درعرض‌راه صرف نموده، سوار شدیم. ازرشت الی امامزاده هفت فرسنگ است. امروزهوا بسیارخوش بود وباصفا، یك‌ساعت‌ونیم به‌غروب مانده، درهمان یورت که درآمدن منزلگاه اردوبود، واردشدیم. سرایداران عمارت رشت، یك شوکای بسیارخوب مأنوس که عادت به‌خوردن‌همه‌چیز دارد، آورده بودند. در سراپرده، چمن‌چرا می کرد. بسیارقشنگ وخوب وزیبا بود. آتش بسیاری نیز افروختیم. هواهم خوب گرم بود.بعدازشام مردانه‌شد. پیشخدمتان وغیره‌آمدند تاوقت خواب‌قدری صحبت داشتند.

روز شنبه دوم ذی الحجة الحرام

در امامزاده‌هاشم‌اطراق شد. بعدازصرف‌ناهار سوارشدیم. مهدیقلی‌خان و میرشکار رفته بودند، قرقاول پیدا کنند. صبح آمده گفتند که ماهیچ ندیدیم. ماآنهارا جلو انداخته، کرةً بعداخری‌به‌همانجا که رفته‌بودند، رفتیم.

قدری که رفتیم جنگل تمام‌شد. رودخانهٔ سفیدرود نزدیك‌بود. کناررود بنفشه و گلهای سفید و غیره درمیان جنگل بسیار بود. برگ درختان شکفته می‌شود، ازنو چمن و گـل بتازه می‌روید. فصل سبزه و طراوت آنجا یك ماه بعد است.

عضدالملك ، امین‌الملك، امین حضور ، محمدحسن خان، حبیب‌الله خان ، مهدیقلی‌خان، آقاوجیه،میرشکار وغیره حاضر بودند.پسر مظفرالدوله باآدمهای خودپیاده می گشتند. قرقاول نری زده آورد در حضور. حسینقلی‌خان ـ برادر ساری‌اصلان ـ هم‌خروس بزرگی هنگام‌صبح زده‌بود.

خلاصه روبه‌پایین باز گشتیم. فضای آن‌چمن خیلی‌صفا داشت. یك‌شکاری آمده ، برفرازدرختی نشست، تفنگ ده باشی را گرفته، رفتم پیش ، برروی‌اسب بینداختم، به‌زیر افتاد . چون آواز تفنگ بلند شد، از زیر بوتهٔ تمش قرقاول ماده‌ای به‌پرواز آمد. قدری که پرید ازآن طرف باز افتاد. پیاده شدیم ، توله زدیم برنخاست. سوارشدم، قرقاول‌بازهم به‌پروازآمد. امین‌خلوت قوش‌انداخت. قوش قرقاول را به‌جنگل تمش‌برد. رفتیم و پیاده گشته، ایستادیم. امین خلوت را تولهٔ‌بزرگی بود، بیچاره درون خارها می‌رفت. هرچند که خوب زیر وبالا می گشت، ازخار بدتمشك‌شد زخم‌تنش. دراین‌بین قرقاول برخاست، زدم،افتاد. بلی‌خوب زدم. بعد رفتم کنار سفیدرود، چادرزده، چای‌ومیوه خوردیم. آسوده شده، نماز کردیم.

عضدالملك از تاریخ روضة‌الصفا احوال سلیمان نبی‌را می‌خواند. بالجمله سوار گشته، رفتیم نزدیك رعایا که باناو دراز ازآن‌طرف به‌این‌طرف آمدوشد می کردند. باری دوسه آمدند و رفتند. ما تماشاکنان سئوالی چند از آنها کردیم که تفصیل ازاین‌قرار است:

حاکم‌شما در رحمت‌آباد کیست؟ ابراهیم‌خان.

چگونه حاکمی است؟ همه ناراضی بودند.

پشت‌این کوههای جنگلی رحمت‌آباد ده‌است؟ خیرده‌نیست. همه جنگل مخروبه وگالش‌نشین است.

ببردارد؟ بلی بسیار دارد.

قرقاول دارد؟ قرقاول زیادی دارد، اماکس نیست که شکارکند.

اسم این ده‌که درآن جانب رود است چه چیز است؟ شیر بجار.

رودخانه‌ای که ازآن‌ده به‌سفیدرود ملحق می‌شود چه‌اسم دارد؟ زله‌رود.

دهی که‌آن‌طرف‌این‌ده است اسمش چیست؟ شغال توسه و هم کوه‌بنه‌می گویند.

درآن جنگل درخت خارداری دیدیم که خارچندپهلو داشت. خارهای بلندتیزی داشت. از حبیب‌الله‌خان پرسیدم. او گفت این‌درخت دراینجا للیکی نام‌دارد، لیکن درمازندران «کرات» می گویند. میوه وتخم‌این درخت طعمهٔ کاومردم است . چوب آن‌را نیز چون آتش‌زنند، طراق طراق بسیار می کند. لکن آتش‌او نمی‌جهد.

خلاصه عصربرگشتیم منزل. معتمدالملك باعریضجات وزیر و نوشتجات طهران وغیره امروز آمده بود.

امروز نوعی‌امرود جنگل آورده بودند . شکل ومنظر سیاه رنگ ولی خوب‌طعم وترش‌مزه است. گیلانیها«خج» می گویند. میوهٔ‌خوب معطری است.

خلاصه شب‌شد شام‌خوردیم. مردانه‌شد، معتمدالملك و غیره آمدند.

نوشتجات‌ولایات راکه مستوفی‌الممالك فرستاده بود، خواندند.به‌طهران ورشت چاپار روانه کرده، خوابیدم.

روز یکشنبه سیم شهر ذی‌الحجة‌الحرام

صبح که ازخواب برخاستم، هوارا صاف وملایم یافتم. بنه‌تمام رفته بود. راه خشك وهوا خوش بود. گرد وخاك متصاعد. شکر الهی به‌جای آوردیم که آن سرما و باد رفع شده است. با اعتضادالسلطنه، مجدالدوله، معتمدالملك صحبت کنان رفتیم. بنفشهٔ زیاد وشکوفهٔ بسیار. اول‌سبزی وخرمی درخت‌است. مرغان خوش آواز، برشاخ درختان، در کار ترنم، سرتاسر جنگل بسیار صفا داشت.

خلاصه ازراه بغله راندیم. ولی بنفشه دراین راه اند کی کم بود، ولی‌باز بسیار است، تارسیدیم به‌رودخانهٔ سیاه‌رود، درآن طرف پل به‌ناهار افتادیم. همهٔ پیشخدمتان بودند. موچولخان روزنامهٔ طهران‌را می‌خواند. اسحق‌خان هم از رشت به‌طهران می‌آمد. مکانی خوب بود، صفای طبیعی داشت. عکاسباشی آمد، گفتم که بماند آنجاعکس‌پل‌وغیره‌را بیندازد، آنگاه‌سوار گشته رفتیم. ازنقله‌بر و غیره گذشتیم. رسیدیم به‌خاك رستم‌آباد. طرف یمین جنگل و کوه و سبزهٔ بسیار است. حاصل دیم کار گندم بود.

سواران را مرخص کرده، رفتیم بالای کوه. امین حضور، حسین‌خان، مهدیقلی‌خان، محمدعلی‌خان، اللّٰه‌قلی‌خان، آقاابراهیم و غیره بودند. یك مرغ واق روی‌هوا زدم. تاج بلند سفیدخوبی داشت. تاج اورا به‌دست خود کندم.

بالجمله رفتیم در آفتابگردان، نماز کردیم وچای خوردیم. کوه دلفك رحمت‌آباد که خیلی پراز برف وبلند و پرپرتگاه است، شکسته سنگ، از امامزاده‌هاشم که سوارشدیم ازبابت صافی هوا پیدابود. بسیار باشکوه وقشنگ وخوب است. ازآن‌سمت رود در دره دهی پیدابود، اسم آن ده «توتك‌بن» است حاکم رحمت‌آباد را محل‌نشیمن است. توتك‌بن و کوه‌دلفك بسیار نزدیك‌است. بالای توتك‌بن‌ده «کوخس» است. ازجانب منجیل‌ده‌نصفین‌است. اینجا همه‌جزو رحمت‌آباد است وآن‌طرف آب واقع‌است.

خلاصه عصر صحبت کنان، سراشیبی بسیار پیاده‌راه رفتیم، زان‌بعد سوار گشته راندیم. پسر میرآخور وغیره‌در کوه شکار کبك می کردند. عضدالملك، عکاسباشی، حکیم‌الممالك که ازعقب می‌آمدند، رسیدند. عضدالملك می گفت سرم‌درد می کرد عقب‌مانده بودم.

بالجمله نیم‌ساعت به‌غروب‌مانده به‌منزل رسیدیم که رستم‌آباد است. در همانجا که وقت رفتن‌ما چادر زده بودند، دگر باره زدند. شب در رسیده شام خورده‌شد. مردانه‌شد، پیشخدمتها وغیره آمدند، کاغذخوانی نموده، خوابیدیم.

روز دوشنبه چهارم شهر ذی‌الحجة الحرام

امروز به‌منجیل وهرزه‌بیل می‌باید رفت. هرچند هوای‌صبح مه‌بود، اما گرم وملایم بود. سوارشده، قدری که راه‌رفتیم، مه‌رفت و صاف شد. همان کوه دلفك نمایان‌بود. سمت‌مشرق وشمال این کوه، دیلمان، طرف‌مغرب رحمت‌آباد، جانب جنوب بلوك‌عمارلو است، تااشکور که جزورانکوه است.

خلاصه به‌منزل همی راندیم. اعتضادالسلطنه، مجدالدوله طرف صحبت بودند. تارسیدیم به«چوبین» که یمین واقع‌است. بسیار ده قشنگ خوبی است. در دره کوه اوفتاده است. درخت زیتون بسیار سبز و خرم بود. بلوك رودبار رحمت‌آباد، غالباً ملك‌طایفه‌ایست که از اعیان گیلانند ایشان.

خلاصه در کنار سفیدرود ناهار صرف نمودیم و پس شدیم سوار. امروز قبل‌از ناهاردرهمین‌جاها،بدان‌نصف که ازدهات رحمت‌آباد وآن‌سمت رودخانه واقع‌است نرسیده، درآن طرف رود، سواری چند دیدم ایستاده، معلوم شد که می‌خواهند خودرا درآب انداخته، ازآن سمت رودخانه بیایند سوی ما، بعده هفت‌تن بودندیاهشت. چون‌معلوم گشت میرابراهیم خان ـ حاکم رحمت‌آباد ـ است. دراینجا عرض‌رود خیلی بود، به‌آب‌زدند. باآنکه ازگدارها بودند،گاه غرق می‌شدند، گاه بیرون می‌آمدند. مراکب ایشان کوچك اندام و حقیرالجثه بود.

میرابراهیم‌خان از طایفه [عمارلو] محسوب است، قطور و کبود چشم، شبیه‌اهل لرستان وبختیاری بود وچنانکه می گویند، درشیوهٔ شناگری، مرد قادری است. قدری صحبت‌شد. می گفت که دررحمت‌آباد شکارمرال زیاداست، بحدی که دریك‌زمستان که برف فزون آمد ازسالهای دگر، در گذاری که علفزار مرال است، آنجا هشتاد مرال یك روز گرفته، سر بریدیم. حکم کردیم که قورق نمایند که در رحمت‌آباد کس نگیرد مرال و قرقاول.[1]

بالجمله از فیلده ولاکه گذشتیم و رسیدیم پای منجیل که منزلگه باد است. بادبس سخت وصعب می‌آمد، بدان طریق که می‌برد گفتنی‌آدم را.[2] منزل

۱ و ۲ـ عبارات آشفته است.

را ازبیم بادمنجیل‌بردند به‌هرزه‌بیل. مانیز به‌هرزه‌بیل راندیم، زیر همان سرو وهمان جایگاه که هنگام آمدن، سراپرده ومنزل آنجای بود. باد کم بود، در آنجا بسیار.

امروز دردهنهٔ آن‌طرف رود، دهاتی که ازرحمت‌آباد بود وملاحظه شد ازاین‌قرار است:

توتکه‌بن که ما دیروز توتك‌بن نوشتیم، کیاباد، نصفی که دیروز نصفین بردیم نام، نستلك، کله‌ورز، کلاشیر، واکی دره، ریابه، کلدیان، کلشتر، هرزه‌بیل.

آقاخان ـ پسر مظفرالدولهٔ مرحوم ـ ازخمسه رسیده‌بود، آمد به‌حضور.

محمدحسین خان قاجار و غیره که محصل راه انداختن اسباب چرخ ضرابخانه هستند، نزدیك به‌انبار ملاحظه شدند. عراده حاضر ساخته بودند که بخواست خدای اسباب‌را بارنمایند.

درجزیره‌ای که جزو سفیدرود است وسنگ‌درآن بسیار است، درپایین «لاکه» که ازقدیم عمارتی بوده‌است، میرابراهیم خان‌را خواسته، گفتیم که در مراجعت از گیلان، آنجارا به‌وزیرخارجه نشان‌داده، فرمایش مارا ابلاغ کنند، تاآنجا بتازه عمارت کنند ان‌شاءالله.

پس‌ازشام مردانه گردید منزل.

روز سه‌شنبه پنجم ماه ذی‌الحجةالحرام

رفتیم پل‌لوشان، هوا بسیار گرم بود. ناهار درلب‌رود صرف‌شد. راهی در پیش گرفته رفتیم. کبك وتیهوی زیادآنجابود. مهدیقلی‌خان، محمدامین‌میرزا- پسر میرآخور ـ و غیره و غیره قوش به‌هر کبك می‌انداختند. ما نیز تیهوئی

انداختیم. با اعتضادالسلطنه و مجدالدوله صحبت کنان رفتیم. از شکارچیان هفت نفر مرخص خانه شده، به«چرك» وغیره رفتند. رحمت‌الله شکارچی نیز می‌رود. دوساعت به‌غروب‌مانده وارد منزل شدیم چادرها را نزدیك پل لوشان، درجای بلندی افراخته بودند. کاغذخوانی وغیره‌امروز زیادشد. شب آمد پیش وبیرون شام خوردیم. همهٔ پیشخدمتان بودند. صبح امروز که برخاستم از بستر خواب، کاغذی آوردند به‌خط میرزا عباس خان معاون‌الملك که به‌معتمدالملك نوشته بود. مضمون آنکه سهام‌الدوله حیدرقلی‌خان باجمعیت شادلو وهزاره و سوارهٔ زعفرانلوی قوچانی و ابوالحسن خان ـ پسر امیرحسین‌خان ایلخانی ـ تاختی به‌یموت و اترك گرگان برده، زیاده ازسیصدنفر دستگیر کرده، دوهزار نفر شتر نیز به‌دست آورده‌اند.

روز چهارشنبه ششم ذی‌الحجة‌الحرام

امروز باید به«خرزان» رفت. صبح‌برخاسته سوارشدیم بااعتضادالسلطنه، مجدالدوله وغیره صحبت کنان رفتیم، تا رسیدیم به‌کاروانسرای پاچنار، قدری که گذشتیم، به‌راه خرزان افتاده، رو به‌مشرق راندیم. همه‌جا راه سرابالابود، هرچند مالیده وبا اعوجاج می‌رود. راهش همه‌جا عریض و خوب است. بعضی جاها بواسطهٔ سنگ، عراده به‌اشکال می‌گذشت، خاصه خیلی که‌به‌بالا رفتیم، به‌سنگی رسیدیم که محال‌بود عراده برود. به‌معتمدالملك حکم شد. باروط و سنگتراش از قزوین بفرستند، سنگها را بیندازند، راه عرادهٔ سکه باز شود ان‌شاءالله.

خلاصه به‌منزل همی‌راندیم. بسیارسرابالا می‌باید رفت، ولیکن بسی‌سخت ودشوار نیست که عراده بردن ازآنجا نشاید. کوه و گدوك خرزان خیلی بدو کثیف است، کوه سیاه‌سنگ، خاك تیره‌رنگ، جز گون وخاك هیچ‌چیز ندارد. مهیب‌است و دلتنگ وبی‌آب و خشك، نه‌چشمهٔ آبی نه‌منظر خوبی، مگر یك چشمهٔ جزئی که غلیان‌فروش ایستاده‌بود. آب آن نیز غیر جاری بود.

خلاصه قدری‌ازراه دورتر برای ناهار پیاده شدیم. پیشخدمتها همه‌حاضر بودند. ناهارصرف‌شد، آنگه‌سوار گردیدیم. ازناهار گاه‌دوربین‌انداختم‌چشم‌انداز ومنظری خوش‌داشت. امامزادهٔ لوشان که گنبدی خوب وبارگاه بزرگ‌دارد، در دامنهٔ کوه پیدا بود. می‌گفتند قبر محمد حنفیه درون اوست. از آن بعد راندیم، به‌خرزان رسیدیم. خرزان دهی‌است بسیار کوچك میان دره‌ای، خیلی کثیف و کم‌خانواراست. بیست‌خانه زیاده‌ندارد. کاروانسرائی‌ممتازمعتمدالدولهٔ مرحوم درآنجاساخته است، چاپار خانه دارد. اردو از ده اندکی بالاتر است. ازده و کاروانسرا واردوبازار گذشته، رفتیم به‌منزل، هنگامهٔ سختی است، جنجال غریبی‌است. چهارساعت به‌غروب‌مانده وارد منزل‌شدیم.

روز پنجشنبه هفتم ذی‌الحجة الحرام

امروز منزل آقابابا است. سوار شدیم، باد سردی می‌وزید. گاه ابر بود، گاهی آفتاب. قدری که ازخرزان بالا رفتیم، کوه و کتل شبیه به‌توچال البرز می‌شود. لکه‌های بزرگ‌ازبرف داشت. درطرف دست‌راست دره‌ای کوچك‌بود، بقدر یك سنگ‌آب بجانب خرزان می‌آمد. آب‌برف نیز اندك اندك از غالب

دره‌ها جاری بود. کوهها سنگ‌نداشت، اسب به‌آسانی می‌رفت. اهالی خرزان‌در غالب‌جاها مشغول زراعت دیم بودند.

خلاصه راندیم،راه مالیده وصاف،بعضی جاها سنگ و گل از برف‌پر بود. خیلی راندیم، کوهی بودوسیع وقلل متعدده درآن واقع، درکوه واشد وقله و جلگه همه جوربود. گل زنبق بنفش وقرمزتیره‌رنگ کوچك بسیار داشت.

خلاصه برای صرف ناهار پیاده شدیم. در کوه از جانب وزیر خارجه، چاپاری ازرشت رسیده بود، معتمدالملك به حضورآورد، ابلاغ عرایض کرد، درمنزل جواب نوشتیم وچاپارمراجعت نمود.

بالجمله‌پس‌ازصرف‌ناهارسوارشده، راندیم.بازخیلی راه‌طی‌شدتابه‌آخرقله رسیدیم که باید سرازیرشد به جلگهٔ قزوین و جانب منزل. سراشیبی و نشیب بسیاری است. قدری که پایین آمدیم، به جلگه رسیدیم. آب گرم قزوین و «ده‌یله گنبد»مرتع وییلاق گوراندشت که محل ییلاق چگنی وغیاثوندا است، به این راه‌نزدیك ودرطرف یسارواقع است.

تاآب‌گرم دوفرسنگ است. امامرتع گوراندشت، درهمین راه که فرود آمدیم، همه جاجانب یسار گوراندشت بود.

خلاصه درشکه کوچك‌انزلی را برسرراه‌نگاه داشته بودند، سوارشدیم. قدری رفتیم، به‌ده مزرعه‌رسیدیم که قلیلی خانواری درآن سکنی دارند وآن نیزدریسارواقع بود. کالسکه‌های‌بزرگ‌رانیزآورده بودند.درفرازتپه‌ازدرشکه فرودآمده، سوارکالسکهٔ بزرگ شدم وروبه‌آقابابا راندیم. ازدهات مفصلهٔ ذیل گذشتیم.

مزرعه، بوئینگ، پشت‌سربوئینگ قدری دور ترك ده دوده است. هردو رعیتی ومال امین‌الرعایا است. بعدمحاذی آقابابا، نیم فرسنگ‌فاصله امشکان‌ده سلطان سلیم میرزاست.

خلاصه سه ساعت به غروب مانده‌به‌منزل واردشدیم. هوامنقلب شد. رعد وبرق زیادی روی داد. بارانی آمد، امازودآرام گرفت. ظهیرالدوله دوروزقبل به‌آنجاآمده بود، به حضور آمد.

روز جمعه هشتم شهرذی الحجة‌الحرام

منزل‌شهر قزوین است. صبح سوار کالسکه شده راندیم. هوا خوب وصاف بود. درصحرا برای ناهارپیاده شدیم. تیمورمیرزا آمده بود، صحبت داشتیم.باز بر کالسکه سوار وروان شدیم. به‌اول‌باغات قزوین‌رسیدیم. شکوفهٔ بسیارشکفته بود. از کالسکه به زیرآمده، براسب سوارشده راندیم. علماء واشراف‌واعیان‌و اصناف مردوزن کلاً به استقبال‌آمده بودند. منزل درهزار جریب است. خیلی طول کشید تا وارد منزل شدیم. محقق ازطهران‌آمده بود،به حضورآمد،صحبت شد. هوا ابراست، گاهی‌می‌بارد، گاه بازمی‌شود. میرزابزرگ‌خان امروزاینجا به حضوررسید، چاپارطهران امروز آمد، مخبرازآنکه سلیمان‌خان افشار، در اترك به‌چند خانوار تاختن برده والجهٔ بسیاربا چندنفر اسیر آورده است.

روز شنبه نهم ذی‌الحجة‌الحرام

درقزوین توقف شد، به‌کاغذ خوانی و کسالت گذشت. گفتند امین‌حضور دیشب رنجورشده، مانند امین‌الملك قولنج نموده است. گویا دلدردی گرفته بود و نقلی نبوده‌است. پیشخدمتان غالباً درشهر به حمام رفته بودند. عضدالملك، میرزاعلی‌خان، موچولخان وغیره بودند محمدتقی‌خان، ازمنجیل از راه کوه چرکر به سرکشی اسبان توپخانه رفته بود.امروزبه حضور آمده، تعریفی از اصطبل وتوصیفی ازاسبان می‌نمود. امروزشترقربانی راآوردند به حضور.

روز یکشنبه دهم‌ذی‌الحجة‌الحرام

عید اضحی است وبه منزل خاك علی‌بایدرفت. صبح از خواب برخاسته، بعدازحمام، امین‌السلطان‌وغیره گوسفند قربانی آوردند،ذبح‌شد.بعدسوارکالسکه شده، ازکنارخندق شهر، ازراهی که دررفتن آمده بودیم، رفتیم. از زن ومرد ازدحام غریبی بود. اعیان واشراف قزوین خلعت پوشیده، در دم‌درحاضربودند. حکم به توقف علاءالدوله درقزوین شد.

خلاصه راندیم، قدری دیرشده بود. پنج‌ساعت ازدسته گذشته درمنتهای باغستان، برای صرف ناهارپیاده شدیم وبعدازناهار سوارشده، باز راندیم. طرف دست راست ده الوند مال شیخ‌الاسلام است.

دهی معتبر بود وقلعه‌ای خوب داشت . دهات دیگرنیز در بین راه بود. ابراهیم‌بیك‌نام ـ آدم‌ضرغام‌الدوله ـ باآلاقیشهای‌نقرهٔ زیادو کلاه‌بزرگ‌ازبجنورد آمده بود.خبرفتحی که سهام‌الدوله دراترك کرده، آورده، قدری صحبت شد.از مستوفی‌الممالك عریضه‌داشت.نوشتجات‌فارس واصفهان راهم‌آورده بود،ملاحظه شد از نیامدن باران در گرمسیرات فارس و اصفهان و غیره هـا شکوهٔ بسیار نوشته بودند.

وارد منزل شدیم. امین‌الملك شال‌وپول واسباب دیگرپیشکشی گذاشته بود. نوشتجات فارس را خواندیم. معتمدالملك را صبح به تلگرافخانه فرستاده بودیم که با طهران گفتگونماید. چون‌آمد تلگرافی[1] داشت که الحمدلله در فارس باران خوب‌آمده، بسیارمشعوف شدم. معتمدالملك‌صبح‌روانهٔ‌طهران‌است.

روز دوشنبه یازدهم شهرذی‌الحجة‌الحرام

منزل قشلاق ومسافت پنج فرسنگ‌است. دیرسوارشدیم، پنج‌ونیم ازدسته گذشته، برای ناهارپیاده گشته، بعدازناهار سوارشدیم. هوابواسطهٔ ابر گرفته و گرم بود. دوساعت ونیم به غروب مانده واردمنزل گردیدیم. درآن‌طرف‌ده، اردو را انداخته و زمین کثیفی را محل منزل ساخته بودند. جـائی بد بود و جانوران مختلفه از قبیـل کیك وپشه وملخ و غیره زیاد داشت، خـواب خوب میسرنشد.[1]

۱ــ منظور تلگرام است .

۲ــ در اصل : خوب خوب میسر نشد .

روز سه شنبه دوازدهم ذی‌الحجه

باید امروز به‌سنقرآباد رفت، شش فرسنگ مسافت و خیلی دور بود. در رفتن به گیلان ازراه دهات دایقربلاغ رفتیم ولی این‌بارازراه بالا که حرکت کالسکه را شایسته‌تربود رفتیم. ینگی امام درعرض راه واقع بود.

خلاصه صبح‌سواره راندیم. از کنار راه با اعتضاد السلطنه ، مجدالدوله، ایشیك‌آقاسی باشی، امین خلوت، صحبت کنان رفتیم. چون‌یك فرسنگ‌راه‌در اراضی زیاران [طی کردیم] برای صرف ناهار پیاده شدیم. سام میرزا به قزوین آمده وقصیده‌ای که برای عید اضحی انشاء نموده بود، برسراسب انشاد نموده، بعدازناهارسوارکالسکه شده، راندیم. نزدیك گازرا سنگ، سردار کل، امیر-آخور، حاجی خسروخان، کریم‌خان، چنگیزمیرزا که چندشبی بود در هیو، ده امیرآخور- بودند، پیدا شدند. قدری صحبت‌شد. بازراندیم. نزدیك ینگی-امام معیرالممالك‌آمد، بازصحبت شد. دوساعت به‌غروب مانده واردمنزل‌شدیم، به حمام رفتیم. امروزهوا گرفته و گرم بود.

روز چهارشنبه سیزدهم ذی‌الحجه

امروز باید به کرج رفت. صبح برخاسته، به حمام‌رفتیم. چاپاری از شهر آمده بود. عریضه‌ای درباب سرحدات سیستان و افغان ازامیر قاین داشت . با اعتضادالسلطنه، سردارکل، میر آخور ، مجدالدوله گفتگو شد . اسب سردار لگدی به پای‌میرآخورزد، اماچون‌نزدیك‌بود[1]،عیب نکرد.در کنار راه‌به ناهار افتادیم. عکاسباشی عکس ما و پیشخدمتها و غیره را انداخت. عکس کالسکه را

۱ ــ قاعدة باید دورباشد تا عیب نکند.

نیزانداخت. کلب حسین‌خان امین‌نظام آمد باریش‌سفید وعصای دست، می گفت مانندشقاقلوس ناخوشی داشتم،نورمحمود- حکیم یهود- معالجه نمود. هوا باز گرفتگی داشت و گرم بود.

چهار به‌غروب مانده وارد کرج شدیم. باغات وعمارات دیوانخانه وغیره همه پرشکوفه بود و صفای زیاد داشت.

معمارباشی که وقت گیلان رفتن، ازاینجا برای‌بازدید تعمیرات اصفهان مأمور شده، به‌اصفهان رفته‌بود، امروزباز درهمین‌جا حاضرشده، به‌حضورآمد. باغبان‌باشی نیزآمده بود.

خلاصه به کرج رفته، گردش کردیم. شب ماهتاب بسیار خوب و هوای باصفای مرغوبی بود، پایین آمدیم.

روز پنجشنبه چهاردهم ذی‌الحجه

منزل قریهٔ کن است. صبح برخاسته ، سوار شدیم . رودخانه آب بسیار کمی‌داشت که به‌رودخانه نمی‌ماند. خداوندعالم عنایت فرموده، باران رحمت عطافرما. بقدر شش هفت سنگ آب مستوفی‌الممالك به‌نهر خود انداخته، آب کم‌شده است.

خلاصه‌ازرودخانه‌بااسب گذشتیم.بعد باامیرآخور سواره درباب‌سردار-کل صحبت داشتیم. بعد سوار کالسکه شده، راندیم. قدری که رفتیم کنار نهر مستوفی‌الممالك به‌ناهار افتادیم. بعد از ناهار باز سوار کالسکه شده، راندیم . هوا گرم‌بود«به‌میان جوب» که رسیدیم چادری‌چنددم چاپارخانه به‌نظررسید.

پرسیدیم ، مال تیمور میرزا بود. خودش هم با قوشچیها و غیره آمدند . گفت: «امشب اینجابرای شکار می‌مانم. کاروانسرائی هم ساخته بودند. محمدعلی‌خان رفت،پرسید،آمد، گفت: «میرزا زین‌العابدین مرحوم ساخته‌است، ناتمام‌است.»

نزدیك کن، علی‌خان، پسرشاطرباشی، محمدتقی‌خان پیشخدمت آمدند. علی‌خان ظاهراً بالمره صحت‌یافته. عصررسیدیم به‌منزل. اردو وچادر آن‌طرف کن، لب نهرآبی افتاده است. جائی خوب بود. حاجی رحیم‌خان آمده‌بود.

روز جمعه پانزدهم شهر ذی‌الحجةالحرام

ان‌شاءالله تعالی بایدواردطهران بشویم وختم سفر گیلان‌است صبح برخاسته سوار کالسکه شده راندیم.باسردار کل وغیره صحبت‌شد. رفتند بالاخانهٔ‌طرشت حکیم طولوزان آمده‌بود. عزادار بود، مادرش مرده،قدری صحبت شد. بعد از ناهار سوارشده، از دروازهٔ ناصری داخل شهر دارالخلافه شدیم. افواج زیادی درطرفین راه‌بودند. زن ومرد زیادبودند. آمدیم ازطرف میدان توپخانه داخل شدیم. مستوفی‌الممالك وغیره‌هم درب عالی‌قاپی ایستاده بودند ، وارد شده ، در تخت‌مرمر به‌سلام‌نشستم. بسیار باشکوه‌بود. همه‌بودند. بعداز سلام به‌دیوانخانه آمدیم، بسیار باصفا بود. هوا گرم مثل تابستان.

پریروز باغبان فرنگی دودانه خیارآورد، نوبربود شکوفهٔ آلبالو و هلو وغیره بازشده است. گل شکوفه مروارید تماماً شکفته بود. حاجی آقا اسمعیل وپیشخدمتهای شهری‌همه بودند، بجز آقاخان که دیده‌نشد.

بعد رفتیم اندرون، والدهٔ شاه‌آمد، دیدن کردیم ، احوالشان خوب بود .

هزارشکر بارخدای راکه ازسفربه‌سلامتی آمدیم.

شب‌هجدهم ذی‌الحجةالحرام، چهارساعت از شب رفته، تحویل حمل شد. درعمارت شمس‌العماره جلوس‌شد. مردم همه‌بودند، بسیار خوش گذشت. بعد تا چندروز شاهی‌اشرفی داده‌شد واعمال عیدیه کلیتاً معمول افتاد، اما هوا خشك وباران نبود، تااینکه روز دوشنبه بیست و پنجم شهر ذیحجه به‌شکار چند شبه به‌دوشان‌تپه رفتیم.

تعلیقات و تصحیحات و اضافات

ص/س

۲/۱ – دارالمرز (گیلان) در ۹۷۵ قمری جزء ممالك محروسهٔ ایران به‌شمار آمد وقبل از آن شاید درقلمرو خاصه بود. طبق نوشتهٔ سانسون (ص ۴۵) یك وزیر دررشت مقر داشت. این مطلب علت این را که تعداد نواحی نامبرده درفهرست ولایات در تذکرة الملوك بسیار قلیل است بیان می‌دارد.

گسکر درمغرب مرداب و کهدم در کنار بستر سفیدرود آنجا که سفیدرود از کوه خارج می‌شود ورانکوه درروی کوه، واقع درمشرق چالکه رود قرار دارد.

(سازمان اداری حکومت صفوی باتعلیقات مینورسکی ترجمهٔ مسعود رجب نیا بهمن، ۱۳۳۴، ص ۲۰۱).

اعتمادالسطنه محمد حسن‌خان صورت حکام ایالتی گیلان رابدین‌شرح نوشته است:

میرزا عبدالباقی منجم باشی گیلانی.

حاج علی‌خان حاجب الدوله – والد اعتمادالسطنه که از طرف مهد علیا به‌نظم آنجا مأمورشد.

عیسی خان والی.

امیر اصلان خان عمیدالملک مجدالدوله.

نواب اردشیرمیرزا رکن الدوله به‌وزارت میرزا زکی رشتی.

قاسم خان والی‌وزیرمختارسابق مقیم پطرزبورغ.

امیراصلان خان قاجار مجدالدوله ثانیاً . به‌میرزا سعیدخان ــ وزیر دو لخارجه مؤتمن‌الملک ــ واگذار شد که میرزا عبدالوهاب‌خان نصیرالدوله برحسب تفویض مؤتمن‌الملک مباشر بود.

دوستعلی خان نظام الدوله .

محمود خان قراگوزلو ناصرالملک به مرحوم محمد رحیم‌خان علاء‌ـ الدوله تفویض گردید که میرزا زکی ضیاء الملک ازجانب معزیٰ‌ـ الیه مباشرت نمود.

حضرت اشرف والا کامران میرزا نایب‌السلطنه امیر کبیر که عبدالله خان قاجاروالی ازجانب حضرت اسعد والا مباشر بود.

میرزا احمد مشیرالسلطنه ازجانب حضرت والاایضاً.

نواب ابوالفتح میرزامؤید الدوله ازجانب حضرت والاایضاً.

نواب ابوالنصربالاستقلال. (المآثر والآثار ص ۳۴).

۱/۱۹ ــ پل منجیل : تجدید پل منجیل که واسطهٔ عبور جمیع مسافرین داخله وخارجه است ازسمت عراق به گیلان وبالعکس درسنهٔ ۱۳۰۳ قمری (المآثروالآثارص ۸۱).

۱۰/۲۰ ــ ترتیب استفاده‌ازآب سفیدرود (جغرافیای‌مفصل ایران تألیف‌مسعود کیهان ج ۳ ، اقتصادی ص ۷۶) .

۱/۲۲ نگذارند به جای بگذارند صحیح است.

۷/۲۳ ــ راه ساخته : ساختن راه گیلان که مراقبت ومواظبت واتمام آن با

محمود خان قراگوزلو ناصر الملک بود، در حکومت نواب اردشیر میرزا رکن‌الدوله‌بتاریخ ۱۲۷۸ قمری، سال پانزدهم‌ازجلوس‌همایون (المآثروالآثارص ۶۹).

۱۸/۲۸ ــ تعمیرعمارات‌دیوانی‌سبزه میدان گیلان درسال ۱۲۷۹ قمری ، سال شانزدهم ازجلوس همایون (المآثر والآثارص۶۹) .

۸/۳۱ ــ بناء برج جدید محکم با نهایت عظمت در انزلی به مباشرت میرزا فرج‌الله خان ــ آجودان توپخانه ــ بتاریخ هزار و دویست و شصت و هشت قمری ، سال پنجم جلوس همایون (المآثر والآثارص ۶۳)

۲/۳۴ ــ بودند به جای ودند.

۱۰/۴۱ ــ عکسباشی به جای عکاشباشی درست است.

۱۳/۴۳ ــ رودخانهٔ مرد هنداس یا مروهنداس شناخته نشد (سید محمد تقی میرابوالقاسمی) .

۸/۴۵ ــ لوباروچارکنه پس از منکوده و فخب وپیله داربن، سرراه مرداب انزلی به رشت‌بوده است‌ولی امروز شناخته شده نیست (سیدمحمدتقی میر ابوالقاسمی) .

۸/۴۵ ــ آبادیهای مبارک‌آباد ومنگوده وفخب وپیله‌داربن دهکده های شناخته شده وقدیمی است که تا امروز بر جای است و در راه قدیم انزلی به رشت ، ازطریق مرداب وپیره بازار است . درهمین مسیر از منگوده وتش (بفتح تاء) وبیج به‌مبارک‌آباد ،رودخانه‌ای‌به‌نام گیشه‌ــ دمرده (محلی که عروس غرق شده) بوده است. بهرحال درتلفظ مردم ده‌نشین «دمرده» (بفتح دال ومیم ودال دوم) صحیح است نه«ده‌مرده» که ضبط‌سفرنامه است(سید محمدتقی میرابوالقاسمی).

۳/۴۸ ـ دربارهٔ عینك وپل ودریاچهٔ آن که رشت را ازراه احمد گوراب به پسیخان متصل می‌ساخت ، امروزقسمتی ازآن هنوزباقی است که بصورت آبگیربزرگی درسمت‌چپ‌جادهٔ رشت به‌پسیخان دیده‌می‌شود. احداث‌جادهٔ‌ماشین‌روازوسعت‌این آبگیریابقول‌ناصرالدین‌شاه«دریاچه» کاست وبا افزایش باغها ومزارع درطرف دیگراین دریاچه که‌تقریباً بخش وسیعی اززمینهای میان دوجادهٔ اسفالتهٔ فعلی رشت به پسیخان ورشت به «جیرده» را دربرمی گرفت ، بیش ازپیش کوچك گردید. امروزدراین‌مسیرودرکناره های‌جادهٔ‌رشت وجیرده‌آبگیر های‌منفرد وکوچك و بزرگ و علفزار های نیمه باتلاقی است که به اصطلاح محلی «چاك» می گویند ودرفصل تابستان وپاییز که‌آب کمتر است، قابل استفاده می‌باشد.

بهرحال‌ازاین‌مسیر، یعنی ازمسیربالای‌آبگیرفعلی‌عینك‌راهی به‌سوی دهکدهٔ پسیخان‌بوده که‌عابرین‌رابه‌پل خشتی (آجری)پسیخان که اینك درچند قدمی پل بتونی‌راه رشت به‌پسیخان مانده است ، پیوندمی‌داد. امروز این راه از میان رفته است. تنها اثر باقی ماندهٔ آن همان پل خشتی (آجری) پسیخان می‌باشد . اینجانب کارت پستالی در اختیار دارد که‌مظفرالدین شاه‌درسفرفرنگستان ازعینك برداشته که‌خودش درکالسکه لمیده است وحاکم گیلان ومهماندار وچندتن دیگردرآن دیده می‌شوند وبربالای‌کارت پستال به دوزبان فارسی وفرانسه نوشته شده است «اعلیحضرت مظفرالدین شاه رشت درعینك» آقای فخرائی درکتاب گیلان در جنبش مشروطیت پس ازص ۱۰۸، آن را آورده

بدون آنکه مطالبی که عرض کردم درآن دیده شود ولی خودایشان درزیراین تصویر آورده‌اند: «در پذیرائی سردار همایون در رشت باغ مدیریه از میهمانش مظفرالدین شاه» (سیدمحمدتقی میرابوالقاسمی)

۱۰/۴۸ ـ ناصرالدین شاه از بنفشهٔ آبی و قرمز یاد می کند. ظاهراً بنفشه قرمز نداریم ودراین نقاط که ناصرالدین‌شاه می گذرد دو نوع بنفشه سفید وبنفش است.

۱۱/۴۸ ـ «ازروی اسب دست به بنفشه می‌رسید» دست سواردرحدود دو متر از سطح زمین فاصله دارد. این سخن ظاهراً درست نیست.

۴/۵۵ ـ توتك‌بن «بفتح تاء دوم وضم‌باء» نام اصلی‌روستاست. منطقه‌ای‌آباداست ومردم روشنی‌دارد. تلفظ امروزی «توتکابن»است (جعفرخمامی‌زاده).

۶/۵۵ ـ کوخس«بضم خاء» ضبط درستی‌نیست ودرست‌آن «گوخس» است که امروز«گاوخس» گویند. این دهکده امروزباقی است وتقریباً متصل «توتکابن» است (جعفرخمامی‌زاده)

۶/۵۵ ـ نصفین= نصفی که‌چراغعلی تپه‌نزدیك آن است وآثارباستانی باارزشی از این تپه که معروف به «مارلیك» شده است بیرون آمـد. (جعفـر خمامی زاده)

۱۴/۵۶ ـ لرستان به جای لرسنان درست است.

۶/۵۷ ـ کیاباد قسمتی‌ازمنطقهٔ‌وسیعی است به‌نام «کیاباد تخت» که‌استخر بزرگی برای‌آبیاری زمینهای‌مزروعی‌آن درشرف ساخته شدن‌است (جعفر خمامی زاده).

۷/۵۷ داکی دره شناخته نشد ولی روستائی به نام «داك دره» نزدیك ویابه ودرقسمت شرقی خلیل‌آباد است (جعفرخمامی‌زاده) داکی‌دره

ظاهراً شکل قدیمتر داکک دره است.

۷/۵۷ ریابه نادرست است وصحیح آن ویابه است (جعفر خمامی زاده).

۷/۵۷ ـ کلدیان نادرست است وصحیح آن گلدیان (بفتح گاف) است ومتصل به داکک دره است (جعفر خمامی زاده).

۷/۵۷ کله ورز باید گلدوز (بکسر گاف و فتح واو) باشد. در نزدیک نصفی وفتلک واقع شده است (جعفر خمامی زاده).

۷/۵۷ ـ نستلک ضبط غلط ودرست آن فتلک (بفتح فاء وتاء ولام) که منطقه‌ایست آباد و کشاورزی خوبی دارد (جعفر خمامی زاده).

۷/۵۷ کلشتر (بفتح کاف ولام و تاء).

۱۵/۵۷ ـ ابلاغ به جای ایلاغ درست است.

۲۰/۵۷ ـ تیهو به جای نیهو درست است.

۳/۵۸ ـ غروب به جای غررب درست است.

۲/۵۹ ـ خرزان به جای خزران درست است.

فهرست جامع

فهرست جامع

و

ه

ی

مصطلحات شکار در سفرنامهٔ ناصری

برای بیان این مصطلحات از کتب زیر استفاده شد:

پرندگان ایران، سازمان حفاظت محیط زیست، دی ماه ۱۳۵۴ شمسی.

فرهنگ فارسی تألیف دکتر معین، تهران ۱۳۶۰ شمسی.

فرهنگ گیلکی گردآوردهٔ منوچهر ستوده تهران، بهمن ماه ۱۳۳۲ شمسی.

وقایع الزمان تألیف دوستعلی خان معیرالممالک به کوشش خدیجه نظام مافی، نشر تاریخ ایران شمارهٔ ۹ سال ۱۳۶۱ شمسی.

پاره‌ای از این مصطلحات در متن سفرنامه ناصری نیست و ما برای تکمیل آنها به این فهرست افزودیم.

آلاگزنه: پرنده‌ایست حرام گوشت ، اندکی‌از گنجشک‌بزرگتر، معمولاً روی پرچین های اطراف زراعت می‌نشنید و از ملخ و حشرات تغذیه‌می کند. (وقایع الزمان ص ۱۰۹) .

ابابیل : پرنده‌ایست حرام گوشت و گذاری (درفصول مختلف به جاهای‌متفاوت کوچ می کند) نظیرپرستواست . درعرف آن را «شمشیربال» گویند. (وقایع الزمان ص ۲۷).

اردک: اردک ارده‌ای (پرندگان ایران ص ۵۷).

اردک بلوطی (پرندگان ایران ص ۶۶).

اردک تاجدار (پرندگان ایران ص۶۵).

اردک چشم طلائی (پرندگان‌ایران ص۶۹).

اردک دم دراز (پرندگان ایران ص ۶۸).

اردک سرحنائی (پرندگان ایران ص ۶۵).

اردک سرسفید (پرندگان ایران ص ۷۱).

اردک سرسیاه (پرندگان ایران ص ۶۷).

اردک سیاه کاکل (پرندگان ایران ص ۶۶).

اردک مرمری (پرندگان ایران ص ۶۰).

اسبله : نوعی ماهی که دارای کله‌ای بزرگ ودهانی گشاد است آن را «سبله» نیز گویند. از انواع ماهیان دریای مازندران است که به نام علمی

silurus clamis linne معروف است این ماهی را به فرانسه le silure و به روسی « som » می‌خوانند . رابینو این ماهی را به نام selurus ضبط کرده است.

باقرقره : پرنده‌ایست حلال گوشت: به اندازهٔ کبوتر. کلمه ترکی است واصل آن «باقی قرا» به معنای سینه سیاه است. (امیر امیرحسینی).

نوعی دیگراز باقرقره بنام قره قویوروخ (دم‌سیاه) به‌ایران ازطرف استپهای سیبری و چین در دسته های بسیار بزرگ در پائیز مهاجرت میکنند از نظر جثه کمی ازباقرقره کوچکتراست وصدایش هم فرق دارد که ازطرف شمال شرقی ایران مسیرقوچان وبجنوردبه ترکمن صحرا می‌آیند ودر دشت گرگان مدت چند ماه می‌مانند وقسمتی هم از طریق سیاه پرده و دشت کویربه خوزستان می‌روند (امیرامیرحسینی).

باقرقره = باقی قرا وقایع الزمان ص ۷۴و۷۸و۹۹و۱۱۰ .

بالابان : نوعی پرندهٔ شکاری است. پرندگان ایران ص ۱۰۲. وقایع الزمان ص ۱۱۰ و ۱۱۵.

بایقوش : «یك بایقوش یا ایلدرم گرفتم» پرنده‌ایست شکاری .

بحری: پرنده‌ایست شکاری : پرندگان ایران ص ۱۰۳ . وقایع الزمان ص ۱۱۰ و ۱۱۵ .

بدبده: (بفتح هردوباء) = بلدرچین = وشوم = وشم. بدبده وقایع الزمان ص ۳۵) .

بردادن : بلند نشدن شکارپرنده تاشکارچی به‌تیررس برسد و برندادن یعنی پریدن شکارپیش ازاینکه شکارچی به تیررس برسد.

برداد (وقایع الزمان ص ۱۰۷).

برنداد (وقایع الزمان ص ۱۰۷).

بز (بضم باء) : پرنده‌ای که هنوز تولک نکرده وپر های اولیه را نریخته است وقایع الزمان ص ۱۰۵ و۱۶۷ .

بلدرچین : پرنده‌ایست حلال گوشت وگداری ، دارای جثه‌ای تقریباً سه‌برابر گنجشک،معمولاً درزراعتها زندگی می کند = کرک =بدبده .

(وقایع الزمان درصفحات متعدد) پرندگان ایران ص ۱۱۵.

به چرخ انداختن: تازیها تکه بزرا به‌چرخ انداختند.

به مارق رفتن : (دراصطلاح ناصرالدین شاه) = مارخ رفتن (بضم راء وسکون خاء) : به تیررس آمدن شکار اعم ازاینکه شکارچی به شکار نزدیك شود یا شکارچی در سنگر و کومه باشد و شکار نزدیك به او شود . (مهندس میرشمس الدین مهنا).

پارت : پرنده‌ایست حلال گوشت به اندازهٔ دوبرابر و نیم گنجشک و گداری است . پارت دو جنس است : ۱ ــ پارت معمولی که در پائیز و زمستان دیده می‌شود. ۲ ــ پارت گل سرخی که درفصل گل سرخ گدار می کند ودرشت تراز پارت‌معمولی‌است. کنار مردابها ولش‌آبهازندگی می کند. (امیر امیرحسینی)

پرلا =چنگر : پرنده‌ایست آبی سیاهرنگ حلال گوشت کم پرواز شنوو زیرآبی می‌رود.

چنگر: از پرندگان آبی است . این پرنده را به روسی lesuxa یا

keshkalâk و به زبان آلمانی dlaschuhn و به زبان علمی: fuliea atral نامند.

پشه خوار: پرنده‌ایست حرام گوشت و گداری که از پشه تغذیه می کند.
(امیر امیرحسینی) پشه خوار ، (وقایع الزمان ص ۹۶) . پشه خوارزرد (وقایع الزمان ص۹۰و۹۷). تازی کشیدن :تازی را به دنبال شکارفرستادن.
تازی بازی (وقایع الزمان ص ۹۹).

تکه بز: بز جوان.

توکا: پرنده ایست حلال گوشت که بیشتردرجنگلهای شمال ایران‌است‌واجناس مختلف دارد : توکای سیاه ، توکای طوقی ، توکای ابلق، توکای چیل، در پائیز وزمستان می‌آید .
توکا (وقایع الزمان ص ۱۱۴، ۱۲۳).
توکای ابلق (وقایع الزمان ص ۱۲۳).
توکای چیل (وقایع الزمان ص ۱۲۳، ۱۹۶).
توکای سیاه (وقایع الزمان ص ۱۲۳).
توکای طوقی (وقایع الزمان ص ۱۲۳ ، ۱۵۴).

تولک (بفتح لام) رفتن وتولک کردن : پرریختن تمام پرندگان پس از بلوغ یک بارپر می‌ریزند و پس ازآن سالی یك بارتولك می‌روند. (امیر امیرحسینی)

توله : سگ شکاری . بچهٔ او را کته (بضم کاف) گویند. در وقایع الزمان در صفحات متعددآمده است.

تیپچه : وسیله‌ایست برای شکاربلدرچین،صدای ماده بلدرچین‌ازآن درمی‌آید.
توروتیپچه ازلوازم گرفتن بلدرچین است.

تیهو: پرنده‌ایست حلال گوشت به اندازهٔ نصف کبک که بیشتر در کوهستان است(امیرامیر حسینی)پرندگان ایران ص ۱۱۳ .
دروقایع الزمان درصفحات متعدد نام این پرنده آمده است.

جرودی: ازپرندگان شکاری است.وقایع الزمان ص ۱۱۰و۱۱۵.

جره اردك (بضم جیم و تشدید و کسرهاء) نوعی اردك کوچک وبسیارتیزپر است. وقایع الزمان ص ۱۰۴و۱۹۷.

چاخرق وچاخلق: پرنده‌ایست حلال گوشت و گداری وصحرائی ، کویری و دودوئک . (امیر امیر حسینی) دروقایع‌الزمان. چاخرق ص ۱۰۴ و۱۶۶ و۱۶۷ و۱۹۷ . چاخلق پرندگان ایران ص ۱۶۰.

چرخ ریسک : پرنده‌ایست حرام گوشت . اندکی از گنجشگ کوچکتر،بهار می‌خواند وصدای زیبائی دارد. (امیر امیرحسینی) درپرندگان ایران :
چرخ ریسک بزرگ ص ۳۱۹. چرخ ریسک پشت سرسفید ص ۳۱۸ .
چرخ ریسک پشت بلوطی ص ۳۲۷. چرخ ریسک تورانی ص ۳۲۰.
چرخ ریسک دم درازص ۳۱۷ .

چکچکی : پرنده‌ایست حرام گوشت کوچکترازگنجشک بیشتر در کوهستان دیده می‌شود (امیرامیرحسینی).
دروقایع الزمان : چک چکی ص ۱۱۰.
درپرندگان ایران:چکچک‌ابلق‌ص ۲۹۸ چکچک‌ابلق جنوبی ص ۳۰۰

چکچک ابلق خاوری ص ۲۹۹ چکچک بیابانی ص ۳۰۰.
چکچک پشت‌سفید ص ۳۰۵ چکچک دشتی ص ۲۷۷ چکچک دم سرخ ص ۳۰۵ چکچک دم سفید ص ۳۰۶ چکچک سر سیاه ص ۳۰۶ چکچک سیاه(اتفاقی) ص ۳۵۷ چکچک کوهی ص ۲۹۸ چکچک گوش سیاه ص ۲۹۹.

چیل: به پرندگانی گویند که سینه‌شان خالدار است.

چیلاق: پرنده‌ایست حرام گوشت بـه جثه سه برابر یـک کلاغ کـه لاشه خوراست. وقایع الازمان درصفحات متعدد.

حسن کلی (مازندران) = نفتی جل (گیلان).

نفته جیر = نفته جیل = نفته کونه از پرندگان آبی دریای مازندران است که دوقسم آن دراین دریا تشخیص داده شده است:

1- podiceps ruficblis pall.
2- podiceps nigricans scopoli

یک قسم آن را به زبان روسی

malaya poganka

خوانند وبه زبان آلمانی zwerg steissfuss

می‌خوانند. (فرهنگ گیلکی).

حقار: ازپرندگانی است که ناصرالدین شاه شکار کرده ولی مشخصات آن را نیافتیم.

حواصل = حواصیل ardea cinerea مشخصات نوع خاکستری آن به این شرح است: ۹۰ سانتیمتر، ازحواصیل دیگر بزرگتر سطح پشت خاکستری،

سرو گردن سفید و بانوار چشمی پهن و سیاه که تا انتهای کاکل بلندش امتداد پیدا می کند شرح بیشتری در ص ۴۱ و ص ۴۲ پرندگان ایران.

خج = خوج = درختی جنگلی است که میوه‌ای همانند گلابی واقسام آن دارد با نام علمی ilex aquifolium وقایع الزمان درصفحات متعدد.

داراشکنه: دارکوب. وقایع الزمان ص ۱۵۲.

پرندگان ایران به شرح زیر: دارکوب باغی ص ۲۱۸ دارکوب بلوچی ص ۲۱۹ دارکوب خالدار بزرگ ص ۲۱۸ دارکوب راه راه ص ۲۱۶ دارکوب سبز ص ۲۱۶ دارکوب سبز راه راه ص ۲۱۷ دارکوب‌سرسرخ ص ۲۱۹ دارکوب سیاه ص ۲۱۷ دارکوب کـوچک ص ۲۲۰ دارکوب بال سفید ص ۲۱۸ دارکوب پرنده‌ایست که غذایش کـرمها وحشرات زیرپوست درختان است به نام علمی picus viridisl و به روسی آن‌را zelen یا diàtel می‌خوانند.

دق (بکسردال): مرض سل.

دلیجه: پـرنده‌ایست حرام گوشت به انـدازهٔ قرقی از پرندگان شکاری است که‌قورباغه، موش‌ومارمولک‌وامثال آنهاراشکارمی کند.(امیرامیرحسینی) = دلیجه وقایع الزمان درصفحات متعدد.
پرندگان ایران: دلیجه ص ۱۰۷ ودلیجهٔ کوچک ص ۱۰۶.

دودوئک: پرندهٔ حلال گوشت سرزمین ایران است کم پروازمی کند (امیر امیر حسینی). پرندگان ایران: دودئک ص ۱۶۱.

دیاق تفنگ کرد (بفتح دال) تفنگ را برای تیر اندازی آماده و حاضر کرد (مهندس میر شمس الدین مهنا).

روداب: درمقابل آب قنات به کار رفته است.

زاغچه‌ای غریب: کوچک وچشمها سفید مثل برف ، رنگ بدن سیاه سرو گردن الوان .

زنگوله بال : کمر کوچکتر ازهوبره کویری ودشتی است در پرواز بالش صدای زنگوله می کند. (امیرامیرحسینی).

سار: پرنده‌ایست حلال گوشت جنسی ازآن به نام سارپشت گلی است که رنگ پشت گلی زیبائی دارد و سابق در تهران در فصل رسیدن توت گدار می کرد. (امیر امیرحسینی) سارپشت گلی دروقایع الزمان ص ۱۶۷ و ۱۶۸ و۱۹۷ .

در کتاب پرندگان ایران: سار ص ۲۵۴، سار صورتی ص ۲۵۴.

سرزدن : دراصطلاح قوش بازی وقتی است که پرندهٔ شکاری موفق به گرفتن شکار نشده برای گرفتن به او سرمی‌زنند.

سوف: نوعی ماهی دریای مازندران است: این ماهی شبیه به ماهی سفید است ولی محیط شکم آن کمی بیشتر ودمش باریکتر وظریفتر است. سر این ماهی ازماهی سفید کوچکتر ووزن آن میان سه تاهفت کیلو گرم دیده‌است. نام علمی این ماهی : **lucioperka lulioperca linné** این ماهی را به زبان روسی **sudâk** می نامند.

شاهین: پرنده‌ای شکاری قوی‌ترازعقاب، رشیدترین پرندگان ایران ص۱۰۴ووقایع الزمان ص ۱۱۰ و۱۱۵ .

شنقار: ازپرندگان شکاری است که سنقر نیز نامیده می‌شود. از گونه‌های بازاست که بومی مناطق سردسیر است. پرنده ایست بسیار زیبا وخوش خط وخال که لانه‌اش رادرشکاف سنگهاوصخره های مرتفع وغیر قابل عبور تهیه می کند. ماده

حیوان ۳ تا ۴ تخم می گذارد ونرو ماده متناوباً روی تخمها می‌خوابند. جزء باز های سیاه‌چشم و از انواع دیگر بازها، درشت‌تر وقوی تراست و درشکار بسیارتیزپر وچابک است. (فرهنگ معین).

صید ماهی شیل می کنند: منظور به شکل شیل بندی وسد بندی جلورود ماهی می گیرند.

طرلان : شاهباز از پرندگان شکاری. پرندگان ایران ص ۷۹. وقایع الزمان ص۱۱۰ و۱۸۳.

شاهباز : گونه‌ای از باز به نام علمی **astur palumdarius** به رنگهای زرد خرمائی یا خرمائی تیره وسفید دیده می‌شود ولی بیشترنوع سفید رنگ آن را بدین نام خوانند ورنگهای دیگرآن را غالباً به نام طرلان وقوش وبازنامند ، برای اطلاعات بیشتر به فرهنگ معین نگاه کنید.

قراگوز = (سیاه چشم) نوعی قرقی رشید وسیاه چشم است.

قرقاول (خروس) : نرقرقاول‌را گویند . وقایع‌الزمان ص۱۱۳. پرندگان‌ایران ص۱۱۶ . برای اطلاع بیشتر به فرهنگ‌معین نگاه کنید.

قرقی: ازپرندگان شکاری . وقایع الزمان صفحات ۶۷ و۶۸ وشش مورد دیگر. پرندگان ایران‌ص۸۱ . برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به فرهنگ‌معین.

قرک (بضم قاف وراء) = قورک = آری قاپان (ترکی) : پرنده‌ایست حرام گوشت ، گداری، که بیشترازحشرات‌پرنده‌نظیرزنبور تغذیه‌می کند.= زنبور خوره وقایع الزمان صفحات ۸۹، ۱۶۷، ۱۹۷.

قره غاز: پرنده‌ای آبی که بردرخت می نشیند بقول ناصرالدین‌شاه .

قره قوش : ازپرندگان شکاری است.

قزقون (بضم قاف) : پرنده‌ایست حرام گوشت وبزرگترین جنس خانواده کلاغ است . عوام گویند تاهزار سال عمردارد. وقایع الزمان ص۱۱۲.

قزل : ازپرندگان شکاری.

قوش: دودست قوش هم خودم انداختم (متن سفرنامه). ازپرندگان شکاری‌است. وقایع الزمان ص۱۴ و۴۴ وچهارمورد دیگر.

قوشچی : کسی که ازقوش پذیرائی می کند.

کاکلی: پرنده‌ایست حلال گوشت،صحرائی، کمی بزرگتراز گنجشک. این پرنده گداری نیست. درزبان‌ادبی «چاوک» گویند(امیر امیرحسینی)وقایع الزمان‌ص ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۸۹، ۱۹۷.

کال رودخانه: کال به معنی خشکرود و رودخانه های‌سیلابی است که بهارآب دارد ودرسایر فصول‌خشک است. ناصرالدین شاه به معنی قسمت علیای رود به‌کار برده است.

کبک : ۳۳سانتیمتر،ازتیهو بزرگتراست.منقار وپاهای‌قرمز دارد(درپرندگان ایران ص ۱۱۳ شرح مفصلی نوشته شده است) درو‌قایع‌الزمان‌درصفحات متعدد ازاین پرنده یاد شده است.

کپور (بضم کاف): ماهی کپور پوست کلفتی دارد وزرد رنگ است . گوشت آن نسبت به سایر انواع ماهـی بد خوراک است . وزن آن تا هشت کیلوگرم هم می‌رسد و نسبت به انواع دیگر ماهی سخت جان است. نام علمی آن **cyprinus carpio linne** به فرانسه **la corpe** و بـه روسی **sázán** گویند (فرهنگ گیلکی).

کرک: (بفتح کاف وراء) = بلدرچین . وقایع الزمان ص ۳۵.

کشگرک: زاغی ، زاغچه ، کلاغ زاغی . وقایع الزمان ص ۱۹۷.

کلاغ:وقایع الزمان صفحات : ۹۴، ۱۰۵، ۱۱۲ ، ۱۳۳، ۱۶۶، ۱۸۹، ۱۹۳. کلاغ ابلق ، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۸۹، ۱۹۷. کلاغ بغدادی ، ۹۹ ، ۱۱۶ ، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۵۲ ، ۱۹۷. کلاغ سبزص ۷۵. (در این صفحات در کتاب پرندگـان ایران فقط نام برده شده است) کلاغ ابلق ۲۶۳، کلاغ جنگلی ۲۶۳ ، کلاغ سیاه ۲۶۲ ، کلاغ گردن بور ۲۶۲، کلاغ هندی ۲۶۲.

کاوکوهی = گوزن = مرال، ساکنان دامنهٔ شمالی رشته کوهستان البرز معتقدند که این حیوان زهره ندارد و دمش به جای زهره‌اش است دم اورا پاد زهر مار می‌دانند ومی‌خورند.

گدار کردن (بضم کاف): تغییر دادن پرندگان در فصول مختلف محل زندگی خود را .

گداری (بضم کاف): حیواناتی هستند که درفصول مختلف جا عوض می کنند.

گرگ آموخته برای گرفتن شکار همچنین یوز را نیز برای گرفتن شکار تربیت می کرده‌اند.

للیکی (گیلان) = کرات (بکسر کاف) در مازندران . = خرنوب
siliquaceratonia

لیل: پرنده‌ایست حـرام گوشت شبیه قـرقی . بیشتر در شب شکار می کند و از خزندگان وقورباغه تغذیه می کند. (امیر امیرحسینی).

وقایع الزمان ص ۷۴، ۷۸، ۸۶. در پرندگان ایران ص ۱۰۴. شرح مفصلی در بارهٔ این پرنده نوشته شده است و نام علمی آن را falco subbutep

مارخ دادن (بضم راء) : نگاه کردن توله به طرفی که بوی محل شکار می آید ومتوجه کردن شکارچی به سمت شکار (وقایع الزمان ص ۱۰۷).

ماهی سفید یا سفید ماهی: به اصطلاح ساکنان حاشیهٔ دریای مازندران این ماهی را از انواع دیگر بهتر می‌پسندند، گوشت آن لطیف و خوش خوراك است. فرهنگ گیلکی ص ۱۳۸.

ماهی سیم : نوعی ماهی است که درماههای فروردین واردیبهشت صید می‌شود معمولاً نمك سود آن را به بازار مـی آورند . نام علمی این ماهـی abramis brama linne وبه زبان فرانسه la bréme prâuere وبه زبان ترکی آذربایجان چاپاخ یا چاپاخ سیم می‌خوانند.

اطلاعات بیشتری دربارهٔ این ماهی درص ۱۴۸ فرهنگ گیلکی نوشته شده :

مرال = گاو کوهی = گوزن .

مرغ سقا : پرنده‌ایست با نام علمی pelecanus وبه زبان فرانسه pêlican گویند. از راستهٔ پرده پاییان که دارای جثه‌ای نسبتاً بزرگ و پاهای کوتاه است، منقارش نسبت به جثه طویل و تا حدی پهن ومسطح است در نیمهٔ تحتانی منقارش کیسه‌ای مخاطی وجوددارد که محفظهٔ نسبتاً حجیمی جهت ماهیانی که شکارمی کنند به وجود می آورد. شرح بیشتری در بارهٔ این مرغ درفرهنگ معین ذیل مرغ آمده است .

مرغ واق: تاج بلند سفید دارد (بقول ناصر الدین شاه) = واق .

موش خور: پرنده‌ای به اندازه قرقی است وغذای اصلی او موش است.

میرشکار: کسی که امورشکار زیرنظر او اداره می‌شود.

نفتی جل: مرغی آبی است، بسیار کوچك است، دم ندارد، پربسیار کوچکی دارد بقدرپرگنجشك، رنگ بدن ماشی، حالت پرودم مثل اینست که جوجه مرغابی است.

واق: پرنده‌ایست حرام گوشت و گداری ، جثه‌اش از کلاغ بزرگتر است ، معمولاً درشبها پروازمی کند.

واق = واك : نام پرنده‌ایست کبود رنگ مخلوط با سفیدی که در کنار آبها نشیند وسرش سیاه است وازکاسهٔ سراوسه چهارعدد پر کاکل مانند رسته که درغایت سفیدی است وصید او اکثر ماهی است. در تنکابن این پرنده‌را آوبن گویند (فرهنگ معین).

هوبرَه: پرنده‌ایست حلال گوشت دردشت و کویر، منطقه گرمسیر. کمی از بوقلمون کوچکتر. هوبره (بفتح باء وراء) = آهوبره (سیر جان) با نام (لاتینی houdara =

حباری: پرنده‌ایست ازراستهٔ پابلندان که درنواحی صحرائی و کویری آسیا واروپا وآفریقا پراکنده است این پرنده جثه‌ای بزرگ بقدریک بوقلمون دارد و رنگ پرهایش زرد متمایل به خاکستری و صورتی و خالداراست . ازپرندگانی است که زیاد شکار می‌شود (فرهنگ معین ذیل هوبره ، برهان قاطـع تصحیح دکتر معین ج ۵ ص ۲۶۳ به بعد) تعلیقه‌ای دربارهٔ معنی دیگرهوبره (فرهنگ معین ص ۵۲۱۸).

یلوه (بکسریاء): پرنده‌ایست حلال گوشت و گداری، با گردن وپای بلند . درمحیط زیست بلدرچین زندگی می کند. یلوه (وقایع الزمان ص ۷۸ ، ۸۴، ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۶) یلوهٔ زرد ، ۱۰۳، ۱۹۷ . یلوه سیاه، ۱۹۷.

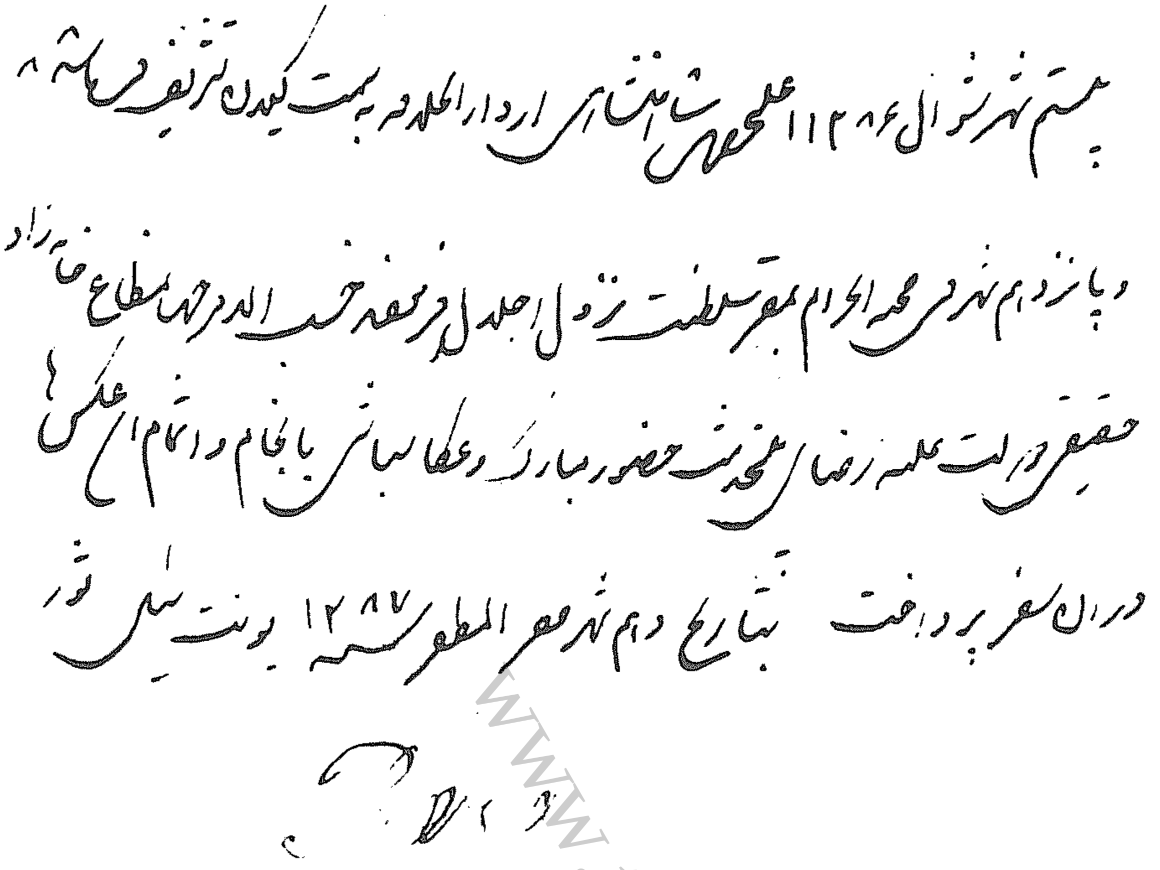
یورغه کردن: دویدن پرندگان نظیر کبک وتیهو وقرقاول. در وقایع‌الزمان آمده است: یورغه حرکتی است در چهار پایان که از قدم تندترو از یورتمه آهسته تراست. دراصطلاح شکار، وقتی حیوانی از قبیل کبک و تیهو وقرقاول سریع می‌رود، می گویند یورغه می کنند.

توضیحات دیگر

۳/۱۸ ص/س خرگام اسم اصلی بلوک عمارلوست ظاهراً دراین بیان ناصرالدین شاه اشتباه کرده است چه بلوک عمارلو به دوقسمت اصلی فاراب و خرگام تقسیم می‌شود.

۱۹/ سطر آخر بید مشک تازه زرد شده بود یعنی میله های نر و ماده ظاهر شده ورنگ‌زرد به‌خود گرفته است.

۳۱/ حاشیه حاکم به جای حاکن صحیح است.


بیستم شهر شوال ۱۲۸۶ اعلیحضرت شاهنشاهی ارواحنا فداه به سمت گیلان تشریف فرما شده

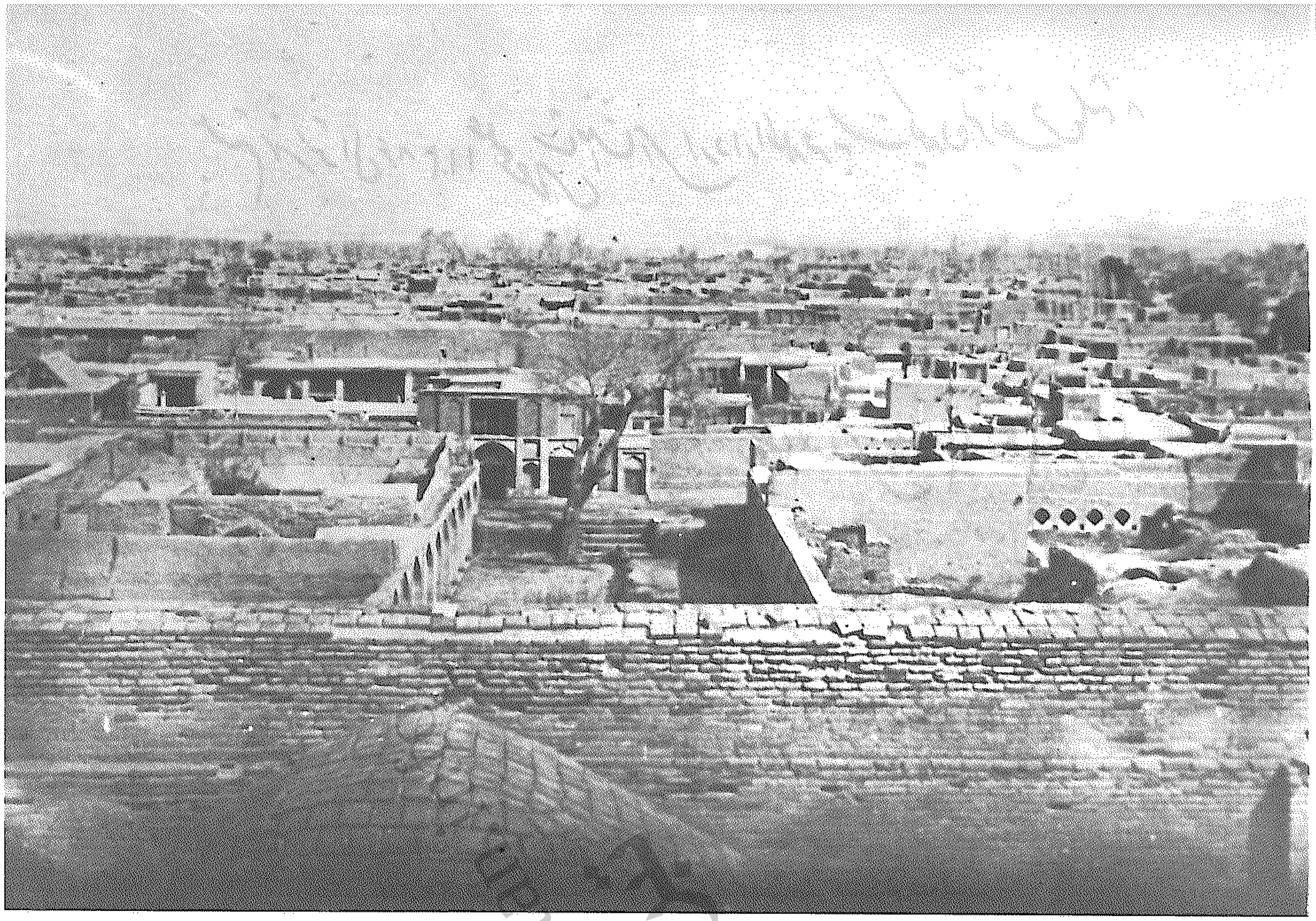
و پانزدهم شهر محرم الحرام به مقر سلطنت نزول اجلال فرمودند حسب الامر جهان مطاع خانه زاد

حقیقی دولت علیه رضای پیشخدمت حضور مبارک و عکاسباشی با انجام و اتمام این عکس

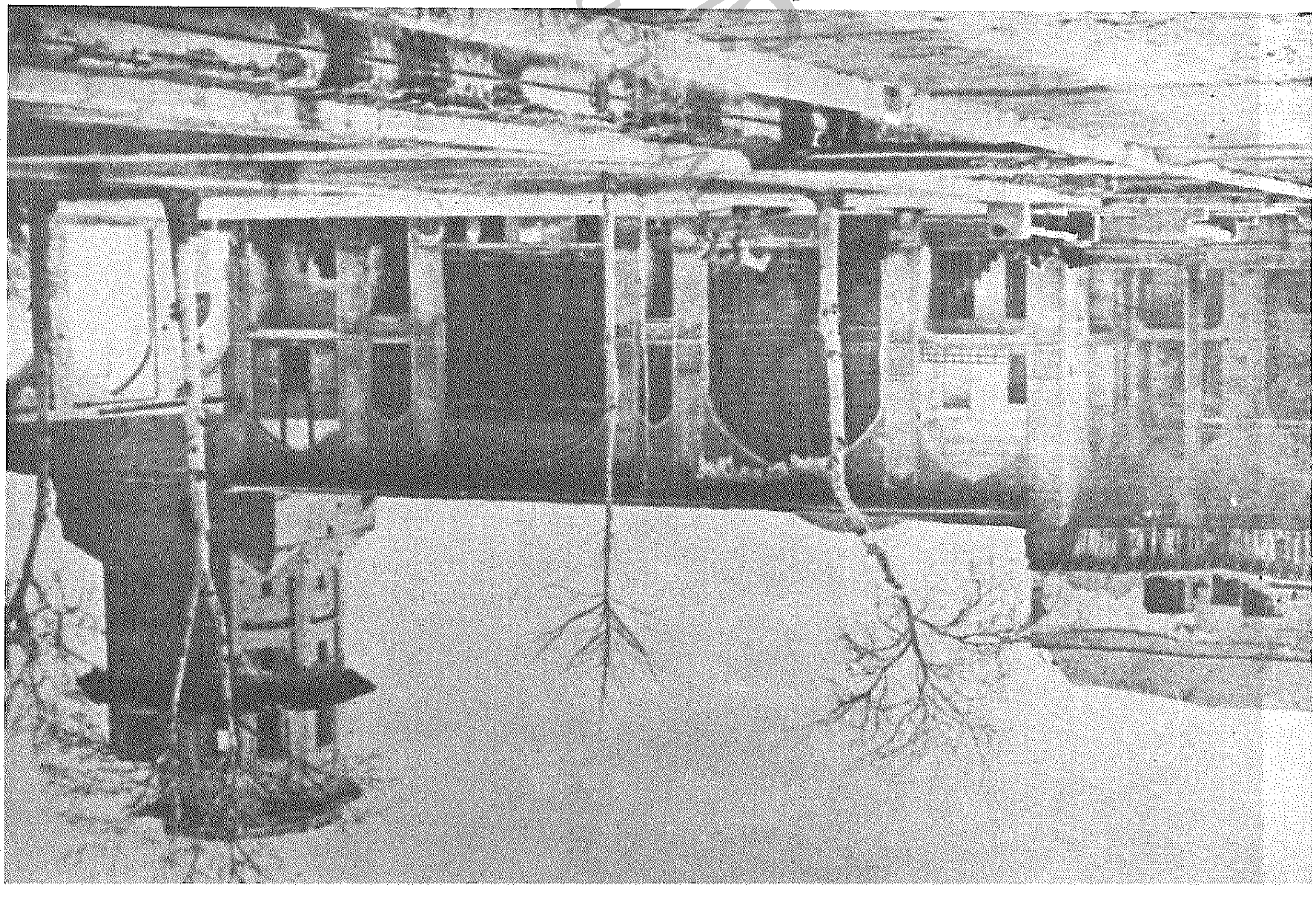
در این سفر پرداخت بتاریخ دهم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۸۷ یونت ئیل [illegible]

[illegible]

عکس شمارهٔ ۱ـ شرحی که عکاسباشی دربارهٔ عکسهای سفر گیلان نوشته است.



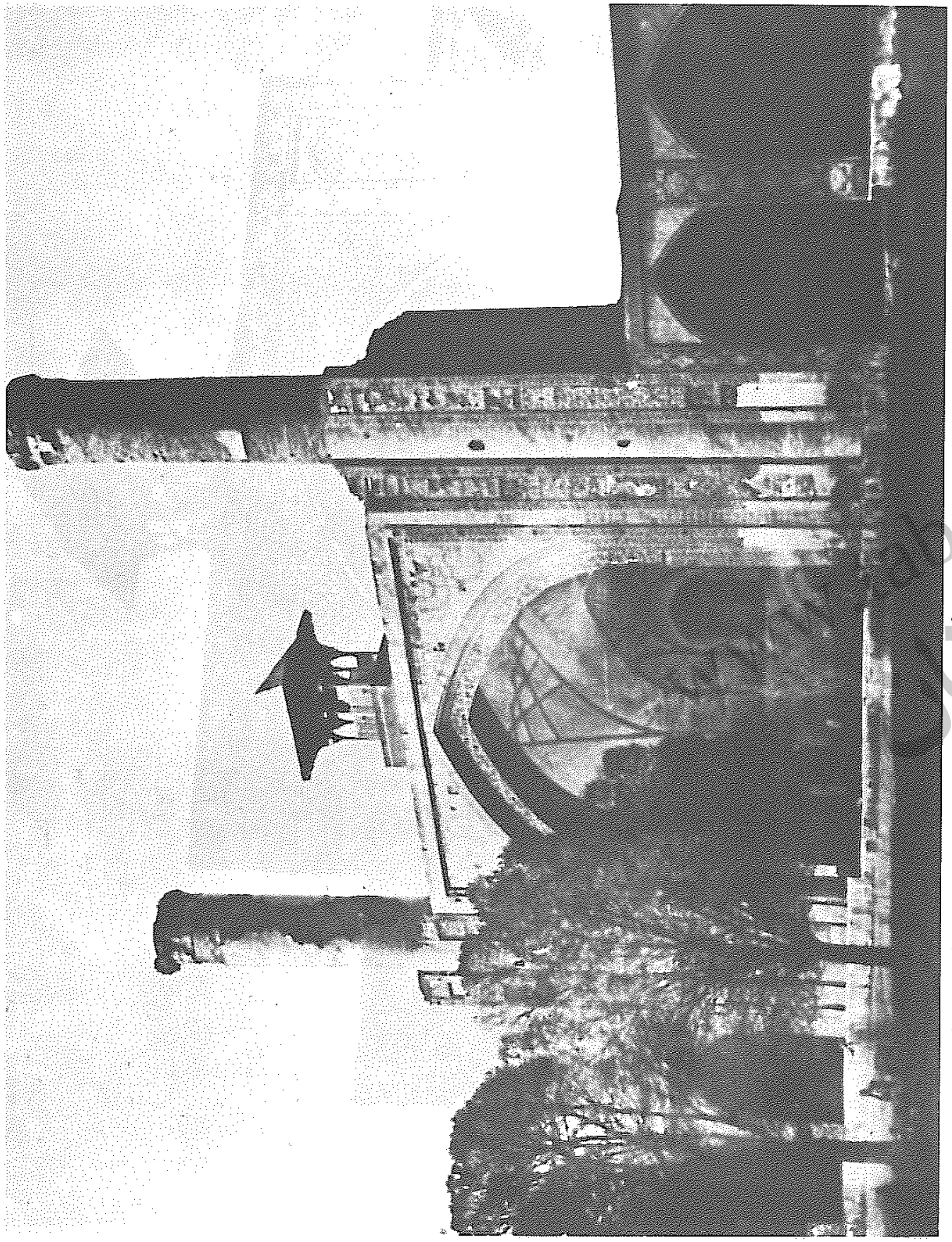
عکس شمارهٔ ۲ - سمت جنوبی شهر قزوین در سال ۱۲۸۷ قمری هنگام بازدید ناصرالدین شاه .



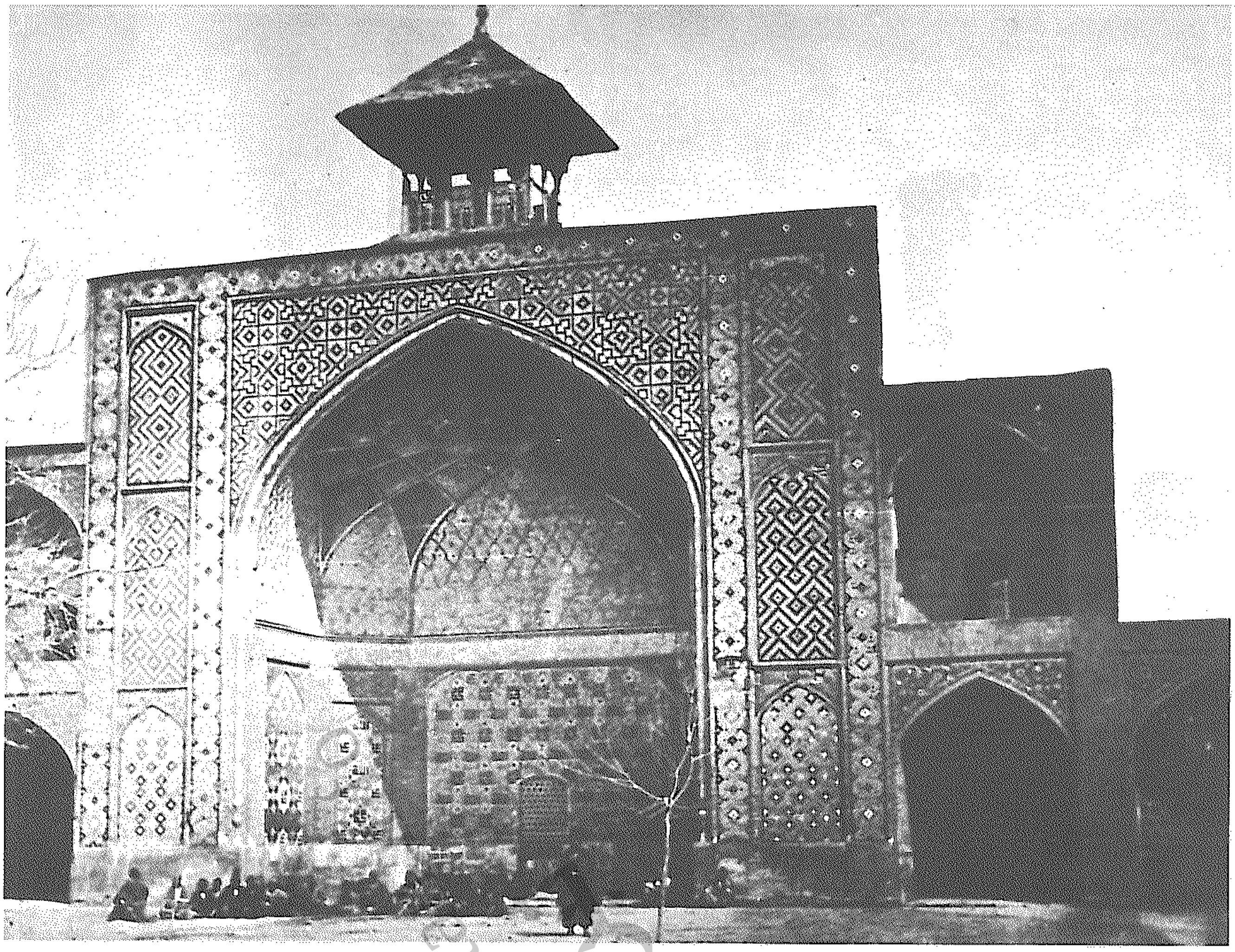
عکس شمارهٔ ۳ - عمارت دیوانی قزوین.



عکس شمارهٔ ۴ - برج عمارت دیوانی قزوین .

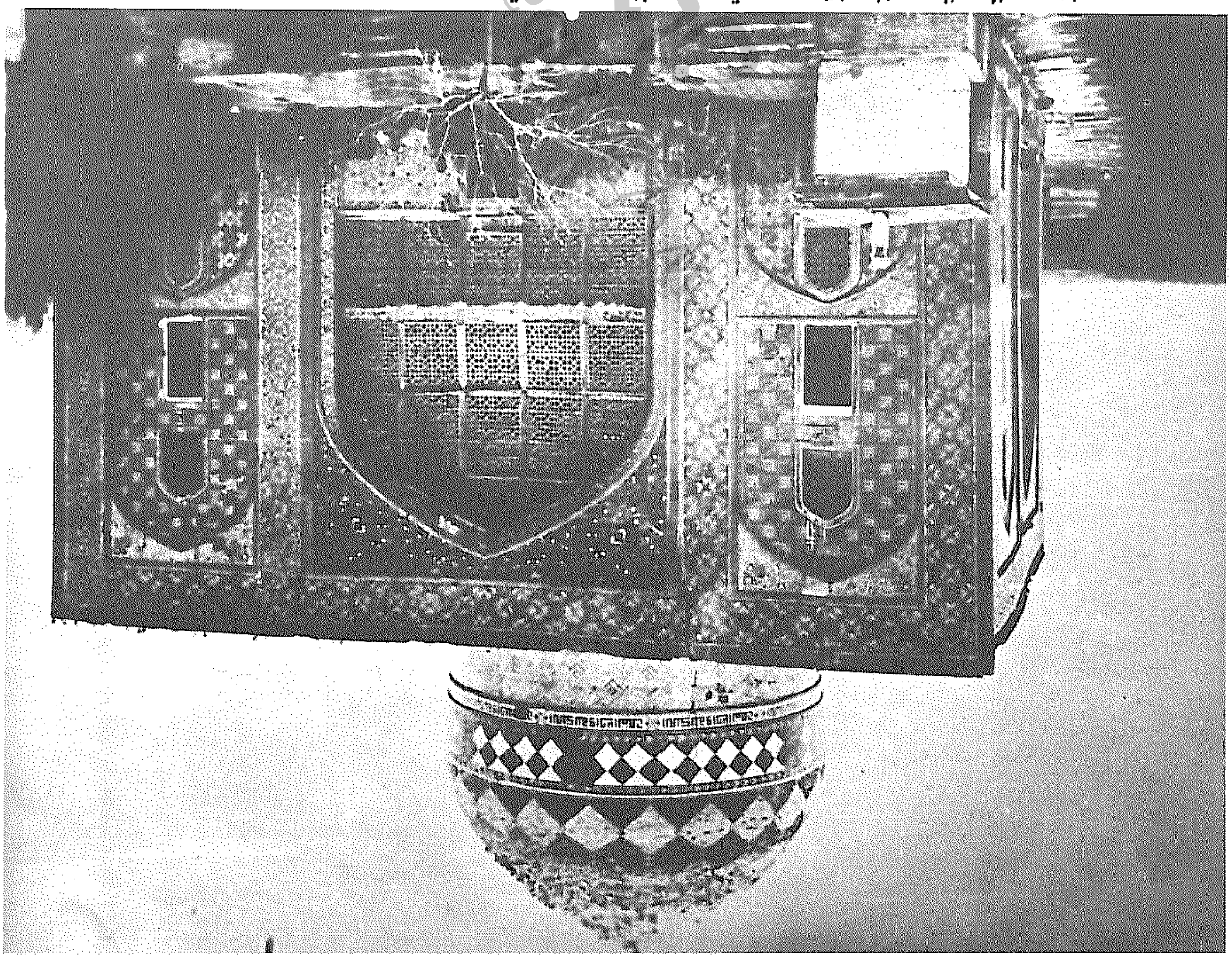


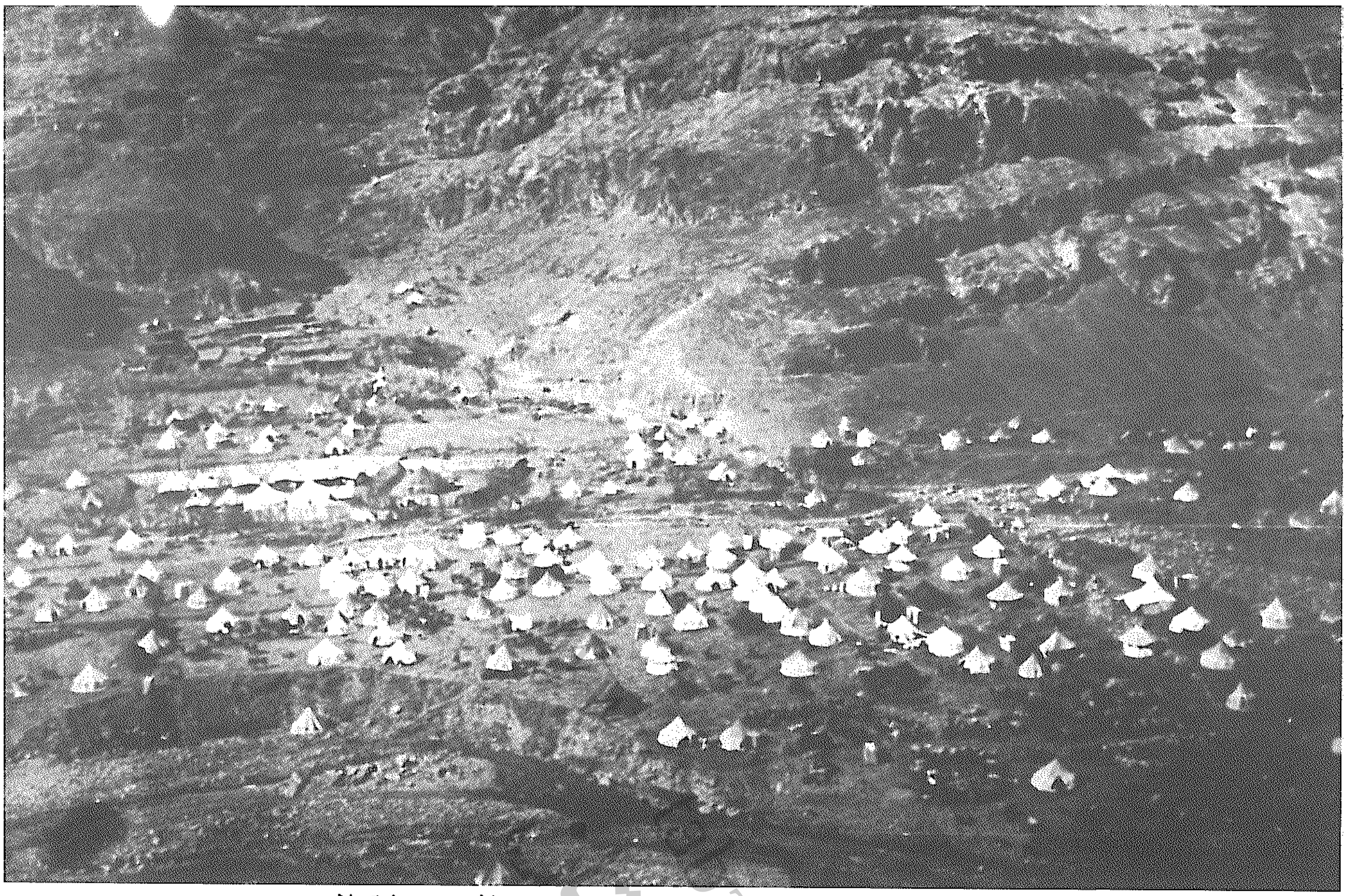
عکس شمارهٔ ۵ — نمای جنوبی مسجد جمعهٔ قزوین هنگام بازدید ناصرالدین شاه .



عکس شمارهٔ ۶ ـ سمت جنوبی مسجد شاه قزوین درسال ۱۲۸۷ قمری .

عکس شمارهٔ ۷ ـ شاهزاده حسین در قزوین در سال ۱۲۸۷ قمری هنگام بازدید ناصرالدین شاه .

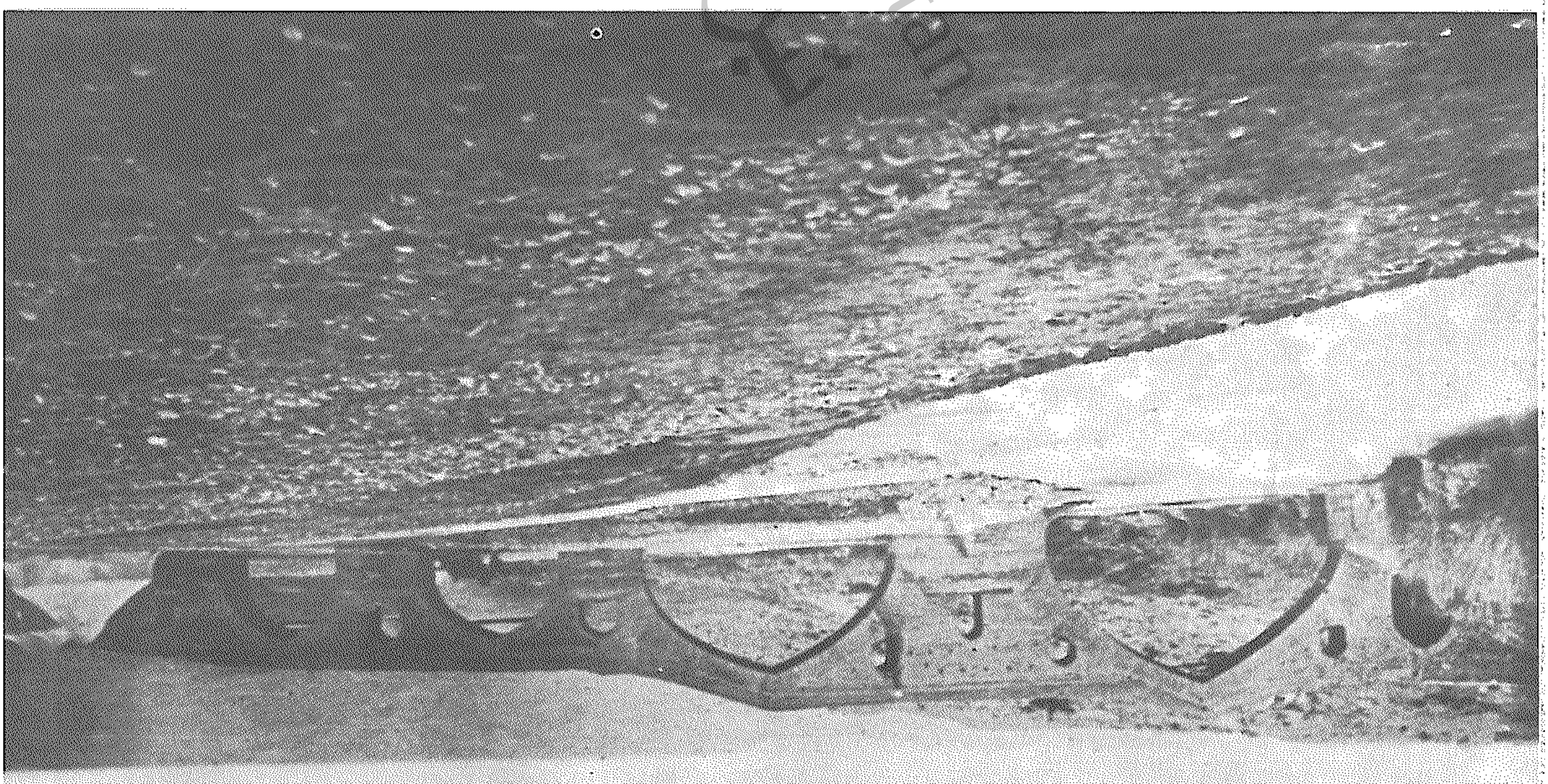




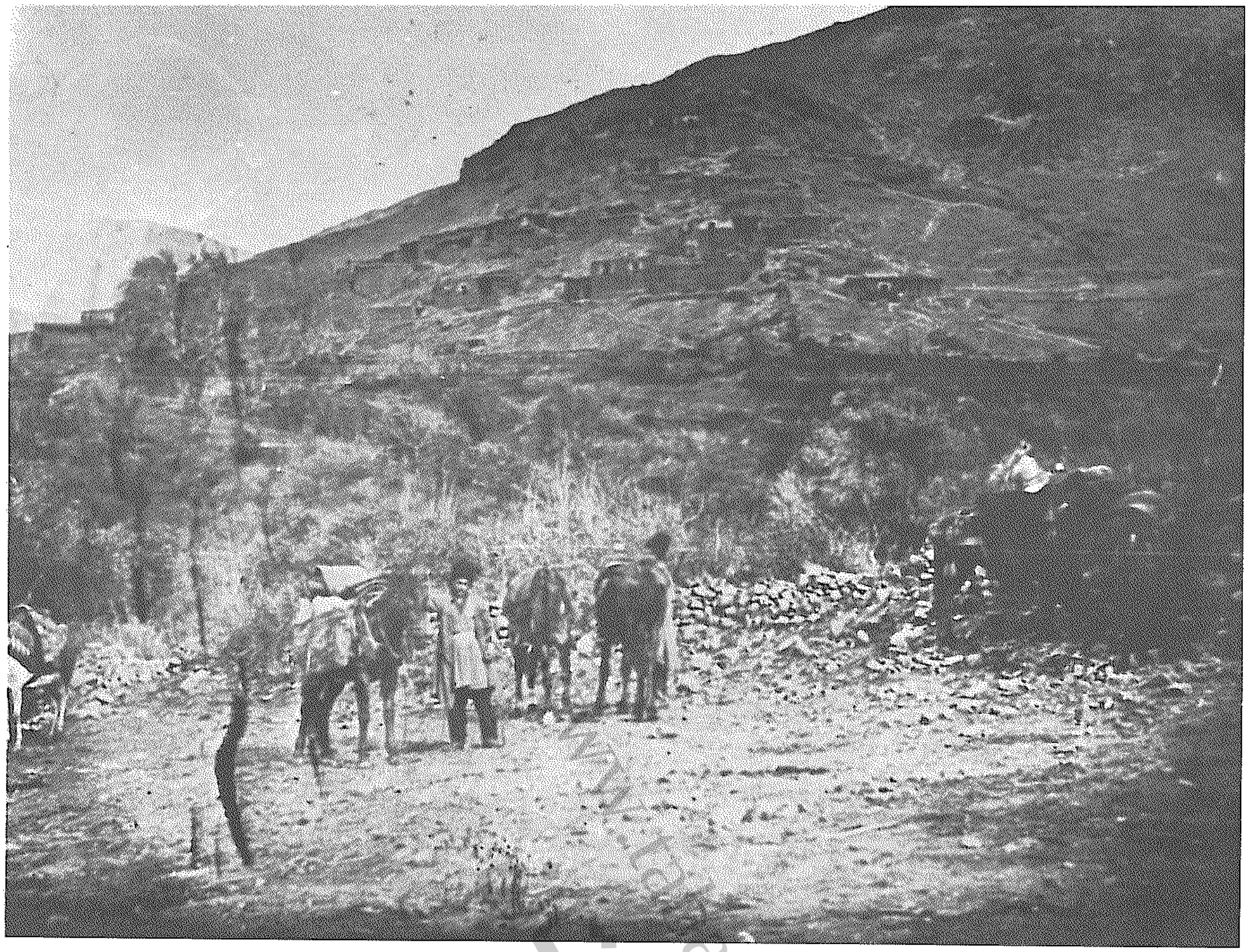
عکس شمارهٔ ۹ ـ سراپردهٔ اردوی ناصری دردرهٔ ملاعلی درراه گیلان.

عکس شمارهٔ ۸ ـ سراپردهٔ اردوی همایون درخرزان.





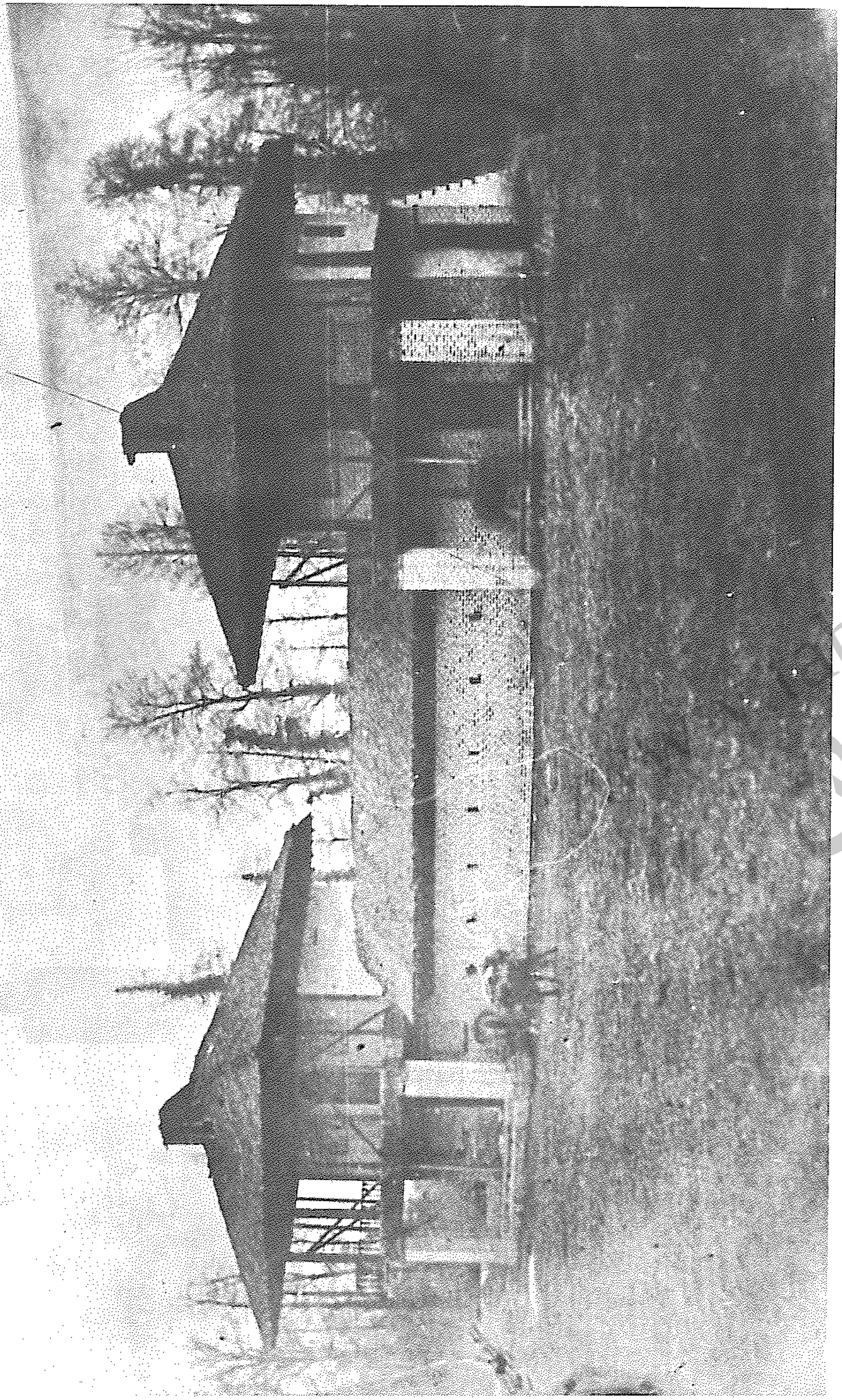
عکس شمارهٔ ۱۰ - پل لوشان زمان تشریف بردن به گیلان.



عکس شمارهٔ ۱۱ - دورنمای دهکدهٔ هرزه بیل.



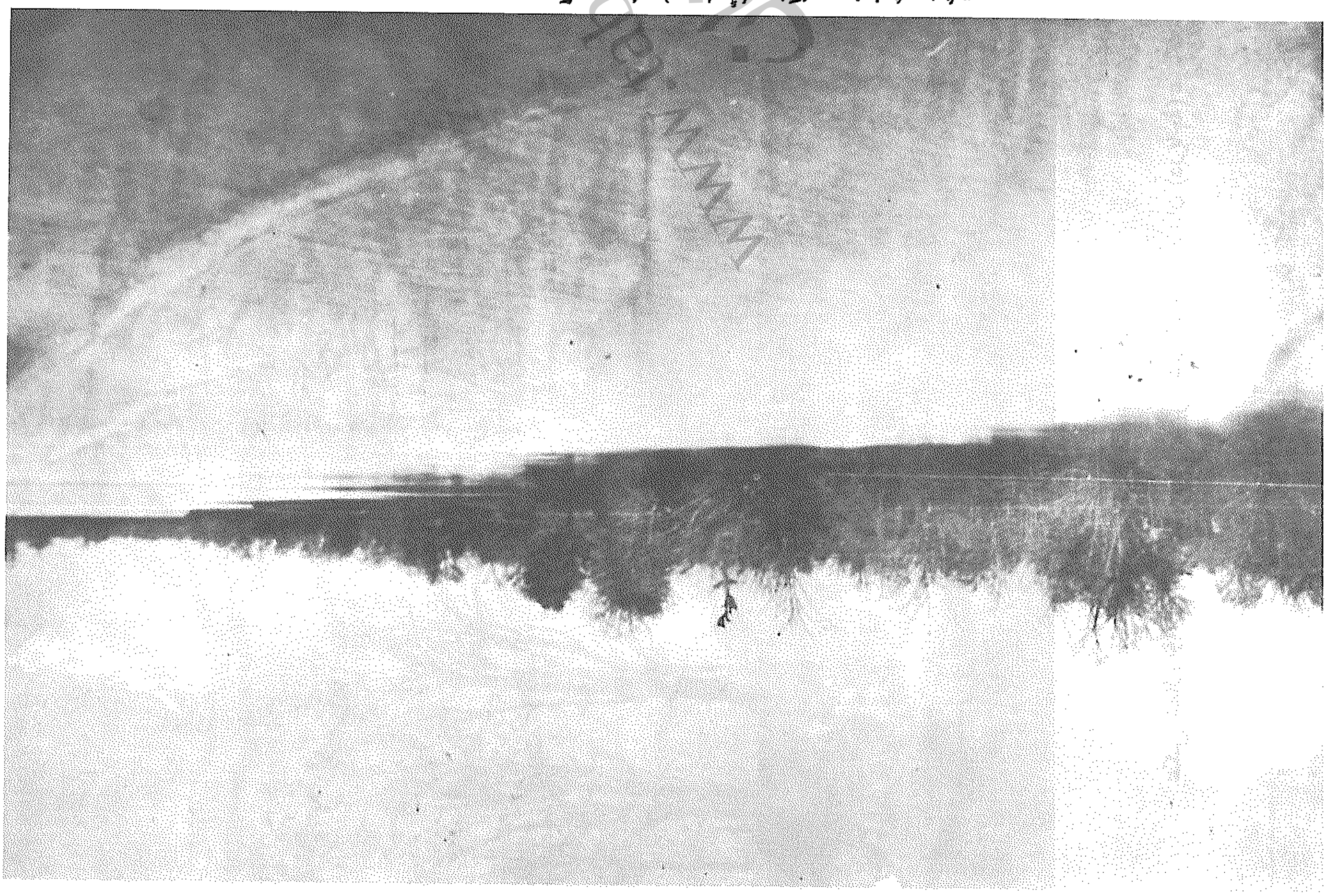
عکس شمارهٔ ۱۲ - سروهرزه بیل درسال ۱۲۸۷ قمری.



عکس شمارهٔ ۱۳ - مهمانخانه‌ایست که قاسم خان والی درسنگر ساخته‌است.



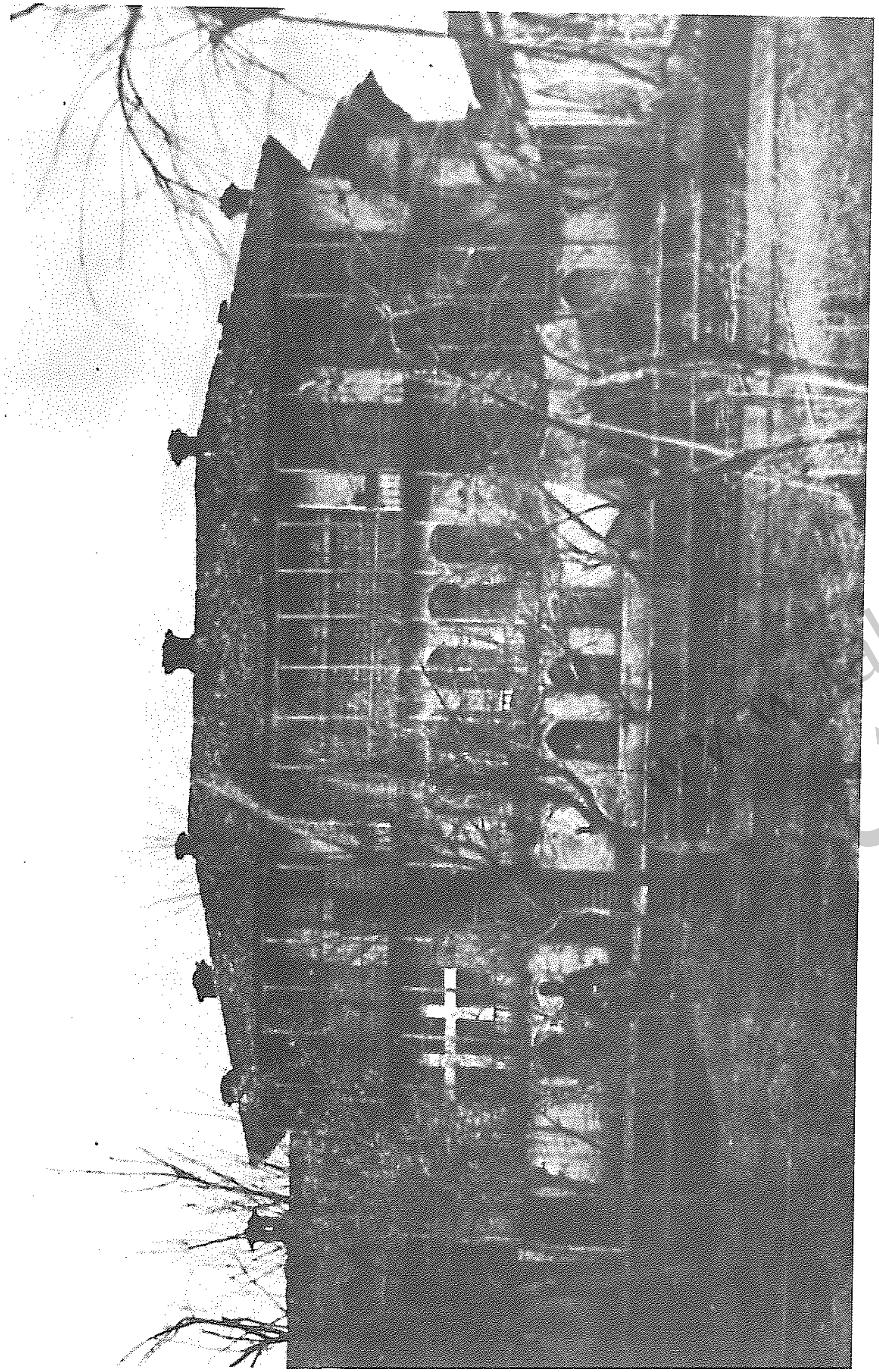
عکس شمارهٔ ۱۴ - پل واقعه درنزدیکی شهر رشت .



عکس شمارهٔ ۱۵ - آب بندان (دریاچهٔ) عینک بیرون شهر رشت.



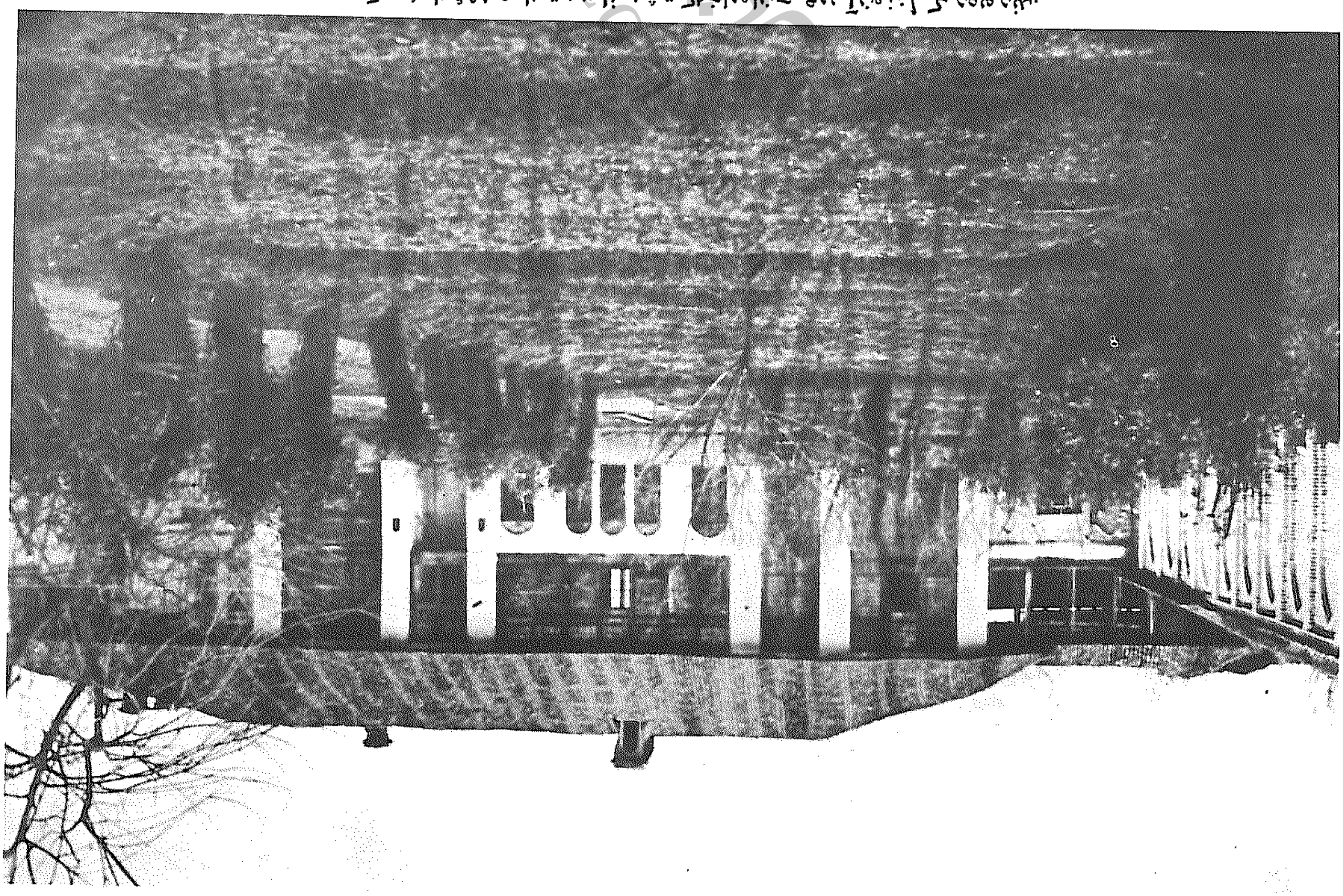
عکس شمارهٔ ۱۶ ـ دکانی در بیرون شهر رشت کنار آب بندان (دریاچهٔ) عینک.



عکس شمارهٔ ۱۷ ـ عمارت دیوانی رشت که اعلیحضرت شاهنشاه در آن منزل داشتند.



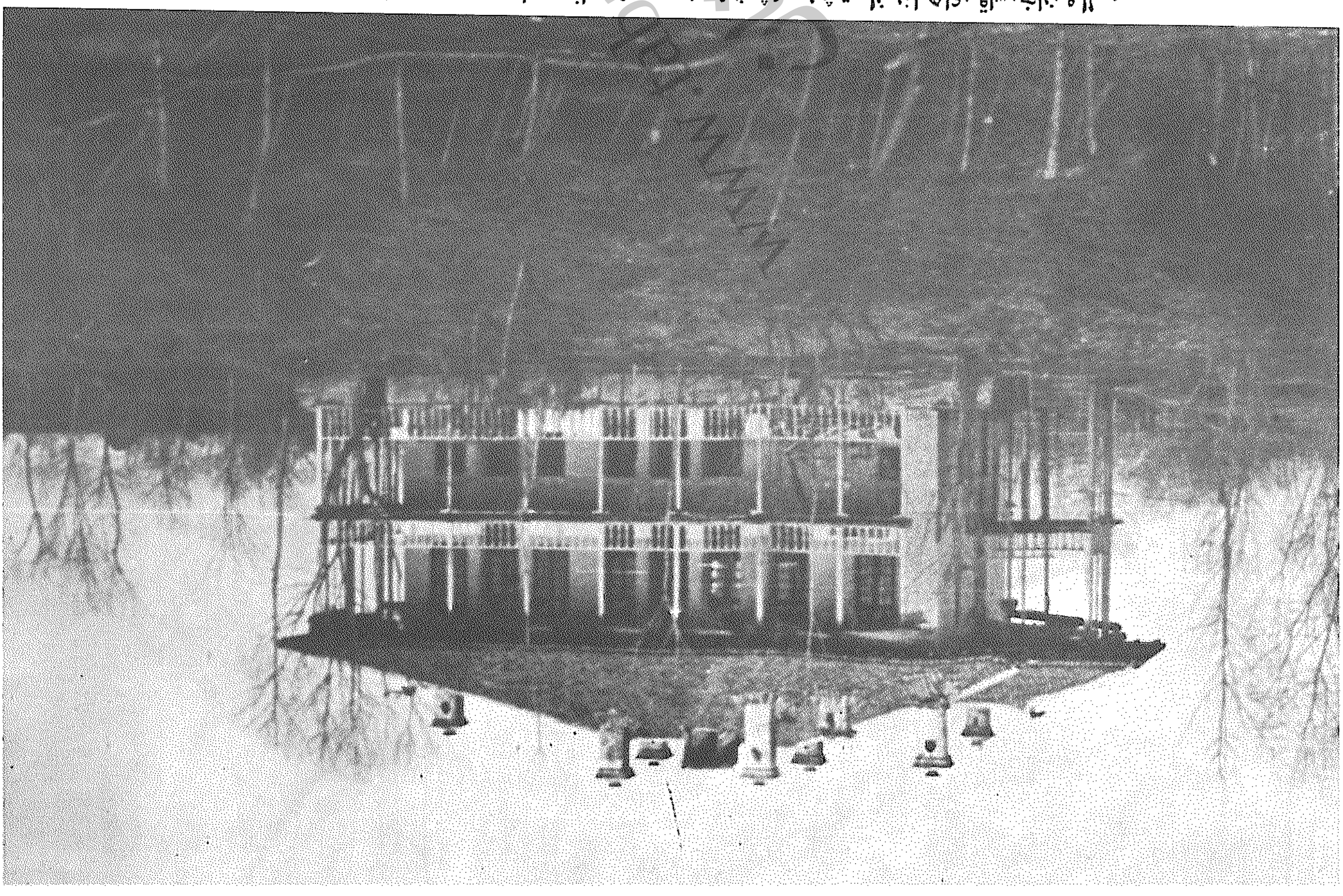
عکس شمارهٔ ۱۸ ـ عمارت دیوانخانهٔ اعلیحضرت شاهنشاهی درشهررشت.



عکس شماره ۱۹ ـ عمارت دیوانی رشت که خادمان حرم در آن منزل کرده بودند.



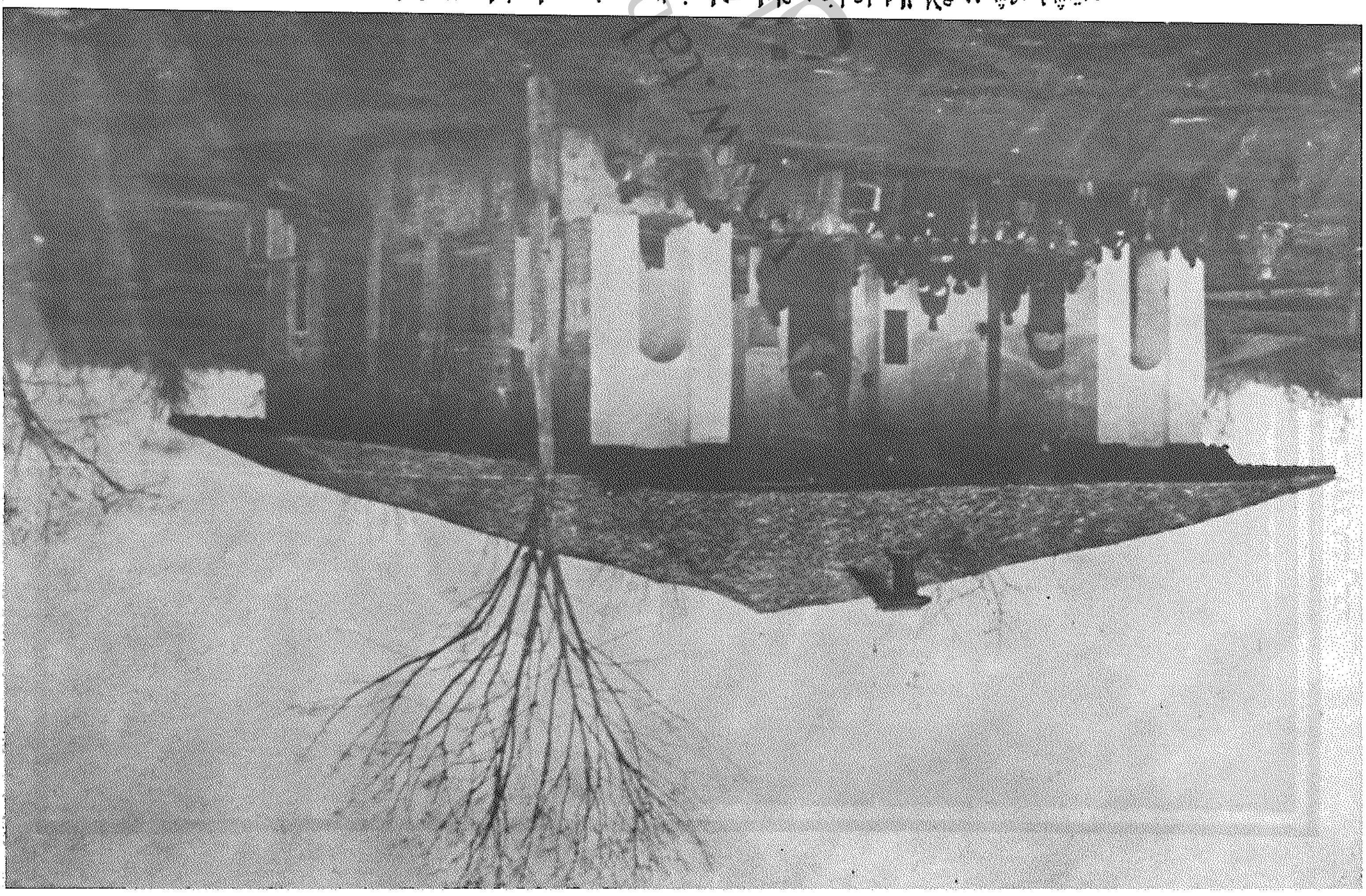
عکس شمارهٔ ۲۰ - خانهٔ میرزا محمد علی خان امین دیوان در شهر رشت.



عکس شمارهٔ ۲۱ – عمارت ناصری در بیرون شهر رشت از بنا های قاسم‌خان والی.



عکس شمارهٔ ۲۲ – عمارت باغ صفا بیرون شهر رشت متعلق به میرزا عبدالوهاب .



عکس شمارهٔ ۲۳ – امامزاده مشهور به خواهر امام رضا علیه السلام در شهر رشت .



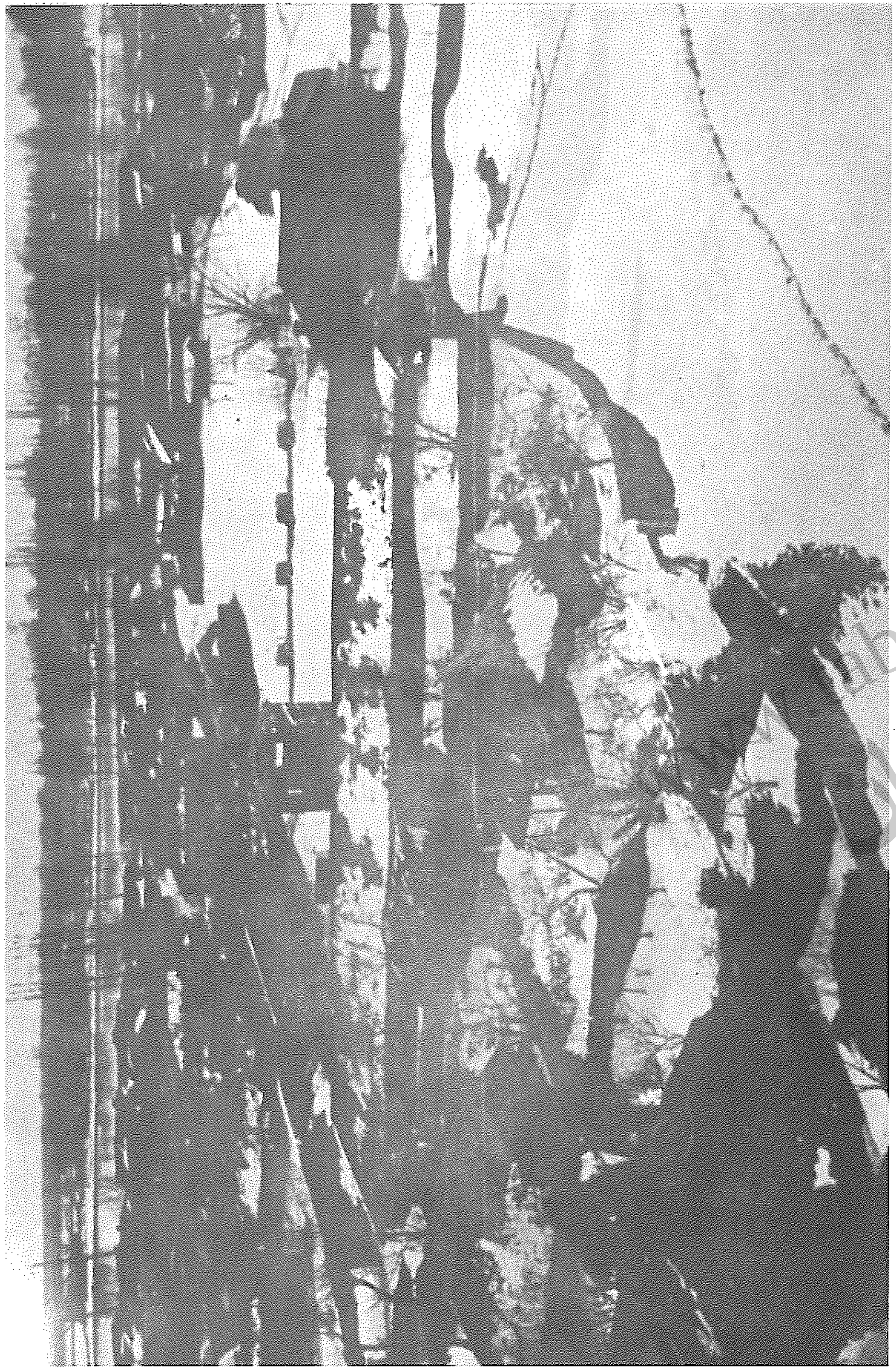
عکس شمارهٔ ۲۴ ـ قنسول روس در گیلان .



عکس شمارهٔ ۲۵ ـ ویخمن حاکم شماخی .



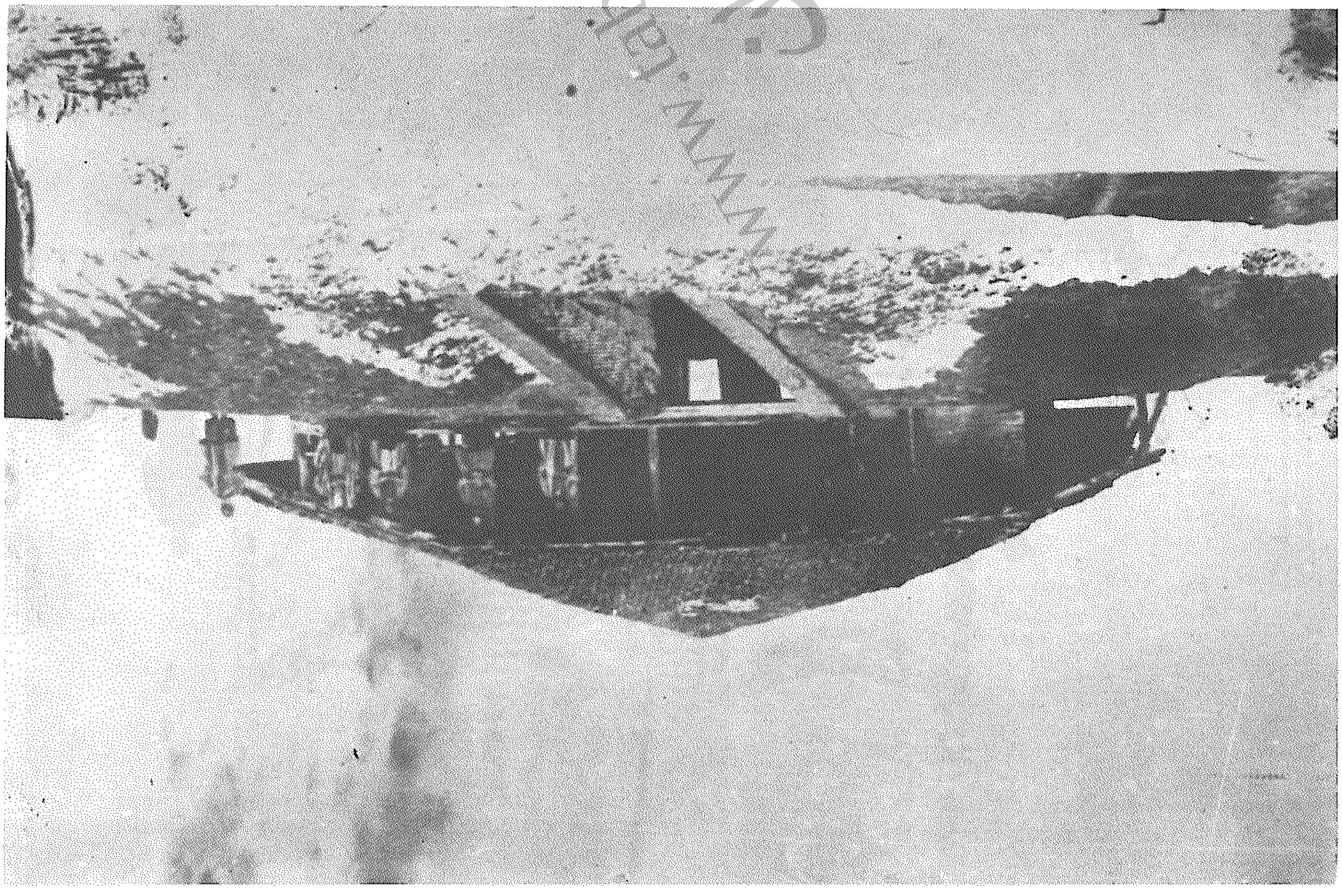
عکس شمارهٔ ۲۶ - جنرال قولی بکین حاکم بادکوبه ومأموردولت‌روس.



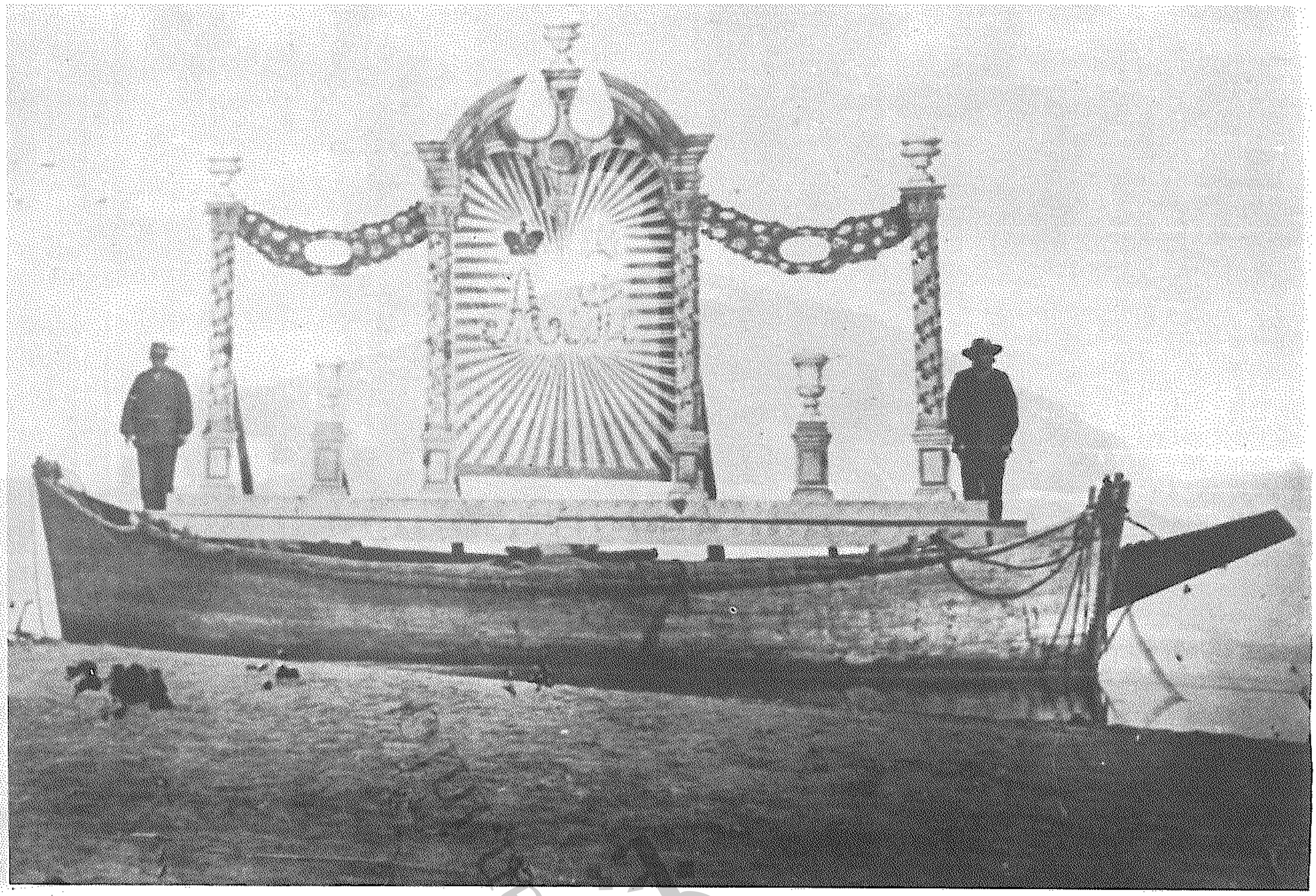
عکس شمارهٔ ۲۷ - شهرانزلی درزیربرف .



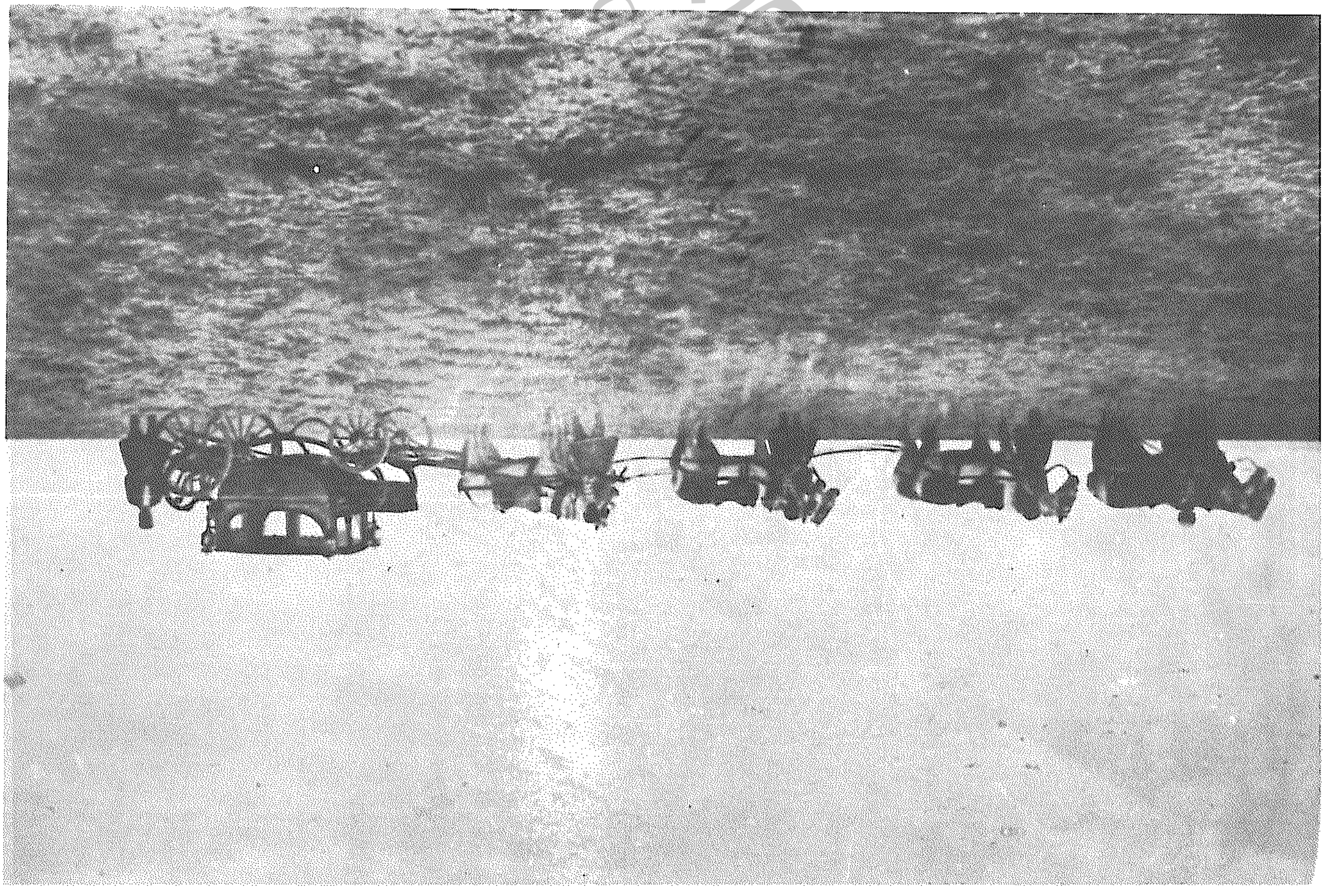
عکس، شمارهٔ ۲۸ ـ چراغ بحری انزلی.



عکس شمارهٔ ۳۹ - یکی ازباستیانهای انزلی.



عکس شمارهٔ ۳۰ ـ کرجی آتش بازی روسها در انزلی.



عکس شمارهٔ ۳۱ ـ کالسکهٔ مخصوص که شاهنشاه در بازگشت از سفر گیلان از ینگی‌امام به کرج سوار شدند.



عکس شمارهٔ ۳۲ - ملتزمین رکاب در مراجعت از گیلان، عکس در کن انداخته شد.